

چگونه می‌توان یک کشور را دزدید؟

تبارشناسی خصوصی سازی در جمهوری اسلامی

بهمن احمدی امویی

چگونه می‌توان یک کشور را دزدید؟

چگونه می‌توان یک کشور را دزدید؟

تبارشناسی خصوصی‌سازی در جمهوری اسلامی

بهمن احمدی امویی

کتاب‌های آسو

چگونه می‌توان یک کشور را دزدید؟
تبارشناسی خصوصی سازی در جمهوری اسلامی
نویسنده: بهمن احمدی امویی
طراح جلد: کیوان مهجور

ناشر: بنیاد تسلیمی
سانتا مونیکا - کالیفرنیا
چاپ نخست: ۱۴۰۲

همه‌ی حقوق برای ناشر محفوظ است.



تقدیم به کارگران و
زحمت‌کشان این سرزمین

فهرست

۹.....	مقدمه
۱۵.....	روش و اهداف خصوصی سازی
۲۱.....	دولتی شدن اقتصاد ایران
۴۹.....	خصوصی سازی در دولت چپ‌گرای میرحسین موسوی
۶۱.....	دولت اول هاشمی رفسنجانی
۶۵.....	خصوصی سازی در برنامه‌ی اول
۸۳.....	ورود وزارت اطلاعات و سپاه برای شرکت‌داری
۹۷.....	حوزه‌ی علمیه و خرید لاستیک‌سازی دنا
۱۱۱.....	برنامه‌ی دوم و عقب‌گرد از سیاست‌های تعدیل اقتصادی
۱۱۵.....	تبدیل سپاه به قدرتی اقتصادی، سیاسی و نظامی
۱۳۵.....	برنامه‌ی سوم؛ آغاز دوباره‌ی خصوصی سازی
۱۴۹.....	اهلیت در خصوصی سازی
۱۷۳.....	مولدسازی آخرین میخ تابوت خصوصی سازی
۱۸۱.....	پیوست‌ها

مقدمه

شتاب‌آلود، غیرشفاف، پرسش‌برانگیز، پاسخ‌گونیودن و پر از فساد و ناکارآمدی. این‌ها ویژگی‌های اصلی و ذاتی ساختار موجود خصوصی‌سازی در جمهوری اسلامی است. به نظر می‌رسد جمهوری اسلامی در این زمینه در حال امتحان‌کردن روش‌های چین و روسیه (پس از اتحاد شوروی) به‌همراه نیم‌نگاهی به روش‌های غربی است. تصمیم‌سازان جمهوری اسلامی در مقطعی تصمیم گرفتند نهادهای دولتی را به مهم‌ترین افراد نزدیک به خود واگذار کنند، افرادی که خودی باشند و اهلیت داشته باشند. همین «اهلیت‌داشتن» و «خودی‌بودن» بود که خصوصی‌سازی را در جمهوری اسلامی به یکی از طولانی‌ترین پروژه‌های اقتصادی-سیاسی تبدیل کرد، پروژه‌ای که هنوز هم ادامه دارد و چشم‌اندازی بر پایان آن نیست. حکومت‌هایی که به‌واسطه انقلاب یا کودتا به قدرت می‌رسند و روند طبیعی شکل‌گیری خود را در بستر زمان و جامعه طی نمی‌کنند برای ایجاد، تقویت و گسترش بدنه‌ی اجتماعی خود اقدام به بذل و بخشش منابع عمومی و در اختیار قرار دادن آن به طرف‌داران خود می‌کنند. مال‌خودسازی و غارت اموال عمومی برای حامی‌پروری و ارادت‌سالاری و ساختن طبقه و قشر همراه در جمهوری اسلامی به نام دولتی‌کردن آغاز و سپس به بهانه‌ی خصوصی‌سازی، اهلیت و درنهایت مولدسازی در تمام چهار دهه‌ی گذشته به شیوه‌های مختلف و توسط گروه‌های سیاسی متعددی که به قدرت رسیدند با جدیت و شدت و ضعف‌هایی پیگیری شد.

پدیده‌ی خصوصی‌سازی در جمهوری اسلامی در فضایی سرشار از تاریکی، بی‌قانونی، ابهام و سیاست‌زدگی مبتنی بر آزمون و خطا زاده شد، رشد کرد و به میدانی پر از فساد و ناکارآمدی و پرخطر برای بخش خصوصی و درعین حال سفره‌ای برای خواص بدل شد. این پدیده از ابربحران‌های جمهوری اسلامی در پایان یک دوره‌ی چهل ساله است و مسیری طی کرده که تقریباً نمی‌توان در دنیا برای آن همتایی یافت.

خصوصی‌سازی در دنیا، به صورت عملی و جدی، در ابتدای دهه‌ی ۱۹۸۰ شروع شد و تقریباً بعد از یک دهه پرونده‌ی آن بسته شد. در برخی کشورها مثل روسیه، آذربایجان و لهستان در ابتدا تجربه‌ی ناموفقی بود، اما در برخی موارد خیلی سریع به مسیر مرسوم خود در دنیا بازگشت. اما جمهوری اسلامی در این مورد نیز، مثل بسیاری دیگر از موارد که به تجربه‌ی جهانی اهمیتی نمی‌دهد، به دنبال آن رفت چرخ را خودش دوباره و چندباره اختراع کند. بخش «خصوصیتی» زاییده‌ی این اختراع است، فرزندی که تنها در اقتصاد ایران می‌توان سراغ آن را گرفت.

عمر ادبیات و اجرای خصوصی‌سازی در ایران تقریباً هم‌سن و سال جمهوری اسلامی است؛ از ۱۰ تیر ۱۳۵۸ که شورای انقلاب قانون حفاظت و توسعه‌ی صنایع ایران را تصویب و ابلاغ کرد و تاکنون همچنان به نظر می‌رسد این پروژه‌ی اقتصادی، سیاسی، امنیتی و نظامی هنوز در ابتدای راه خود قرار دارد. براساس قانون حفاظت و توسعه‌ی صنایع ایران، غیر از صنایع زیربنایی چون نفت و گاز، پتروشیمی، برق و مخابرات و شیلات که پیش از آن نیز در اختیار دولت بود، تقریباً همه‌ی عرصه‌ی حیات اقتصاد ایران به دولت واگذار شد، از جمله: صنایع تولیدات فلزی مثل فولاد؛ مس و آلومینیوم؛ بانکداری؛ ساخت و مونتاژ کشتی و هواپیما؛ صنایع و معادن بزرگی که صاحبان آن‌ها روابط خاص و ویژه‌ای با رژیم پهلوی داشتند و به رانت‌هایی دسترسی داشتند؛ و مؤسسات و کارخانه‌هایی که وام‌های کلانی از سیستم بانکی قبل از انقلاب دریافت کرده بودند و در شرایط نامناسبی برای بازپرداخت بدهی خود قرار داشتند. به عبارتی، با این قانون تقریباً همه‌ی واحدهای تولیدی و صنعتی کشور که بیش از ده نفر شاغل داشتند دولتی شدند.

همه‌ی این واحدها تقریباً با همان اهدافی دولتی شدند که ده سال بعد برای خصوصی‌سازی‌شان به آن استناد شد: خروج اقتصاد از وابستگی به نفت، استقلال کشور از طریق تولید کالاهای موردنیاز در حد خودکفایی و توسعه‌ی صادرات، گسترش زمینه‌ی کار و اشتغال و تخصص، احتراز از دولت‌سالاری و حمایت از فعالیت‌های غیردولتی و ابتکار در بخش خصوصی. این‌ها کلماتی بودند که با اتکا به آن، قانون حفاظت از صنایع در شورای انقلاب تصویب شد و تقریباً همه‌ی اقتصاد ایران ملی شد. در برنامه‌ی اول توسعه نیز، بدون اشاره‌ی مستقیم به موضوع خصوصی‌سازی، از چنین ادبیاتی استفاده شد: تنظیم و استمرار نظام کارآمد تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری، تدوین حوزه‌ی فعالیت دولت و کاهش تصدی‌گری، انتقال بخشی از وظایف دولت به بخش غیردولتی برای کاهش بار مالی خدمات دولتی، ایجاد تعادل اقتصادی و استفاده‌ی بهینه از امکانات کشور برای خصوصی‌سازی. ده سال پیش از آن از همین ادبیات برای دولتی‌کردن این واحدها استفاده شده بود. جالب اینکه در هر دو مورد دولت و حاکمیت جمهوری اسلامی در شرایط اجبار و اضطرار مجبور به اتخاذ این تصمیم‌ها شده بود.

با پایان جنگ به نظر می‌رسید که شاکله‌ی ساختار تصمیم‌سازی جمهوری اسلامی به این نتیجه رسیده بود که نظام اقتصادی کشور، بدون تغییر در ساختار سیاسی، باید دستخوش تغییراتی شود، همان کاری که در چین تجربه شده بود و ظاهراً جواب لازم را به مدیران ارشد حزب کمونیست داده بود و از آن رضایت داشتند. یکی از این تغییرات توجه به بخش خصوصی و گسترش آن و همچنین سبک‌کردن بار مالی دولت بود، دولتی که پس از جنگ به شدت دچار مشکلات مالی بود و به نقدینگی و رونق و پاسخ‌گویی به خواسته‌های مردم نیاز داشت، خواسته‌هایی که بیش از ده سال بر آن‌ها سرپوش گذاشته شده بود.

سال ۱۳۶۸ تقریباً همه‌ی آن‌هایی که ده سال پیش از آن منادی و مدافع اقتصاد دولتی بودند پرچم اقتصاد آزاد را برافراشتند. ظاهراً پارادایم جمهوری اسلامی تغییر کرده بود و بدون تغییر در ساختار سیاسی به دنبال ایجاد تغییراتی در ساختار اقتصادی بود. احساس می‌شد با اجماعی که در رأس نظام و بین شخصیت‌های طراز اول کشور شکل گرفته بود این مسیر جواب قانع‌کننده‌ای به دست دهد.

در این میان، خصوصی‌سازی و واگذاری بخشی از اموال دولت - که در سال ۱۳۶۸ مورد توافق قرار گرفته بود - به‌حدی با موانع و مشکلات متعدد ناشی از آشفتگی نهادی مواجه شد که هنوز هم پس از سی سال خیلی‌ها می‌پرسند که چرا خصوصی‌سازی اتفاق نیفتاد و اگر هم به اسم خصوصی‌سازی کارهایی شد، عموماً قابل دفاع نیست. عده‌ای وابسته‌کردن منابع مالی بودجه‌های سنواری دولت به این واگذاری‌ها را یکی از این موانع می‌دانند.

بررسی نحوه‌ی واگذاری‌ها و تنوع خریداران نشان می‌دهد که بخش عمومی غیردولتی، نهادهای نظامی و انتظامی، بنیادهای عام‌المنفعه‌ی مذهبی و فرهنگی و علمی و نهادهای حکومتی و انقلابی عمده‌ترین برندگان فضای ناشی از آشفتگی نهادی در حوزه‌ی خصوصی‌سازی بودند.

اما برای پی‌بردن به ماهیت و چرایی درپیش‌گرفتن این روند باید چند پرده را کنار زد و نگاهی به برخی زوایای پنهان اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی انداخت. برای روشن‌شدن این زوایای پنهان باید به سراغ کسانی رفت که خود در لایه‌های دوم و سوم تصمیم‌گیری و تصمیم‌سازی بودند و شنیده‌ها و حکایت‌هایی دارند از مسیری که به اینجا رسیده است.

یکی از مشکلات این روند مبتنی بر آزمون و خطا این است که کمترین سند و مدرک و نوشته‌ای وجود دارد که این مسیر را مکتوب کرده باشد و جز تعدادی قانون و مقررات بقیه را باید از زبان دست‌اندرکاران شنید. به هرکدام هم که مراجعه می‌کنی برای توضیح و توجیه چگونگی شروع و کلنگ‌زدن خصوصی‌سازی در جمهوری اسلامی به ابتدای انقلاب و مصوبات شورای انقلاب و ملی‌کردن عمده‌ی اقتصاد و فعالیت‌های آن اشاره می‌کنند و دوران جنگ را هم مشوقی برای تداوم آن می‌دانند. با آغاز سال ۱۳۶۸ و خصوصی‌سازی‌ها، دیگر مسیر داستان‌هایی که شنیده می‌شود یکسان نیست و هرکدام نکته‌ای برای گفتن دارد که دیگری ندارد یا نمی‌دانسته یا اینکه نخواسته بگوید. حسین مرعشی، از نزدیک‌ترین افراد به هاشمی رفسنجانی، رئیس‌جمهور و مجری پروژه‌ی خصوصی‌سازی در سال ۱۳۶۸، می‌گوید:

همه‌چیز عادی بود. فقط رقابت‌های شخصی روی داده در سطوح کلان سیاسی کشور مسئله را عوض کرد. تا زمان سال دوم ریاست‌جمهوری آقای هاشمی مشکلی نبود. هنوز

دو سال از برنامه‌ی توسعه نگذشته بود که این اتفاقات و اختلاف نظرها خود را نشان داد. اساس مشکلی که در ایران به وجود آمد همین بود. مهم‌ترین مشکل ما این بود که هنوز ماشین به سرعت موردنظر نرسیده ترمز کردیم.^۱

اما برای پیدا کردن دلایل این اختلاف راه به جایی نمی‌بری. برخی ترجیح می‌دهند وارد سیاست نشوند و از همان جایی که نشسته‌اند به مسائل نگاه کنند و از اینکه دیگر به بازی گرفته نمی‌شوند رنجیده باشند. بعضی دیگر از ورود به آن ابا دارند و عده‌ای ساختار اقتصاد سیاسی را به پیش می‌کشند و تعدادی نیز پای نظامیان را و می‌گویند چاره‌ای نبود جز اینکه سهمی به آن‌ها بدهیم؛ اگر نمی‌دادیم، خودشان از راه‌های دیگر آن را می‌گرفتند.

خصوصی‌سازی یک فرایند اقتصاد سیاسی است و تعیین می‌کند که قرار است در اثر اجرای آن کدام گروه‌ها منتفع شوند و منافع چه گروه‌هایی در خطر بیفتند. برای من، به‌عنوان یک اقتصادخوانده و روزنامه‌نگاری که در حوزه‌ی اقتصاد سیاسی فعالیت دارد، همواره این پرسش مطرح بوده که در این مسیر چه افرادی از خصوصی‌سازی و مسیر و شیوه‌ای که طی کرده بهره‌مند می‌شوند و با بهره‌مندی آن‌ها چه افراد و گروه‌های سیاسی و اجتماعی‌ای احساس می‌کنند منافعتشان در خطر افتاده است. در واقع، تضاد منافع این گروه‌ها تا چه اندازه در تعیین مسیر روند درپیش گرفته‌شده مؤثر بوده است؟

بخش عمده و اصلی این روند را باید از زبان دست‌اندرکاران این فرایند ۳۵ ساله شنید، فرایندی که به‌صورت مکتوب در جایی ضبط و ثبت نشده است. برای درک بهتر تبارشناسی خصوصی‌سازی در جمهوری اسلامی و نوشتن داستان آن، به‌جز مراجعه به اطلاعات و ارقام کتابخانه‌ای، لازم بود با این افراد گفت‌وگو کنم و با به‌چالش کشیدن آن‌ها در این گفت‌وگوها به پاسخ درخوری دست یابم. برای ترسیم این روند با دوازده نفر از دست‌اندرکاران و افراد مرتبط با موضوع بیش از ۳۵ ساعت گفت‌وگو کردم. هرچند می‌خواستم با افراد بیشتری این گفت‌وگوها را ادامه بدهم، در این راه ناکام بودم و نتوانستم آن‌ها را راضی به مصاحبه درباره‌ی چنین موضوعاتی کنم. یکی از این افراد محسن رضایی است.

۱. گفت‌وگوی شفاهی با حسین مرعشی، ۱۴۰۰.

۱۴ چگونه می‌توان یک کشور را دزدید؟

نام او در تعدادی از مصاحبه‌ها بارها تکرار شد و عده‌ای او را نقد کردند و، بنابراین، لازم بود حرف‌های او هم شنیده شود.

حاصل کار کتابی است که در دست دارید. در پانوشتهای صفحات مختلف کتاب بارها از عنوان «گفت‌وگوی شفاهی» استفاده شده که در واقع ارجاعی است به مصاحبه‌هایی که با افراد مختلف کردم. خیلی امیدوار بودم که این کتاب با کمترین تغییراتی در محتوا و لحن بیان در ایران و به صورت رسمی منتشر شود. اما پس از نزدیک دو سال مذاکره با ناشران مختلف امکان انتشار آن میسر نشد.

شهریور ۱۴۰۲

روش و اهداف خصوصی سازی

برای شروع به قسمتی از مقاله‌ی «بررسی مفاهیم و نظریه‌های خصوصی سازی و موفقیت‌های جهانی» می‌پردازیم:

گرایش کشورهای جهان سوم به خصوصی سازی، قبل از آنکه زاییده‌ی نیاز واقعی پدیدار شده از متن اقتصادشان باشد، از فشارهای محیطی و تمایل به همگامی با اقتصاد جهانی منتج شده است. این کشورها از خصوصی سازی انتظاراتی از قبیل تغییر مدیریت دولتی به مدیریت خصوصی که تصمیم‌هایش براساس نفع شخصی است، جایگزینی اهداف اداری مبتنی بر مسائل سیاسی به اهداف تجاری و انگیزه‌ی سودآوری، تخصیص منابع مالی به سرمایه‌گذاری بر مبنای کارایی آن‌ها، کاهش فرصت‌های بهره‌برداری از امتیازات توسط اشخاص ذی‌نفع، کاهش فساد در اداره‌ی شرکت‌ها، گسترش امکانات برای تسریع رشد و توسعه‌ی اقتصادی داشتند. خصوصی سازی در ایران در سال‌های ۱۳۴۱-۱۳۴۲ به‌عنوان یکی از اصول انقلاب سفید معرفی شد و روند جدید خصوصی سازی در ایران از سال ۱۳۶۸ به بعد و در چارچوب سیاست‌های اقتصادی دولت و برنامه‌ی اول توسعه‌ی اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران آغاز شد و براساس مصوبه‌ی دولت وقت به‌منظور دستیابی به اهداف ارتقای کارایی فعالیت‌ها، کاهش حجم تصدی دولت در فعالیت‌های اقتصادی و خدماتی غیرضروری، ایجاد تعادل اقتصادی، استفاده‌ی بهینه از امکانات کشور انجام پذیرفت...

البته خصوصی سازی دارای تعاریف متعددی است... رایج‌ترین تعریف خصوصی سازی به تغییر در مالکیت یک بنگاه دولتی به بخش خصوصی اشاره می‌کند. در تعریفی دیگر،

۱۶ چگونه می‌توان یک کشور را دزدید؟

خصوصی‌سازی شامل آزادسازی یا مقررات‌زدایی و ورود به فعالیت‌هایی است که قبلاً در انحصار بنگاه‌های دولتی بوده و ورود بخش خصوصی به آن توسط قوانین و مقررات مختلف محدود شده است...

دولت‌ها در هر دو گروه کشورهای توسعه‌یافته یا در حال توسعه (به‌طور اعم) در چارچوب تعاریف و مفاهیم فوق، اهداف ذیل را در امر واگذاری فعالیت‌های اقتصادی‌شان به بخش خصوصی دنبال می‌کنند:

(الف) رهاکردن بودجه‌ی دولت از فشار مالی شرکت‌های دولتی، مانند الزامات کمک‌هزینه و الزامات پرداخت بدهی؛

(ب) افزایش کارایی شرکت‌های تحت مالکیت دولت؛

(ج) گسترش مالکیت در بخش خصوصی و مشارکت مردم در فعالیت‌های اقتصادی؛

(د) توسعه‌ی بازارهای سرمایه در اقتصاد و هدایت پس‌اندازهای مردم به سوی فعالیت‌های تولیدی؛

(ه) کاهش درجه‌ی فعالیت انحصاری در اقتصاد و ایجاد رقابت بیشتر.

واژه‌ی خصوصی‌کردن و خصوصی‌گرایی برای اولین بار در زبان انگلیسی در سال ۱۹۸۳ در فرهنگ لغت دانشگاهی جدید وبستر چاپ و رسماً تصویب شد. از واژه‌ی خصوصی‌کردن معانی متفاوتی به ذهن خطور می‌کند. یکی از طرق تبیین معنی این واژه ارتباط‌دادن آن با فعالیت‌ها و اقدامات دولت در جهت تأمین کالاها و خدمات است. اما کاربرد واژه‌ی خصوصی‌سازی برای فروش دارایی‌های بخش عمومی پدیده‌ی بارز دهه‌ی ۱۹۸۰ است...

مقایسه‌ی ویژگی‌های رفتاری بنگاه‌های دولتی و خصوصی		
ویژگی‌های رفتاری	بنگاه بخش خصوصی	بنگاه بخش دولتی
۱. رفتار مالی	دارای خودمختاری کامل	وابستگی کامل یا حداقل زیاد به بودجه‌ی دولت
۲. اهداف تجاری	روشن و مشخص	مبهم، متعدد و متضاد
۳. سودآوری	اصلی‌ترین هدف بنگاه	به‌دلیل وجود اهداف اجتماعی تأکید بر آن اندک و زیان‌دهی بنگاه توجیه می‌شود.
۴. استقلال عملیاتی	وجود استقلال عملیاتی کامل	تحت تأثیر عوامل برون‌زا، به‌ویژه عوامل سیاسی در تصمیم‌گیری‌های عملیاتی
۵. ضوابط ارزیابی عملکرد	استفاده از معیارهایی مانند حجم تولید، میزان فروش، هزینه‌های تولید، قیمت تمام‌شده	تأکید بر عواملی مانند سطح اشتغال، تثبیت قیمت‌ها، میزان سرمایه‌گذاری و مدنظر قراردادن کارایی عمومی
۶. رقابت‌پذیری	مواجهه با رقابت شدید رقبای داخلی و خارجی	مصون از رقابت به‌دلیل وجود قوانین و مقررات حمایتی

فصلنامه‌ی علمی نگارش‌های نوین بازرگانی، آذر و دی ۱۴۰۰

۱۸ چگونه می‌توان یک کشور را دزدید؟

راه‌های خصوصی‌سازی:

- سهام‌داری (مشارکت) استراتژیک؛
- فروش استراتژیک - به واسطه‌ی مذاکره یا مزایده؛
- عرضه‌ی عمومی - بورس اوراق بهادار؛
- مالکیت شراکتی کارکنان؛
- سازمان‌دهی و رهبری کنسرسیوم فروش سهام به وسیله‌ی مدیریت فعلی؛
- برون‌سپاری خدمات (به‌جز فعالیت‌های بنیادی).

مزایای خصوصی‌سازی:

- کاهش دیون انباشته؛
- انتقال ایده‌ی جدید مدیریت و فناوری به بخش اصلی (مادر)؛
- تخصص بهینه و اثربخش منابع؛
- عرضه‌ی خدمات بهتر؛
- سود بالاتر.

اهداف خصوصی‌سازی:

- پاره‌ای از اهداف خصوصی‌سازی عبارت‌اند از:
- پویاشدن اقتصاد توسط نیروهای بازار؛
- افزایش کارایی و بازده تولید؛
- افزایش کیفیت و تنوع کالاها و خدمات؛
- توسعه‌ی بازار سرمایه؛
- گسترده‌شدن مالکیت سهام؛
- کاهش دخالت دولت در اقتصاد و بازرگانی؛

- ایجاد فضا و شرایط رقابت بیشتر در اقتصاد؛
- سهم‌کردن کارگران در کارخانه‌ها؛
- ایجاد امکانات و منافع برای مصرف‌کنندگان؛
- تغییرات بنیادین و اساسی در عملکرد صنایع دولتی؛
- گذر از اقتصاد دستوری و متمرکز به اقتصاد آزاد؛
- کاهش زیان‌های انباشته‌شده در بنگاه‌های دولتی.^۲

تجربه‌ی کشورهای موفق

یلدا راهدار، نایب‌رئیس سازمان ملی کارآفرینی، در یادداشتی درباره‌ی تجربه‌ی کشورهای موفق در زمینه‌ی خصوصی‌سازی چنین می‌نویسد:

ترکیب محدودیت‌های بودجه‌ای و ناکارآمدی بخش دولتی دولت‌ها را ترغیب کرد تا اقدامات ابتکاری بخش خصوصی را بیشتر تشویق کنند و تعداد فزاینده‌ای از دولت‌ها اکنون به‌طور فعال سیاست خصوصی‌سازی را آغاز کرده‌اند. در ترکیه این موضوع به یک طرح اصلی در سیاست دولت تبدیل شده است و یک استراتژی خصوصی‌سازی در حال آماده‌سازی است. تجدید ساختار گسترده‌ی شرکت‌های سیمان، منسوجات، کود کاغذ و خمیرکاغذ از جمله پیشنهادات واگذاری آن‌ها به بخش خصوصی است. علاوه بر این، بزرگ‌ترین بانک دولتی ترکیه، «زیرات بانکاسی»، قصد دارد سهام نوزده شرکت متعلق به خود را بفروشد. یکی از شرکت‌های هواپیمایی ملی نیز برای واگذاری به بخش خصوصی برنامه‌ریزی شده است.

در آمریکای لاتین کشورهای بزرگ بدهکار، یعنی آرژانتین، برزیل و مکزیک، سعی کرده‌اند کسری‌های بخش دولتی خود را از طریق خصوصی‌سازی کاهش دهند. پیشنهادات دولت آرژانتین که در اوایل سال ۱۹۸۶ مطرح شد صریحاً به ارتباط بین وام‌های اضافی و اصلاح سیاست‌ها مرتبط بود. اما واگذاری برنامه‌ریزی‌شده‌ی شرکت بزرگ فولاد «Somisa» و همچنین تعدادی از شرکت‌های پتروشیمی و شیمیایی به‌دلایل سیاسی و اقتصادی با مشکل روبه‌رو شده است. در برزیل سهام بدون رأی در شرکت نفت دولتی پرسود «پتروبراس» فروخته شده و مالکیت تعدادی

۲. مهدی مهدی‌زاده رستم و دیگران، «بررسی مفاهیم و نظریه‌های خصوصی‌سازی و موفقیت‌های جهانی»، فصلنامه‌ی علمی نگرش‌های نوین بازرگانی، سال دوم، شماره‌ی ۵ (پیاپی ۱۱)، آذر و دی ۱۴۰۰، صص ۱۴۰-۱۵۵.

۲۰ چگونه می‌توان یک کشور را دزدید؟

از تولیدات به بخش خصوصی منتقل شده است. در مکزیک دولت در پایان سال ۱۹۸۵ اعلام کرد که پانزده کشوری که بیشتر درگیر گردشگری هستند به منافع خصوصی فروخته شوند.

در بنگلادش، به‌عنوان بخشی از یک بسته‌ی اصلاحات، تقریباً صد شرکت دولتی، از جمله فولاد زیان‌ده و شرکت‌های مهندسی، به بخش خصوصی فروخته شده است. بخش‌های زیادی از صنعت نساجی نیز به مالکیت خصوصی منتقل شده است. در تایلند دولت سیاست عدم ملی‌سازی را توسعه داد که تعداد شرکت‌های دولتی از ۱۰۹ شرکت در اواخر دهه‌ی ۱۹۶۰ به سطح فعلی شصت ۶۰ شرکت کاهش داده است.

طی برنامه‌ی خصوصی‌سازی انگلستان، شامل انتقال شرکت‌ها از بخش دولتی به بخش خصوصی، شرکت‌های مستقر در انگلیس تکنیک‌های ابتکاری را در سراسر فعالیت‌های مرتبط توسعه داده‌اند. این تکنیک‌ها عبارت‌اند از:

- تجدید ساختار کامل صنایع به‌منظور تمرکز بیشتر بر فعالیت‌های اصلی تجاری؛
- طراحی و ایجاد ترتیبات نظارتی برای صناعی که مقدار قابل‌توجهی از قدرت انحصاری در آن‌ها اجتناب‌ناپذیر باشد؛ بنابراین، امکان توسعه‌ی تجارت در کنار حمایت از مصرف‌کنندگان را فراهم می‌کند؛
- ایجاد و توسعه‌ی تکنیک‌های جدید فروش، از جمله مشارکت گسترده‌ی خرده‌فروشی در بازارهای سرمایه و تکنیک‌های ابتکاری قیمت‌گذاری و توزیع که اکنون در سراسر جهان به تصویب رسیده است؛

تجارب در آلمان نشان داده که خصوصی‌سازی عنصر مهم برای افزایش کارایی و پویایی سیستم اقتصادی، بسیج منابع خصوصی برای فرایند توسعه، بهبود تخصیص منابع عمومی و، آخرین اما مهم‌ترین، کاهش بدهی‌های عمومی و یا محدودیت‌های بودجه‌ی دولت بوده است.^۳

۳. یلدا راهدار، «چرا خصوصی‌سازی در ایران شکست خورده است؟»، پایگاه خبری اتاق ایران، ۱۷ آبان ۱۳۹۹.

دولتی شدن اقتصاد ایران

روند دولتی شدن تمام عرصه‌ی اقتصاد کلان ایران از زمان رضاشاه شروع شد و پس از آن هم گسترده‌تر شد و هم عمق بیشتری پیدا کرد. تمرکزگرایی و دادن نقش فعال به دولت درباره‌ی همه‌چیز، از نوع پوشش مردم گرفته تا طرح‌های صنعتی و تجاری، رفته‌رفته منجر به دولتی‌سازی گسترده شد.

[این] تمرکزگرایی ریشه در مبنای فکری رضاشاه داشت که آن را ناسیونالیسم دولت‌گرا و او را آتاتورک ایرانی می‌دانند. او در روند کلان‌نوسازی‌ای که در پیش گرفته بود دولت خویش را مرکز همه‌ی طرح‌های نوسازی، شامل طرح‌های فرهنگی، اجتماعی، صنعتی و تجاری، قرار داد. این مبنای فکری منجر به ایجاد یک اقتصاد کلان دولتی شد.^۴

پس از او، در دوره‌ی پهلوی دوم همچنان می‌توان ردپای گرایش به اقتصاد دولتی را در حاکمیت مشاهده کرد. محمود خیامی، از بنیان‌گذاران ایران ناسیونال که بعدها به ایران‌خودرو تغییر نام داد، در گفت‌وگوهایی تأکید کرد که به‌رغم تشویق شاه و هواداری جدی او از رشد صنایع و تقویت بخش خصوصی در ایران، در او گرایشی به اقتصاد دولتی هم وجود داشت که گهگاه آن را به نمایش می‌گذاشت. بارها ادعا می‌کرد که از همه‌ی سوسیالیست‌ها سوسیالیست‌تر و از همه‌ی انقلابی‌ها انقلابی‌تر است.

۴. محمد سمیعی (۱۳۹۷) *نبرد قدرت در ایران*. تهران: نشر نی، ص ۳۰۱.

به‌اقتضای همین دولت‌زدگی بود که نخستین دانشگاه خصوصی ایران (دانشگاه ملی دیروز و شهید بهشتی امروز) که با کمک و حمایت خود شاه ایجاد شده بود، اجباراً و برخلاف میل مؤسس آن، یک دانشگاه دولتی شد. به‌علاوه، شاه به تأسیس نخستین شبکه‌ی تلویزیونی در ایران که آن‌هم با همت بخش خصوصی کشور و (حبیب ثابت) تحقق یافت کمک فراوان کرد، اما در کمتر از ده سال پس از آغاز به کار شبکه آن‌هم، به‌رغم میل مؤسس آن، دولتی شد. از دیگر مصادیق این سیاست دولت‌زدگی را باید دولتی کردن معدن مس سرچشمه دانست. این معدن به کمک خانواده‌ی رضایی به راه افتاد. آن‌هم پس از اینکه چندین شرکت اروپایی و آمریکایی معدن را خریدند و پس از مدتی آن را به‌سان معدنی عمدتاً بی‌فایده واگذاشتند، اما به‌مجرد روشن شدن ابعاد عظیم مس موجود در معدن، که به روایتی دومین معدن بزرگ مس دنیاست، بدون آگاهی و رضایت رضایی‌ها معدن دولتی اعلام شد.^۵

با افزایش نقش نفت در اقتصاد سیاسی ایران این روند و گستره‌ی آن بیش‌ازپیش شتاب گرفت، به‌طوری‌که بعد از کودتای ۲۸ مرداد هم‌نشینی دولت و نفت، صنعت با دولت و زیربناها با دولت و نفت شکل گرفت و به هم وابسته شدند. از اواسط دهه‌ی ۱۳۴۰ به بعد دولت با کسری بودجه و به‌موازات آن در دهه‌ی ۱۳۵۰ با گرانی نفت مواجه شد. در نتیجه، دولت خیلی شدید و گسترده وارد اقتصاد شد و در اقتصاد بخش عمومی و تولید اقتصادی سرمایه‌گذاری‌های زیادی کرد. بیماری هلندی شکل گرفت و تورم به بالای ۲۰ درصد رسید و تا قبل از انقلاب در همان سطح بالای ۲۰ درصد ماند. البته در این بین و در دهه‌ی ۱۳۴۰ تحولات اقتصادی-سیاسی مهمی در ایران روی داد که بسیاری از تحلیلگران آن تحولات را زمینه‌هایی برای انقلاب ۱۳۵۷ ارزیابی می‌کنند.

دهه‌ی ۱۳۴۰ در تاریخ اقتصاد سیاسی ایران جایگاه ویژه‌ای دارد. این دهه در بیشتر سال‌های خود آرامش نسبی داشت، آرامشی که هیچ‌گاه قبل و بعد از آن تجربه نشد. شاید این دهه را بتوان باثبات‌ترین دهه‌ی صد سال اخیر ایران دانست. به‌واسطه‌ی اجرای دو برنامه‌ی هفت‌ساله که پیش از این دهه شروع شده بود و همچنین اجرای دو برنامه‌ی دیگر در همین دهه، ساختارهای اقتصادی،

۵. عباس میلانی (۲۰۱۳) نگاهی به شاه. تورنتو: پرشین سیرکل، ص ۳۹۳.

اجتماعی و فرهنگی و، به تبع آن، شرایط سیاسی ایران دگرگون شد. از نظر اقتصادی، با تأسیس بانک مرکزی ایران در سال ۱۳۳۹ و نهادهایی چون سازمان گسترش و نوسازی و بانک صنعت معدن و شکل‌گیری برندهایی در بخش خصوصی، این دهه یکی از موفق‌ترین زمان‌ها برای اقتصاد ایران بود. البته ثبات ایجادشده در حوزه‌ی اجتماعی و سیاسی و همچنین نرخ‌های رشدی که اقتصاد ایران در این دهه تجربه کرد شرایط را برای گسترش اقتصاد بخش خصوصی فراهم کرد. برنامه‌ی اصلاحات ارضی و شکل‌گیری یک طبقه‌ی متوسط در سایه‌ی پول‌های فراوان نفت از دیگر ویژگی‌های این دوران است.

هدف اصلی برنامه‌های عمرانی از این قرار بود: انتقال کامل جامعه‌ی ایران از لحاظ اجتماعی، فرهنگی و حتی سیاسی از کشوری عقب‌مانده با درآمد سرانه، بهداشت و آموزش پایین به کشوری توسعه‌یافته در رده‌ی کشورهای پیشرفته‌ی غربی. در عمل و پس از اجرای سه برنامه‌ی عمرانی از پنج برنامه‌ی مورد نظر، ساختار اقتصاد ایران - از نظر تولید ثروت، درآمد سرانه، جایگزینی صنعت با کشاورزی، ورود فناوری و سازمان‌ها و ساختارهای مدرن به نظام اقتصادی و پیشرفت‌های کمی و تکنولوژیکی - کاملاً دگرگون شد، اما هم‌زمان از جنبه‌ی اجتماعی، فرهنگی و سیاسی شکاف‌های موجود در جامعه‌ی ایران به چنان ژرفای آشتی‌ناپذیری رسیده بود که به انقلاب بزرگ بهمن ۱۳۵۷ رسید.^۶

برنامه‌ی دوم عمرانی هفت‌ساله نسبت پس‌انداز به تولید ملی را از ۶ درصد در سال ۱۳۳۴ به ۱۹ درصد در سال ۱۳۳۸ و تولید ملی را به قیمت جاری از ۱۴۳ میلیارد ریال در آغاز اجرای برنامه به ۳۴۲ میلیارد ریال در سال ۱۳۴۱ رساند. این رقم رشد ۱۴۰ درصدی در طول هفت سال و رشد متوسط سالانه‌ی ۱۳ درصد را نشان می‌دهد. برنامه‌ی دوم عمرانی، که از اول مهر ۱۳۳۴ تا پایان شهریور ۱۳۴۱ اجرا شد، ایجاد و توسعه‌ی تأسیسات زیربنایی عمده را تحت‌عنوان چهار فصل کشاورزی و آبیاری، ارتباطات و مخابرات، صنایع و معادن و امور اجتماعی، بهداشت و شهرسازی هدف‌گذاری کرد.^۷

۶. سعید لیلانز (۱۳۹۲) *موج دوم تجدد آمرانه در ایران*. تهران: انتشارات نیلوفر، ص ۲۳.

۷. بهمن احمدی امویی، «مرکز مطالعات مدیریت ایران (ICMS) تا دانشگاه امام صادق»، وبلاگ بهمن/احمدی/امویی، ۱۵ بهمن ۱۴۰۱.

در چنین شرایطی بود که برنامه‌ی پنج‌ساله‌ی سوم به اجرا درآمد. این برنامه در طول پنج سال و نیم اجرا به بسیاری از اهداف خود دست یافت. از نظر کمی مهم‌ترین هدف این برنامه رسیدن به نرخ رشد اقتصادی متوسط سالانه ۶ درصد بود. این رشد منبع اصلی بودجه‌های اجتماعی و اقتصادی برنامه را تأمین می‌کرد و موتور محرکه‌ی آن به شمار می‌رفت. عملکرد این شاخص تا پایان دوره‌ی برنامه، یعنی سال ۱۳۴۶، از ارقام پیش‌بینی شده عبور کرد و رشد تولید ناخالص ملی در طول کل برنامه به ۸/۸ درصد رسید.

در این دوران بخش خصوصی ایران در بخش صنعت و معدن به گسترده‌ترین شکل ممکن سرمایه‌گذاری‌ها مشارکت داشت. رشد و اندازه‌ای که پیش‌و پس از آن هرگز تکرار نشد. از جمله اقدامات مهم برنامه‌ی سوم تأسیس سازمان گسترش و نوسازی صنایع ایران در سال پایانی برنامه، تیر ۱۳۴۶، بود. دیگر اقدامات مهم صنعتی صورت گرفته در این دوران تأسیس کارخانه‌های خودروسازی (سواری، کامیون و اتوبوس)، موتورسازی، فلزکاری، صنایع پتروشیمی، تأسیس ذوب‌آهن اصفهان، تولید سیمان، ماشین‌آلات کشاورزی و لوله‌سازی بود که همگی از جمله‌ی صنایع سنگین محسوب می‌شوند. پیش از همه‌ی این‌ها و در سال قبل از شروع دهه‌ی ۱۳۴۰، در سال ۱۳۳۷، بانک مرکزی ایران تأسیس شد و ساختار پولی و بانکی کشور وارد دوران جدیدی شد.^۸

هرچند ظاهراً شخص شاه چیز دیگری در ذهن داشت. او در سال ۱۳۳۸، پس از یک تور اروپایی و دیدار از انگلستان، دانمارک و هلند، به فرانسه رفت و در دانشگاه سوربن برای ایرانیان سخنرانی کرد. برخی این سخنرانی را نشان‌دهنده‌ی ذهنیت سوسیالیستی او می‌دانند. او گفت: کشورهای اسکاندیناوی ملت‌هایی مترقی‌اند، اما برنامه‌ی عدالت اجتماعی ما مترقی‌تر است، زیرا صنایع سنگین، صنعت نفت، آهن و فولاد در ایران ملی است. زغال‌سنگ و منابع زیرزمینی و تلفن و بنادر متعلق به عموم است، درحالی‌که در آن کشورها اغلب این صنایع ملی نیست و در اختیار بخش خصوصی است.

تنها همین چند جمله‌ی نقل‌شده از شاه نشان می‌دهد که تا چه میزان درکش از سوسیالیسم سطحی و غیرواقعی بود و اینکه او سرمایه‌داری دولتی را با

سوسیالیسم اشتباه گرفته بود. البته در آن دوران همه‌ی کشورهای نوظهور صنعتی دهه‌های بعد با کمک سرمایه‌داری دولتی به رشد اقتصادی بالایی دست می‌یافتند.

از انگلستان قرن ۱۶ میلادی، هیچ ملتی بدون کمک چشمگیر و حمایت دولت از همان مراحل اولیه شرکت‌های رقابتی صنعتی خلق نکرد. ایالت متحده، فرانسه و آلمان از انگلستان پیروی کردند. سپس آلمان الهام‌بخش ژاپن و ژاپن الهام‌بخش کره‌ی جنوبی [شد] و به‌زودی تایوان و چین از ژاپن پیروی کردند. هرچند در سال‌های اخیر هیچ کشور نوظهور مهم و جدیدی به چنین موفقیت‌هایی سریع در رشد به کمک دست هدایتگر دولت نرسیده است. و ایران آن زمان در همان مرحله ماند و کمترین رشد را در توسعه‌ی بخش خصوصی داشت. هرچند گام‌هایی هم برداشته شده، اما ناموفق و شکست‌خورده.^۹

برخی از تحلیلگران سیاسی و اقتصادی دهه‌ی ۱۳۴۰ را یکی از مهم‌ترین دهه‌ها در صد سال اخیر ایران می‌دانند. تحولات صورت‌گرفته در این ده سال زمینه‌هایی را برای تغییر تاریخ ایران برای همیشه فراهم کرد. اکبر ترکان، وزیر راه و شهرسازی دولت اول هاشمی رفسنجانی، از زاویه‌ی دیگری دو دهه‌ی پیش از انقلاب را می‌بیند:

تا قبل از ۱۳۴۱ برنامه‌ی صنعتی شدن کشور آغاز نشده بود. دو برنامه‌ی عمرانی تا قبل از ۱۳۴۱ داشتیم، یکی در ۱۳۲۷ تا ۱۳۳۴ برنامه‌ی هفت‌ساله‌ی اول با محوریت کشاورزی و یکی هم از ۱۳۳۴ تا ۱۳۴۱ که آن هم هفت‌ساله و با محوریت کشاورزی بود. سدهای بزرگ و توسعه‌ی کشاورزی در این دو برنامه‌ی هفت‌ساله بیشتر اجرا شد. صنعتی کردن کشور در برنامه‌های عمرانی قبل از انقلاب، آن موقع به آن‌ها برنامه‌ی عمرانی می‌گفتند و برنامه‌ی توسعه نمی‌گفتند، برنامه‌های عمرانی قبل از انقلاب دو تا هفت‌ساله تا ۱۳۴۱ اجرا می‌شود و برنامه‌های صنعتی از ۱۳۴۱ به بعد است که سه تا پنج‌ساله فرصت اجرا پیدا می‌کند. ۱۳۴۱ تا ۱۳۴۶، ۱۳۴۶ تا ۱۳۵۱ و ۱۳۵۱ تا ۱۳۵۶. در دو برنامه‌ی صنعتی دولت وقت با خرید اراضی از مالکین بزرگ و اجرای اصلاحات ارضی، به مالکین بزرگ پول می‌دهد و زمین‌های آن‌ها را می‌گیرد و آن‌ها را بین کشاورزهای بی‌زمین و مالکین خرد توزیع می‌کند... در این برنامه‌ی اصلاحات ارضی، مالکین خرد و متوسط به وجود آمدند. اما مالکین بزرگی که زمین‌هایشان را فروخته بودند چه شدند؟ آن‌ها کوشش می‌کنند با منابع خودشان و پولی که به آن‌ها بابت خرید زمین‌هایشان داده شد، اولین گروه سرمایه‌گذاران

۹. شارما، روچیر (۱۴۰۰) *ظهور و سقوط ملت‌ها*. تهران: کتاب پارسه، ص ۱۹۰-۱۹۱.

صنعتی کشور بشوند. بنابراین، دوران صنعتی شدن کشور ما از ۱۳۴۱ آغاز شد و اولین گروه‌های سرمایه‌گذاران صنعتی از ۱۳۴۱ به وجود آمدند که عمدتاً ملاکین سابق بودند و، به اصطلاح، بورژوازی ملی ما را از سال ۱۳۴۱ شکل می‌دهند. در واقع، اگر بخواهیم تبارشناسی کنیم، بخش خصوصی که تا آن زمان خوانین و مالکان بزرگ بودند، حالا به بخش خصوصی تبدیل شده که صنعتگر است و خیلی از سرمایه‌گذارهای صنعتی در این دهساله، یعنی از ۱۳۴۱ تا ۱۳۵۱، توسط این سرمایه‌گذارهای خصوصی انجام می‌شود. به این دوره می‌گوییم «دوره‌ی شکل‌گیری سرمایه‌گذاری خصوصی» یا «بورژوازی ملی»... از ۱۳۵۱ به بعد، به دلیل گران شدن قیمت نفت و آمدن درآمدهای ارزی و فراوان نفت به دست دولت و ارزان‌فروشی درآمد نفتی و تفوق واردات بر تولید و صادرات، بورژوازی صنعتی ایران تبدیل به بورژوازی تجاری می‌شود؛ یعنی همان بخش خصوصی دیگر به دنبال صنعت نمی‌رود، دنبال واردات می‌رود. چرا؟ چون وقتی ارز ارزان می‌دهی، قیمت تمام‌شده‌ی کالای وارداتی ارزان‌تر از تولیدی داخلی می‌شود؛ در نتیجه، تولید داخلی شکست می‌خورد و تجارت خارجی به نفع واردات قوی می‌شود. بنابراین، مالکان را داشتیم که سال ۱۳۴۱ خوانین بودند، از ۱۳۴۱ تا ۱۳۵۱ بورژوازی ملی و صنعتی را داریم که سرمایه‌گذاران صنعتی‌اند و از ۱۳۵۱ به بعد بورژوازی تجاری است.^{۱۰}

دو سال پایانی دهه‌ی ۱۳۵۰ و تمام دهه‌ی ۱۳۶۰ در تحولات چهل سال اخیر نقش تعیین‌کننده‌ای داشت و به نظر می‌رسد تا چند دهه‌ی دیگر همچنان مبنایی برای بسیاری از تحلیل‌ها و جهت‌گیری‌های مسائل اقتصادی، سیاسی و فرهنگی ایران باشد. در این دهه اتفاقاتی افتاد که مسیر آینده‌ی ایران را دگرگون کرد. این روزها سراغ هر پدیده‌ی اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی‌ای می‌روی همه‌ی اشاره‌ها و سرنخ‌های مربوط به آن پدیده به دهه‌ی ۱۳۶۰ بازمی‌گردد. هرکس که بخواهد درباره‌ی خصوصی‌سازی حرفی بزند و مطلبی بنویسد، به‌گونه‌ای اجتناب‌ناپذیر مجبور است شروع بحث و دوربین نگاه خود را در ابتدای آن دهه بکارد.

عباس آخوندی، از نیروهای انقلابی و از بنیان‌گذاران جهاد سازندگی، در گفت‌وگویی که با عنوان «بازار مرکانتیلیست‌های وطنی» در مجله‌ی مشق فردا منتشر شده است، می‌گوید که در بسیاری از مناسبات اتفاق خاصی نیفتاد و در

۱۰. بهمن احمدی امویی، «حاکمیت بورژوازی تجاری: گفت‌وگو با اکبر ترکان»، مشق فردا، شماره‌ی ۴، خرداد و تیر ۱۳۹۹.

تمرکز قدرت و ثروت در دست دولت و حاکمیت تغییری رخ نداد؛ فقط افراد جدیدی این نقش تاریخی را بر عهده گرفتند. در ایران، حتی با وجود انقلاب مشروطه و انقلاب ۱۳۵۷، لزوماً ساختار متمرکز قدرت و سیاست تغییر نکرد و همچنان با همان تمرکز قدرت سیاسی مواجهیم. هرچند این تمرکز در دوره‌هایی تضعیف شد، هرگز از بین نرفت.

به نظر او، بعد از شهریور ۱۳۲۰ این تمرکز تضعیف شد، ولی به تدریج بعد از سال ۱۳۴۲ مجدداً شکل گرفت، مخصوصاً از اواخر دهه‌ی ۱۳۴۰ و اوایل ۱۳۵۰ که تمرکز فراگیر اقتصادی و سیاسی به وجود آمد. آخوندی شکل سنتی تمرکز را در دستگاه سلطنت و بازار می‌بیند. در نوع مدرن تمرکز که در زمان شاه ایجاد شد طبقه‌ی صنعتگر جدیدی به وجود آمد که از جهت پایگاه اجتماعی، رفتاری، هنجارهای اعتقادی، سبک زندگی و نوع کسب‌وکار با بازار سنتی متفاوت بود، ولی همچنان متحد استراتژیک سلطنت باقی ماند. در واقع، سیاست‌های اجتماعی و اقتصادی شاه آن‌ها را ایجاد کرده بود و با او هم مرتبط شدند. هدف این تغییرات این بود که پایگاه اجتماعی رژیم از مالکان، بازار و بازاری‌های سنتی به سمت نیروهای جدید و بخش صنعتی تازه ایجاد شده برود. پرسش اساسی این است: آیا انقلاب ۱۳۵۷ توانسته بود تمرکز ساختار اقتصادی و سیاسی رژیم گذشته را حذف کند یا اینکه مجدداً آن را به شکل تازه‌ای بازتولید کرد؟ مخصوصاً توسط بازاری‌ها که در دوره‌ی قبل دچار بی‌مهری بودند و حذف شدند. آخوندی در پاسخ می‌گوید: تصور من این است که بخش عمده‌ی آن وضعیت بازتولید شد. می‌بینید که حضور گروه‌های سیاسی بازار سنتی در فرایند انقلاب و همچنین در نهادهای بعد از انقلاب خیلی پررنگ بوده است و تا همین الان و بعد از چهل سال، این حضور و مؤثر بودن در ساختار اقتصاد سیاسی کشور همچنان با قوت پیش می‌رود و عمل می‌کند.^{۱۱}

بازاری‌ها تقریباً در اولین روزهای بعد از انقلاب تمام نهادهای اقتصادی را گرفتند. ۲۷ بهمن ۱۳۵۷، یک هفته بعد از انقلاب، اتاق بازرگانی را به تصرف

۱۱. بهمن احمدی امویی، «بازار مرکانتیلیست‌های وطنی: گفت‌وگو با عباس آخوندی»، مشق فردا، شماره‌ی ۴، خرداد و تیر ۱۳۹۹.

خود درآوردند و در همان شورای انقلاب امتیاز ویژه‌ی تأسیس سازمان اقتصاد اسلامی را، که در واقع نوعی بانک بود، به دست آوردند. درحالی‌که همان شورا همه‌ی بانک‌ها را دولتی کرده بود، به آن‌ها یک بانک پیشکش کرد. در همان سال هم مبلغی نزدیک ۳ میلیارد تومان وام را مصوب کرد تا این سازمان بین صندوق‌های قرض‌الحسنه‌ی زیرمجموعه‌ی خود تقسیم کند. بنیاد مستضعفان و کل وزارت بازرگانی در اختیار این گروه قرار گرفت. شرکت بازرگانی دولتی را اساساً این گروه شکل داد. شرکت اقتصادی کمیته‌ی امداد امام را این گروه شکل داد، به ستاد داخلی بنیاد شهید رفتند. این گروه در همه‌جا حضور پیدا کرد و اگر تا پیش از انقلاب کاملاً از قدرت بوروکراتیک و رسمی فاصله می‌گرفتند، این‌دفعه در قدرت بوروکراتیک و رسمی نشستند. به همین دلیل است که برخی از کارشناسان بر این باورند که تمرکز اقتصادی-سیاسی دوباره و به‌شکل دیگری بازتولید شد.

ایجاد طبقه‌ی سرمایه‌دار جدید در زمان شاه بخشی از فرایند مدرنیزاسیون از بالا و تلاشی بود برای طبقه‌سازی و ایجاد یک پایگاه جدید اجتماعی برای حاکمیت تا کاملاً هم‌سو با مرکز قدرت عمل کند. از نظر جامعه‌شناسی، مشاهده می‌کنیم که در عمده‌ی تحولات بزرگ صنعتی این اتفاق افتاده و بعد هم در پیوند با ساختار سیاسی متمرکز شده است. اگر مسئله‌ی سازمان برنامه‌بودجه‌ی دهه‌ی ۱۳۴۰ توسعه بود، مسئله‌ی سازمان برنامه‌ی دهه‌ی ۱۳۵۰ بیشتر اجرای اوامر ملوکانه در جهت آن چشم‌انداز بود؛ در نتیجه، در دهه‌ی ۱۳۵۰ استقلال سازمان برنامه و به‌تدریج استقلال بانک مرکزی با چالش مواجه شد. آخوندی در توضیح تحلیل خود اضافه می‌کند:

چون [رژیم شاه] از آن مرحله عبور کرده بود و تمرکز اقتصادی-سیاسی موردنظر شکل گرفته و می‌توانست نهادها را به استخدام خودش دربیآورد. هر زمان این تمرکز صورت می‌گیرد، اولین کاری که می‌کند این است که نهادهای درون حاکمیت را از تعریف خالی می‌کند. سپس به نهادهای مدنی بیرون حاکمیت می‌پردازد. یعنی اولین اتفاقی که رخ می‌دهد از درون تهیه‌سازی نهادهای درون حاکمیت است... سازمان برنامه و بانک مرکزی دچار مشکل می‌شوند. همه‌ی نهادهای درون حاکمیت و نهادهای مدنی بیرون از حاکمیت آهسته‌آهسته در برابر این قدرت متمرکز گرفتار شده و مجبورند که از

استقلال نهادی و کارکرد نهادی خودشان فاصله بگیرند و تبدیل به کارگزار این قدرت متمرکز شوند.^{۱۲}

اکبر ترکان نیز اهمیت بورژوازی تجاری را بسیار می‌داند:

از ۱۳۵۱ به بعد و تا امروز، بورژوازی تجاری بر کشور حاکم است... .

در انقلاب هم تجار تقویت و صنعتگران فراری شدند. هرکس که دارایی اش روی زمین و بزرگ بود گرفتیم و اموالش را مصادره کردیم... .

کسانی که واحدها و کارخانه‌های بزرگ را ول کرده و رفته بودند، دولت برای آن‌ها سرپرستی می‌گذازد تا این کارخانه‌ها و بنگاه‌ها اداره شوند... . بخش بعدی بند ب قانون صنایع است. بند ب قانون صنایع برای آن‌ها که ملی شدند تعیین تکلیف می‌کند؛ یعنی طبق اصل ۴۴ قانون اساسی که گفته شده صنایع بزرگ باید ملی شوند، خودروسازی‌ها، کشتیرانی، بانک‌ها، بیمه‌ها و هواپیمایی‌ها، باید دولتی شوند. این حکم‌هایی که در اصل ۴۴ قانون اساسی آمده موجب ملی شدن گسترده در اقتصاد ایران می‌شود. از اینجا به بعد، دوره‌ی بورژوازی صنعتی تبدیل به دوره‌ی بورژوازی تجاری می‌شود و یک سرمایه‌گذاری دولتی بزرگ ایجاد می‌شود. براساس مصوبه‌ی ۶۷۳۸ و مفاد بند ب، مدیران دولتی به سرپرستی واحدهای تجاری نصب می‌شوند. اما قرار است پول این کارخانه‌ها را بر مبنای آخرین اظهارنامه‌شان که به وزارت دارایی داده بودند پرداخت کنند و این کار را کردیم. وقتی من در سازمان گسترش بودم، سهم مالکانی را که براساس بند ب قانون توسعه‌ی صنعتی اموالشان دولتی شده بود، محاسبه و بر مبنای شاخص بانک مرکزی هم به‌روز تبدیل کردیم و پول‌هایشان را دادیم.^{۱۳}

البته نگاه متفاوتی هم به شکل‌گیری جریان‌های مخالف رژیم شاه در این مقطع وجود دارد، نگاهی که به دولتی‌بودن عرصه‌ی حیات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی ایران در آن زمان برمی‌گردد و تأییدکننده‌ی سخنان کارشناسان دیگر است. مسعود نیلی، اقتصاددان، از این دست افراد است:

از قبل از انقلاب و برای بیش از یک دهه، دولت وارد فرایند قیمت‌گذاری کالاها و خدمات شده بود. اما به‌لحاظ اقتصادی، و فارغ از بحث‌های فرهنگی، مخالفان رژیم

۱۲. بهمن احمدی امویی، «بازار مرکانتیلیست‌های وطنی: گفت‌وگو با عباس آخوندی»، مشق فردا، شماره ۴، خرداد و تیر ۱۳۹۹.

۱۳. بهمن احمدی امویی، «حاکمیت بورژوازی تجاری: گفت‌وگو با اکبر ترکان»، مشق فردا، شماره ۴، خرداد و تیر ۱۳۹۹.

پهلوی، روشنفکرها، سیاسی‌ها و فعالان دو ایراد اساسی به رژیم گذشته می‌گرفتند: یکی بی‌عدالتی و یکی وابستگی. آن را رژیمی وابسته می‌دانستند که توزیع نابرابر و فقر زیاد را هم موجب شده است.

انقلابی‌ها و مقامات حکومت برآمده از آن در برابر این معضل و پرسش قرار گرفتند که رژیم با بی‌عدالتی زیاد و فقر گسترده با چه چیزی و چه نوع ساختاری می‌تواند جایگزین شود؟ آیا الگوی مطلوبی را در ذهن داشتند؟ در آن زمان الگوی قابل قبول الگوی دنیای سوسیالیست و چپ بود. در واقع، مارکسیسم، منهای بخش فلسفی آن، نظریه‌ی عدالت قابل قبول و قابل توجهی ارائه می‌داد و می‌گفت که چیزی به نام مالکیت خصوصی نباید وجود داشته باشد، چراکه موجب بی‌عدالتی است. مارکس معتقد بود ارزش در نیروی کار است، نه در سرمایه. یعنی هر ارزشی در هر محصولی مشاهده می‌کنید، تبلور نیروی کار است. بنابراین، مازاد ایجاد شده باید به نیروی کار تعلق بگیرد و سرمایه نباید مالکیت خصوصی داشته باشد و دولت باید از طرف طبقه‌ی کارگر و به‌عنوان نماینده‌ی آن طبقه مالک سرمایه باشد. براساس این نظریه، دولت و کارگران - در جبری تاریخی که براساس آن یک نظام کمونیستی برقرار خواهد شد - مالک تمام عوامل تولید و حتی سرمایه می‌شوند، اما فعلاً و براساس ضرورت و تا رسیدن به آن روز حکومت دیکتاتوری پرولتاریا از طرف کارگران نمایندگی دارد تا مالکیت این واحدهای صنعتی و تولیدی را بر عهده بگیرد. براین اساس، زمین و ماشین‌آلات سرمایه هستند و مالکیت آن هم بر عهده‌ی دولت است و «در نتیجه، قیمت و تعیین قیمت توسط بازار بی‌معناست». از این رو، رژیم سرمایه‌داری از نوع غربی نمی‌تواند به تمام و کمال عدالت را برقرار کند.

در آن روزگار رسم زمانه چنین اقتضا می‌کرد و همه متأثر از این فضا بودند و انتخابی غیر از الگوبرداری از این چند روش حکومتی برای ایجاد عدالت اجتماعی وجود نداشت. حق انتخاب بین این‌ها بود و مبنا و پیش‌فرض‌ها هم همین بود. مسعود نیلی می‌گوید:

در کشور ما گروه‌های سیاسی با گرایش‌های مختلف فعال بودند، اما - حداکثر - در عرصه‌ی چگونگی ایجاد عدالت اجتماعی متون مورد استفاده‌ی این الگوها (چپ و راست) را ترجمه می‌کردند و به‌عنوان آرمان‌ها و خواسته‌های خود و شکل مطلوب

حکومت به مردم و طرفدارانشان ارائه می‌دادند. چپ‌های غیرمذهبی، مارکسیست‌ها و حزب توده در این زمینه پرچم‌دار بودند و بقیه هم دنباله‌روی آن‌ها. درمقابل، مذهبی‌ها چه می‌کردند؟ برخی بازاری‌های مذهبی بودند که خواست و اعتقادشان، دست‌کم در حوزه‌ی فرهنگی و اجتماعی، در تضاد با الگوهایی بود که تبلیغ و ارائه می‌شد. در کنار آن‌ها، روحانیانی بودند که بیشتر با بازاری‌ها ارتباط داشتند و از طریق آن‌ها تأمین مالی می‌شدند. آن‌ها هم عموماً چیزی برای عرضه نداشتند و نمی‌توانستند جوانان و دانشجویان را جذب کنند. به‌ویژه که در برابر ادبیات و روش‌های تبلیغی چپ‌های غیرمذهبی کاملاً خلع سلاح به نظر می‌رسیدند. حداکثر اقدامی که از سوی این طیف صورت گرفت این بود که در پاره‌ای موارد همان ادبیات را در شکل و قالب دیگری، قالب مذهبی، ارائه می‌دادند، آن‌هم عمدتاً توسط اعضای سازمان مجاهدین خلق. روی هم رفته، به نظر می‌رسید چیز قابل توجهی برای عرضه ندارند. سؤال این بود که برای عقب‌نماندن از این وضعیت و کشاندن مردم به طرف خود چه بکنیم؟ این فکر را دکتر شریعتی با تز «زر، زور و تزویر» به‌خوبی برای مذهبی‌ها تبیین کرد. زر سرمایه و تزویر نشانه‌ی روحانیت همراه با سرمایه و زور رژیم سیاسی بود. او با برقرارکردن پیوند بین این سه عنصر و تبیین آن سوسیالیسم مذهبی را با بیانی شیوا مطرح کرد که به‌نوعی بازسازی اسلام مبارزاتی بود؛ از یک طرف اسلام ضدخارجی که مسئله‌ی وابستگی را نقد می‌کرد و از طرف دیگر اسلام سوسیالیستی و عدالت‌خواه را ترسیم می‌کرد. در واقع، هر دو خواسته‌ی مذهبی‌ها را برایشان یکجا جمع کرد و آن‌ها را در صفت مقدم مبارزه با رژیم نگه داشت. حتی گاهی در مبارزه پیشگام شد. هم وابستگی رژیم شاه به امپریالیسم و سرمایه‌داری غرب را متذکر می‌شد و نقد می‌کرد و هم راه رسیدن به عدالت اجتماعی را پیش رو می‌گذاشت: با ادبیاتی شیوا، جذاب و مترقی. بنابراین، در زمینه‌ی عدالت اجتماعی و با توجه به این ادبیات، اگر بخواهیم بگوییم اسلام مکتب اشتراکی است یا مکتب سرمایه‌داری، پاسخ این بود که ما اشتراکی هستیم و اگر موضوع نیروی کار باشد، ما هم طرف‌دار کارگران هستیم. همان حرف مطهری که سرمایه و مالکیت عمومی جنبه‌ی اشتراکی دارد. آقای مطهری در این زمینه کتابی هم نوشت و همه‌ی ما دانشجویان مذهبی آن را به‌صورت زیرزمینی پیدا می‌کردیم و می‌خواندیم و احساس می‌کردیم برای بسیاری از پرسش‌های ما در برابر چپ‌های غیرمذهبی پاسخ‌های قانع‌کننده دارد. بعدها امام خمینی دستور داد کتاب *نظریه‌ی اقتصادی اسلام* آقای مطهری جمع‌آوری شود. حرف‌های اسلام فقاهتی خریدار نداشت.^{۱۴}

در دیدگاه نیلی، اسلام فقاهتی طرف‌دار مالکیت است و مثلاً می‌گوید اگر شما جایی نماز بخوانید که غضبی باشد، نمازت قبول نیست و از تمام مفاهیم سرمایه‌داری تنها به مالکیت آن اهمیت می‌دهد. بنابراین، امثال شریعتی و مطهری در برابر آن تفکر کار بزرگی انجام دادند و توانستند جوانان را به طرف خود بکشند. در این نوع تفکر دیگر بحث مالکیت مطرح نیست. مرحوم طالقانی و افراد دیگری هم وارد این فضا شدند و موضوع دست‌کم از بابت داشتن پشتوانه‌ی نظری اسلامی و مذهبی تقویت شد. موجی را راه‌اندازی کردند و گفتند به صورت ایدئولوژیک همان‌که مارکسیسم و کشورهای شرقی می‌گویند اسلام زودتر مطرح کرده است. آن‌ها ۷۰ سال است که این‌ها را می‌گویند و ما ۱۴۰۰ سال است که می‌گوییم. درواقع، این متفکران مذهبی با استفاده از آیات قرآن و نهج‌البلاغه و برداشت‌های خودشان از این منابع، سوسیالیسم را برای مذهبی‌های ایرانی بومی کردند. حرف اول مارکسیسم نفی خدا و دین بود؛ می‌گفت دین افیون توده‌هاست. این‌ها هم در پاسخ می‌گفتند که ما برداشت و تبیین جدید و تازه‌ای از دین معرفی می‌کنیم. بنابراین، در عرصه‌ی مبارزه تعریف جدیدی از عاشورا و پیام‌های آن ارائه دادند و اسلام اهل جهاد و مبارزه را به میدان آوردند. می‌گفتند اسلام چیزی نیست که شما می‌گویید و «افیون توده‌ها» در مسیحیت هست و نه در اسلام. می‌گویند ما اهل مبارزه هستیم، در صورتی‌که این حرف درست نیست و سوسیالیسم متعلق به ماست. سید قطب، ایدئولوگ اخوان‌المسلمین در مصر، نیز همین راه را در پیش گرفته بود، البته خیلی پیش‌تر از آنچه در ایران در حال شکل‌گیری بود. تفسیری سوسیالیستی و به‌روز شده از دین را می‌شد در همه‌جای خاورمیانه، و مهم‌تر از همه در ایران، پیدا کرد. این تفسیر در ایران مخاطب زیادی پیدا کرد. وقتی نیروهای جوان جدید در رأس قدرت قرار گرفتند، از فردایش همه‌چیز عوض شد. نسل جدیدی بر سرکار آمد که مسئولان کشور شدند. نخستین جایی که این مسئولان جوان توانستند آرمان‌ها و خواسته‌هایشان را نشان دهند قانون اساسی بود. درواقع، اصول ۲۳، ۴۴ و ۴۹ با آن تفکر نوشته شد. در نتیجه،

«ما کشوری درون‌گرا و دولتی شدیم که می‌خواست دو اشکال رژیم گذشته را با این اصول برطرف کند: رفع وابستگی به خارج و بی‌عدالتی اقتصادی و اجتماعی». با دولتی‌شدن اقتصاد و گسترش حیطه‌ی نفوذ دولت در ابعاد سیاسی، اقتصادی و اجتماعی می‌خواستند این دو را محقق کنند. دولتی‌بودن اقتصاد نفی بی‌عدالتی است و درون‌گرایی هم نفی وابستگی. در واقع، حرکت و روش انقلاب سلبی جلو آمد و بیشتر «می‌خواستند بگویند که چه چیزی نیستند تا اینکه ثابت کنند چه چیزی هستند».

این موضوع نوع تفکر و گرایش ذهنی مسئولان جدید را در فردای پس از پیروزی انقلاب نشان می‌دهد. کسی فکر نمی‌کرد که انقلاب با این سرعت باورنکردنی پیروز شود. همه غافل‌گیر شده بودند. در برابر یک عمل انجام‌شده قرار گرفتند. تقریباً هیچ‌کس آمادگی اداره‌ی کشور را در شرایط جدید نداشت. تجربه‌ای هم برای اداره‌ی کشور موجود نبود. عمده‌تاً جوان‌هایی بودند که تازه از پشت میز دانشگاه بلند شده بودند و بهترین‌هایشان، به‌زحمت، در چند شرکت و اداره کار کرده بودند و تجربه‌ی بسیار اندکی اندوخته بودند. چیزی که در سخنرانی‌های زمان انقلاب به‌صورت فراگیر مطرح می‌شد همین موضوع فقر و بی‌عدالتی و نابرابری بود.

به‌خصوص در محیط‌های روستایی و شهرستان‌ها این مسئله بسیار حاد و چشمگیر بود. در آن زمان بیش از ۷۰ درصد مردم کشور در روستاها زندگی می‌کردند و این بی‌عدالتی برایشان ملموس بود. مثلاً عده‌ی محدودی از زمین‌داران بزرگ می‌توانستند چاه بزنند و زمین‌های خود را آبیاری کنند، اما بقیه نمی‌توانستند. در رژیم پهلوی امتیازات خیلی نابرابر داده می‌شد و بیشتر معطوف به کسانی بود که با رژیم در ارتباط بودند. بعد از پیروزی انقلاب یک مطالبه‌ی عمومی این بود که این وضعیت عوض شود. چطور می‌توانست عوض شود؟ به این شکل که رژیم جدید و دولت انقلابی امکان دسترسی به تمام چیزهای محدودشده در رژیم گذشته را فراهم کند، حتی با آن‌هایی را که به مردم ظلم کردند برخورد شود و اموالشان را بگیرد و به بیت‌المال برگرداند تا همه از مواهب آن بهره ببرند.^{۱۵}

قیمت هر کالا و خدماتی میزان کمیابی آن را نشان می‌دهد.

بعد از انقلاب توجهی به این مسائل علمی نشد و تفاوت قیمت کالاها و خدمات و موضوع کمیابی در اقتصاد غیر عادلانه تشخیص داده شد و گفتند چنین چیزی نداریم و دولت موظف است محدودیت‌های اعمال شده را بردارد و کالاها را به قیمت پایین در اختیار مردم قرار دهد تا همه امکان برخورداری و مصرف آن‌ها را به دست بیاورند. خلاصه‌ی پیام این بود: مردم، انقلاب قرار است این چیزها را برای شما بیاورد. آن زمان کسی نمی‌گفت که می‌خواهیم سد بسازیم و اتوبان بکشیم و نیروگاه احداث کنیم؛ قرار بود کالاها را مورد نیاز خانوارها به وفور و با قیمت اندک در اختیار مردم قرار بگیرد.^{۱۶}

با این اقدام، موضوع عدالت اجتماعی را حل کردند و به سراغ بحث وابستگی رفتند. مسئله‌ی نفت و نوع رابطه‌ای که رژیم پهلوی با جهان سرمایه‌داری و کشورهای غربی داشت نیز موضوع استقلال و خروج از وابستگی را پیش کشید. ایران در آن زمان با تولید ۶ میلیون بشکه نفت در روز بزرگ‌ترین تولیدکننده و صادرکننده‌ی نفت بود. انقلابی‌ها می‌گفتند که ما با این اقدام و رفتار خود انرژی آمریکا و اسرائیل را تأمین می‌کنیم. بنابراین، به این نتیجه رسیدند که میزان تولید را به شدت کاهش دهند. می‌گفتند این‌گونه قیمت نفت افزایش می‌یابد و حق خودمان را می‌گیریم و در عین حال به اسرائیل و آمریکا هم دیگر نفت نمی‌فروشیم و از وابستگی کشور به درآمدهای نفتی جلوگیری می‌کنیم و در نتیجه، از زیر یوغ غرب و اسرائیل خارج می‌شویم. در کنار آن سیاست خارجی خود را معطوف به همکاری و همراهی با کشورهای مخالف غرب و کمک به مستضعفان جهان قرار می‌دهیم.

در این شرایط، دو مطالبه بلافاصله در دستور کار قرار گرفت و اجرا شد: «از طرفی، نفت نباید نقش تعیین‌کننده داشته باشد و تولید باید کاهش یابد. از طرف دیگر، همه‌ی کالاها و خدمات باید به‌طور گسترده و با قیمت پایین‌تر از قیمت واقعی تولید به دست عموم مردم و خانوارها برسد.» البته از همان ابتدا این دو سیاست در تضاد با هم بودند: از یک طرف، درآمد کلان دولت را از طریق کاهش فروش نفت کم کردند و از طرف دیگر، هزینه‌های دولت را به شدت و با سرعت افزایش دادند. صادرات روزانه‌ی نفت کشور را از ۶ میلیون بشکه به ۲/۵ میلیون بشکه کاهش دادند که باعث شد شوک بزرگی به بازار و قیمت جهانی نفت وارد شود و

قیمت‌های نفت بالا برود. اما با افزایش خانوارهای گرد سفره‌ی دولت، کسری بودجه دامن‌گیر کشور شد و روزبه‌روز رقمش بالاتر رفت. کاهش تولید نفت بسیار شدید بود و دولت به‌شدت گسترش پیدا کرد. ملی‌کردن تجارت خارجی هم در همین جهت بود. «مثلاً می‌گفتند اگر بخش خصوصی پارچه وارد می‌کرده، مگر ما خودمان نداریم و نمی‌توانیم تولید کنیم که این را از خارج بیاوریم؟ در ادامه، مراکز گسترده‌ی توزیع پوشاک و کالاهای دیگر درون وزارت بازرگانی سر برآورد و تمام بازاری‌های نزدیک به حاکمیت جدید هم، که قبلاً دستی در واردات و بازار داشتند و آن را به‌خوبی می‌شناختند، سرخ امور را به دست گرفتند.» همه‌ی استان‌ها و شهرستان‌ها و روستاها مراکز توزیع کالا و خدمات دولتی، دفتر و اداره و گروه کارمندان خود را داشتند. کمیته‌های مختلفی تشکیل شد تا این کار را انجام دهند. کارمندی‌های زیادی استخدام شدند و سازمان‌های رسمی موردنیاز این سیاست تأسیس شد و گسترش پیدا کرد. در کنار آن افرادی هم بودند که این نوع نگاه به اقتصاد را ترویج می‌کردند.

به نظر نیلی، منظور رجایی وقتی می‌گفت که در اسلام عرضه و تقاضا نداریم این است که قیمت، عرضه و تقاضا و این حرف‌ها که برخی می‌زنند، حرف‌هایی بیخود و ضدمنه‌بی است و نباید به آن توجه کرد. همه‌ی مردم باید به همه‌ی کالاها و خدمات دسترسی داشته باشند. از نظر او، قیمت و عرضه و تقاضا همه فاقد موضوعیت است و دولت وظیفه دارد نیازهای مردم را تأمین کند. اما نکته این است که باید آدم‌های پاک و خوبی بیایند و این کارها را انجام دهند و کالاها و خدمات را به مردم و مستضعفان واقعی برسانند. دولت باید مستقر شود و به این افراد هم اطمینان داشته باشد. آن‌ها آب و بنزین و ضروریات دیگر زندگی را به مردم می‌رسانند. فقط ما به‌عنوان دولت باید این قسمت را درست مدیریت و گزینش کنیم تا آدم‌ها آدم‌های خوبی باشند و مشکلی نداشته باشند، سوءاستفاده‌گر نباشند و از افراد حکومت قبلی هم نباشند. اگر این افراد را وارد دولت کنیم، ایدئال است. البته باید اختیارات کامل هم داشته باشیم. این خلاصه‌ی وضع آن موقع بود.

در ۱۰ تیر ۱۳۵۸ بزرگ‌ترین گامی برداشته شد که تمام حیات اقتصادی ایران را به دولت وابسته کرد: تصویب قانون حفاظت و توسعه‌ی صنایع ایران. این قانون

پس از ارائه‌ی لایحه‌ی دولت موقت به شورای انقلاب تصویب شد که دارای دو ماده و چهار بند «الف»، «ب»، «ج» و «د» بود. در بند «ب» این قانون دوماه‌ای آمده بود:

صنایع و معادن بزرگی که صاحبان آن‌ها از طریق روابط غیرقانونی با رژیم گذشته و با استفاده‌ی نامشروع از امکانات و تزییع حقوق عمومی به ثروت‌های کلان دست یافته‌اند و برخی از آن‌ها متواری هستند، دولت طبق لایحه‌ی قانونی شماره‌ی ۶۷۳۸ مورخ ۱۳۵۸/۳/۲۶ مدیریت آن‌ها را در اختیار گرفته و سهام این‌گونه اشخاص به تملک دولت درمی‌آید. هرگونه رسیدگی مالی و فنی و حقوقی نسبت به این‌گونه اشخاص در اختیار دولت خواهد بود.

در ۱۳۵۸/۵/۹ اسامی ۵۱ نفر مشمول بند «ب» ماده‌ی ۲ قانون حفاظت و توسعه‌ی صنایع ایران اعلام شد. این قانون به تصویب جلسه‌ی مشترک وزرای بازرگانی، صنایع و معادن، سازمان برنامه‌و بودجه و نمایندگان شورای انقلاب اسلامی رسیده بود. در کتاب *تاریخچه و فعالیت سازمان صنایع ملی ایران در چرخه‌ی عمر ۲۵ ساله*، که در شهریور ۱۳۸۳ توسط گروه تحقیق این سازمان منتشر شده،^{۱۷} اسامی این ۵۱ نفر به ۵۳ نفر افزایش یافته است. در صفحه‌ی ۱۶۹ کتاب *سازمان صنایع ملی نام دو نفر به اسامی «برادران لای» و «دکتر رکن‌الدین سادات تهرانی»* نیز به صورت دست‌نوشته بر اسامی قبلی افزوده شده است. در قانون حفاظت و توسعه‌ی صنایع ایران، مصوب ۱۳۵۸/۰۴/۱۰ آمده است:

نظام گذشته ضمن حمایت ظاهری از صنایع کشور که به بهای نابودی کشاورزی به عمل می‌آورد آن‌ها را به صورت وسایلی برای چپاول سرمایه‌های ملی به دست عمال خود، وابستگی اقتصاد ایران به سرمایه‌داری خارجی و مصرفی ساختن کشور درآورده بود.

صنایع ایران بر پایه‌ی صنعت و اقتصاد وابسته به سرمایه‌داری غارتگر جهانی به وجود آمده بود و طبیعی بود که دیر یا زود دچار نابسامانی شود. آثار این نابسامانی در دوسه سال اخیر روزبه‌روز نمایان‌تر می‌شد و در اعتصابات سال ۱۳۵۷ و بعد از سقوط رژیم به حد اعلی رسید و در اثر آشفتگی روابط کارگری و مدیریت و مالکیت از یک طرف و مشکلات سفارش مواد اولیه و فروش کالاهای ساخته‌شده از طرف دیگر دچار بحران شدید گردید و اینک نجات صنعت و اقتصاد کشور ایجاب می‌کند اقدامی قاطع در

۱۷. چاپ اول، ۱۳۸۳، چاپ و صحافی شرکت طراحی و لیتوگرافی موژان.

جهت احیا و اداره‌ی صحیح و توسعه‌ی آن‌ها به منظوره‌ای ذیل به عمل آید:

الف: رعایت نظام اسلامی در مورد حقوق کار؛

ب: خروج اقتصاد ایران از وابستگی به نفت و احراز استقلال از طریق تولید نیازهای داخلی تا سرحد خودکفایی و توسعه‌ی صادرات؛

ج: گسترش زمینه‌ی کار و اشتغال و تخصص؛

د: قطع‌ید از عمال نظام استبدادی و استثمارگران؛

ه: احتراز از دولت‌سالاری و تشویق و حمایت از فعالیت‌های غیردولتی و ابتکار در بخش خصوصی. لذا، قانون حفاظت و توسعه‌ی صنایع ایران در دو ماده اعلام می‌گردد.

ماده‌ی ۱ - صنایع موجود برحسب شرایط به چهار دسته تقسیم می‌گردد و درباره‌ی هر گروه به‌نحو خاص عمل می‌شود:

الف - علاوه بر نفت، گاز، راه‌آهن، برق، شیلات که قبلاً ملی شده صنایع زیر نیز ملی می‌شوند:

الف - ۱ - صنایع تولید فلزاتی که در صنعت مصرف عمده دارند (مانند فولاد، مس و آلومینیم)، شامل مرحله‌ی نورد گرم؛

الف - ۲ - ساخت و مونتاژ کشتی هواپیما و اتومبیل.

ب - صنایع و معادن بزرگی که صاحبان آن از طریق روابط غیرقانونی با رژیم گذشته، استفاده‌ی نامشروع از امکانات و تضییع حقوق عمومی به ثروت‌های کلان دست یافته‌اند و برخی از آن‌ها از کشور متواری هستند و دولت طبق لایحه‌ی قانونی شماره‌ی ۶۷۳۸ مورخ ۱۳۵۸/۳/۲۶ مدیریت آن‌ها را در اختیار گرفته است. سهام این‌گونه اشخاص به تملک دولت درمی‌آید. هرگونه رسیدگی مالی و فنی و حقوقی نسبت به این‌گونه اشخاص در اختیار دولت خواهد بود.

تبصره: بهای سهامی که طبق فرمان امام متعلق به بنیاد مستضعفان می‌شود، پس از ارزیابی در صورتی‌که مازاد بر دیون به دولت باشد، از طرف دولت به این بنیاد پرداخت می‌گردد.

ج - کارخانه‌ها و مؤسساتی که وام‌های قابل‌توجه برای احداث یا توسعه از بانک‌ها دریافت داشته‌اند، در صورتی‌که کل بدهی آن‌ها از دارایی خالص آنان بالاتر باشد، متعلق به دولت است و بقیه‌ی بدهی ایشان به‌عنوان طلب دولت و مردم، به هر صورت که مقتضی باشد، وصول خواهد شد. در صورتی‌که دارایی این واحدها بیشتر از مطالبات

بانک‌ها و مردم باشد، دولت به‌سمت مالک بانک‌ها و نسبت به مطالبات خود و مردم در مالکیت آن واحد سهیم می‌شود.

د- کارخانه‌ها و مؤسسات تولیدی که متعلق به بخش خصوصی بوده وضع مالی و اقتصادی مساعدی دارند و مشمول بند ب ماده‌ی ۱ نباشد، براساس قبول اصل مالکیت مشروع مشروط، مالکیت آن‌ها ازطرف دولت به رسمیت شناخته می‌شود و مورد حمایت قانونی قرار می‌گیرد.

تبصره: بدهی‌ها، وثیقه‌ها و تضمین‌هایی که مالکین و مدیران مؤسسات مورد بحث در قبال وام بانک‌ها داشته و سپرده‌اند به قوت خود باقی است و مطالبه خواهد شد.

ماده‌ی ۲- آیین‌نامه‌ی اجرایی این قانون باید ظرف مدت یک هفته به‌وسیله‌ی وزارتخانه‌های صنایع و معادن بازرگانی و سازمان برنامه‌بودجه تنظیم شود و به تصویب هیئت‌وزیران برسد و افراد مشمول بند ب ماده‌ی ۱ به تصویب جلسه‌ی مشترک وزرای بازرگانی، صنایع و معادن و سازمان برنامه‌بودجه و نمایندگان شورای انقلاب اسلامی برسد و همراه با اصل لایحه اعلام گردد.

اسامی ۵۱ نفر افراد مشمول بند ب قانون حفاظت و توسعه‌ی صنایع ایران که به تصویب جلسه‌ی مشترک وزرای بازرگانی، صنایع و معادن و سازمان برنامه‌بودجه و نمایندگان شورای انقلاب اسلامی رسیده است ذیلاً اعلام می‌شود:

- | | |
|--------------------------------|----------------------------|
| ۱- جعفر اخوان | ۲۷- عبدالحمید اخوان کاشانی |
| ۲- حبیب ثابت | ۲۸- علی شکرچیان |
| ۳- گروه فرمانفرمایان (خانواده) | ۲۹- رضا شکرچیان |
| ۴- علی رضایی | ۳۰- ابراهیم فرین‌راد |
| ۵- محمود رضایی | ۳۱- عبدالمجید اعلم |
| ۶- مراد اریه | ۳۲- مهدی میراشراقی |
| ۷- رسول وهاب‌زاده | ۳۳- مهدی هرندی |
| ۸- احمد خیامی | ۳۴- سعید هدایت |
| ۹- محمود خیامی | ۳۵- محمد ابونصر عضد |
| ۱۰- منصور یاسینی | ۳۶- برادران عمید حضور |
| ۱۱- محمدرحیم ایروانی‌متقی | ۳۷- حسن هراتی |
| ۱۲- محمدتقی برخوردار | ۳۸- مرتضی رحیم‌زاده خوبی |
| ۱۳- اکبر لاجوردیان | ۳۹- عبدالحمید قدیمی نوایی |
| ۱۴- قاسم لاجوردی | ۴۰- عبدالمجید قدیمی نوایی |
| ۱۵- احمد لاجوردی | ۴۱- مهدی بوشهری |

- | | |
|----------------------------|--------------------------|
| ۴۲ - مراد پناه‌پور | ۱۶ - سید محمود لاجوردی |
| ۴۳ - علینقی اسدی | ۱۷ - حبیب لاجوردی |
| ۴۴ - طاهر ضیایی | ۱۸ - علی اصغر پیروی |
| ۴۵ - علی حاج‌طرخانی | ۱۹ - محمدعلی مهدوی |
| ۴۶ - عنایت بهبهانی و برادر | ۲۰ - خسرو ابتهاج |
| ۴۷ - کاظم خسروشاهی | ۲۱ - آذر ابتهاج |
| ۴۸ - محمد خسروشاهی | ۲۲ - ابوالحسن ابتهاج |
| ۴۹ - برادران فولادی | ۲۳ - حسین دانشور |
| ۵۰ - مهدی نمازی | ۲۴ - علینقی عالیخانی |
| ۵۱ - اسدالله رشیدیان | ۲۵ - مرتضی رستگار جواهری |
| | ۲۶ - رضا رستگار اصفهانی |

قانون حفاظت و توسعه‌ی صنایع ایران بود که در ۱۳۵۸/۰۴/۲۵ به تصویب رسید. در بند «ب» این قانون دوماده‌ای آمده بود: صنایع و معادن بزرگی که صاحبان آن‌ها از طریق روابط غیرقانونی با رژیم گذشته و استفاده‌ی نامشروع از امکانات و تصویب حقوق عمومی به ثروت‌های کلان دست یافته‌اند و برخی از آن‌ها متواری هستند و دولت طبق لایحه‌ی قانونی شماره‌ی ۶۷۳۸ مورخ ۱۳۵۸/۰۳/۲۶ مدیریت آن‌ها را در اختیار گرفته است، سهام این‌گونه اشخاص به تملک دولت درمی‌آید. هرگونه رسیدگی مالی و فنی و حقوقی نسبت به این‌گونه اشخاص در اختیار دولت خواهد بود. در ۱۳۴۸/۰۵/۰۹ اسامی ۵۱ نفر مشمول بند «ب» ماده‌ی ۲ قانون حفاظت و توسعه‌ی صنایع ایران که به تصویب جلسه‌ی مشترک وزرای بازرگانی، صنایع و معادن، سازمان برنامه‌بودجه و نمایندگان شورای انقلاب اسلامی رسیده است اعلام شد. در کتاب *تاریخچه و فعالیت سازمان صنایع ملی ایران در چرخه‌ی عمر ۲۵ ساله* که در شهریور ۱۳۸۳ توسط گروه تحقیق این سازمان منتشر شده است (چاپ اول: ۱۳۸۳، چاپ و صحافی: شرکت طراحی و لیتوگرافی موژان) ۵۱ نفری را که شورای انقلاب اموال آن‌ها را مصادره کرده است به ۵۳ نفر افزایش داده است. در صفحه‌ی ۱۶۹ کتاب *سازمان صنایع ملی نام دو نفر به اسامی «برادران لدوی» و «دکتر رکن‌الدین سادات‌تهرانی»* نیز به صورت دست‌نوشته بر اسامی قبلی افزوده شده است.^{۱۸} (پیوست اول).

معنی بند «الف» هم این بود که این صنایع ملی و نه اینکه مصادره شوند؛ یعنی از صاحبان آن‌ها خریداری شود و به دولت تعلق پیدا کند. بند «ب» هم مربوط به

صاحبان و شرکا آن‌ها بود. کسانی که سوابق سیاسی داشته و با دربار و خارج همکاری داشتند و در فسادهای مالی قبل از انقلاب شریک بودند مشمول این بند می‌شدند و دولت گفته بود سهام این افراد باید در صنعت و معدن و کشاورزی و املاک به تملک دولت درآید.^{۱۹}

هرچند گرایش عمده‌ی انقلابی‌ها و فضای حاکم چنین روندی را موجب شده بود، این اقدام به‌راحتی و بدون مخالفت پیش نرفت. در میان انقلابی‌ها اختلاف‌نظری جدی در این باره وجود داشت، اختلاف‌نظری که در تمام سال‌های دهه‌ی ۱۳۶۰ ادامه داشت و باعث شد انتقادات و مخالفت‌های تندی از سوی جناح راست به دولت چپ‌گرای میرحسین موسوی صورت بگیرد. این چالش هنوز هم به مناسبت‌های مختلف خود را نشان می‌دهد. حسین مرعشی، فعال اقتصادی و سیاسی و از نزدیکان هاشمی رفسنجانی، درباره‌ی وجود این اختلاف نظر می‌گوید:

باید توجه کرد که انقلاب ما آخرین نهضت سیاسی-اجتماعی دوران جنگ سرد است. طبیعت انقلاب طبیعت چپ بود. سال ۱۳۵۸ و زمانی که در قانون اساسی مالکیت خصوصی به رسمیت شناخته شد، غوغایی در کشور برپا شد. مالکیت خصوصی یکی از مالکیت‌های مورد تأیید در قانون اساسی است. فضای کشور دچار تنش شد و با مخالفت‌های شدیدی روبه‌رو شد. گفتند که دیگر انقلاب تمام شد. اکثر خبرگان و روحانیان مالکیت خصوصی را قبول داشتند. روشنفکرها و چپ‌هایی بودند که با این موضوع مخالف بودند- که البته مخالفت آن‌ها اثرگذار نبود. البته در دهه‌ی اول انقلاب کارهایی کردیم که منجر شد به رشد اقتصادی مطلوب، رفع فقر و کاهش فاصله‌ی طبقاتی. بانک‌ها را دولتی کردیم. زمین‌ها را از مالکان عمده گرفتیم و به کشاورزها دادیم. کارخانه‌ها را حتی تا سطح سردخانه‌های هزارتایی ملی کردیم. قانون ملی شدن بانک‌ها و صنایع در شورای انقلاب به تصویب رسیده بود و دولتی شدن بسیاری از فعالیت‌های اقتصادی در دستور کار قرار داشت. از جنگ داخلی و خارجی هشت‌ساله بهره‌های فراوانی در حوزه‌ی عدالت اجتماعی بردیم، به‌ویژه که متأثر از انقلاب و خواسته‌ها و اهداف آن بود.^{۲۰}

البته در میان روحانیان طراز اول انقلاب هم بودند کسانی که از خود گرایش

۱۹. بهمن احمدی امویی (۱۳۸۵) / اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی. تهران: گام نو، ص ۲۴.

۲۰. گفت‌وگوی شفاهی با حسین مرعشی، ۱۳۹۸.

چپ و هم‌سو با فضای کلی نشان می‌دادند. حتی اگر در ذهن و رفتار خود با فضای حاکم مخالف بودند، اما خود را هم‌سو نشان می‌دادند تا از این مرحله عبور کنند. هاشمی رفسنجانی یکی از این روحانیان عضو شورای انقلاب و فردی مؤثر در شکل‌گیری بسیاری از حوادث و اتفاقات بود. دیگر روحانیان او را به چپ‌روی متهم می‌کردند و به طعنه می‌گفتند زیر عمامه‌ی او علامت داس و چک حک شده است. حسین مرعشی هم با اشاره به اتفاقی که در دوران ریاست‌جمهوری هاشمی رفسنجانی افتاد، برخلاف عقیده‌ی بسیاری، می‌گوید هاشمی گرایش چپ داشته است، هرچند در عمل سرمنشأ تحولات راست‌گرایانه در ساختار اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی بود.

آقای هاشمی چپ بود. هرچند به دنبال سیاست آزادسازی بود، در عمق ذهنش به سیاست‌های چپ‌گرایش داشت که در مواقع خاص خودش را نشان می‌داد. اما آن‌هایی که از نزدیک ایشان را نمی‌شناختند فکر می‌کردند این‌طور نیست. هر زمانی که ما با آقای هاشمی درباره‌ی سرمایه‌گذاری خارجی بحث می‌کردیم، می‌گفت چه دلیلی دارد یک خارجی بیاید و سرمایه‌گذاری کند و سودش را به کشور خودش ببرد. در این صورت این سرمایه‌گذاری چه سودی برای کشور ما دارد؟ زمانی سرمایه‌گذارانی از مالزی می‌خواستند در مخابرات ایران سرمایه‌گذاری کنند. وارد هم شده بودند و مسیر را هم تا جایی جلو برده بودند. این اتفاق به دنبال سفر آقای ماهاتیر محمد به ایران شکل گرفته بود و عزم دو طرف برای این کار جزم بود. به موازات آن، آقای غرضی امتیاز موبایل اصفهان را به شرکت‌های مالزیایی داده بود. آن‌ها سرمایه‌گذاری کردند و سویچینگ را هم گذاشتند، اما وقتی می‌خواستند راه‌اندازی کنند، دچار مشکل شدند و آقای غرضی، وزیر پست و تلفن و تلگراف، یک سال به آن‌ها کد نمی‌داد تا بتوانند وارد شبکه‌ی مخابرات ایران شوند. سنگ‌های مختلف پیش پایشان می‌گذاشت. در نهایت، غرضی نزد آقای هاشمی آمد و گفت: این‌ها خیلی سود می‌کنند و در عرض شش ماه تمام پول خود را می‌گیرند و می‌روند. در نهایت غرضی موافقت آقای هاشمی را گرفت و با سود اندکی آن را از مالزیایی‌ها خرید. مخابرات ایران کل سرمایه‌گذاری انجام‌شده توسط شرکت‌های مالزیایی در مخابرات اصفهان را خرید. آقای هاشمی اهل محاسبه‌ی دقیق بود. در سرمایه‌گذاری‌های داخلی هم همین‌طور بود. آقای هاشمی اگر تصمیم‌گیر بود، هرگز مخابرات ایران و صنایع بزرگی مثل پالایشگاه‌ها و پتروشیمی‌ها را واگذار نمی‌کرد.

اما عزت‌الله سبحانی، که خود را چپ می‌داند، با این حجم از گرایش به اقتصاد دولتی مخالف بود:

به دلیل جبر زمان چنین اتفاقی افتاد. خود من در آن زمان در شورای انقلاب و دولت موقت جزو کسانی بودم که گرایش چپ داشتم، اما با این شرایط که همه‌ی کارها در دست دولت باشد موافق نبودم و تمایل داشتم که صنایع خصوصی آزاد باشند و رشد کنند، اما به دلیل جبر شرایط ناچار به این کار شدیم... و عملاً صنایع، سازمان‌های خصوصی و پیمانکاری‌ها دولتی شدند.^{۲۱}

او در ادامه توضیحات بیشتری درباره‌ی این اختلاف‌ها می‌دهد:

من عضو کمیسیون شماره‌ی ۲ شورای انقلاب بودم. در این کمیسیون حدود ۱۵۰ مصوبه گذراندیم. این کمیسیون معروف به فعال‌ترین کمیسیون شورای انقلاب بود. یکی از مصوبات ما در این کمیسیون ملی کردن تجارت خارجی بود. می‌گفتیم با قانون حفاظت از صنایع، سرمایه‌گذاری صنعتی محدود شده و در این صورت صاحبان سرمایه به سمت تجارت می‌روند، چراکه در آنجا سود بیشتر از صنعت است و خودکفایی اقتصادی لطمه می‌خورد، ضمن اینکه گرایش به تجارت اشتغال ایجاد نمی‌کند. پس باید تجارت را هم مانند صنعت محدود می‌کردیم... در آنجا کشمکش‌های زیادی بود. بخشی طرف‌دار سرمایه‌داری و آزادی اقتصادی بودند، که بیشتر صاحبان سرمایه بودند، و بخشی هم طرف‌دار اقتصاد دولتی بودند. اما به‌طور کلی برآیند جو تمایل به دولتی شدن بود... آقای بهشتی هم موافق بود.^{۲۲}

در سال ۱۳۶۰ و پس از کش و قوس فراوان، دولت اول حجت‌الاسلام علی خامنه‌ای به‌عنوان دیرپاترین دولت بعد از انقلاب تا آن زمان بر سر کار آمد. از همان ابتدا مشخص بود که اختلاف درون نیروهای پیروز انقلاب جدی‌تر از گذشته است. این اختلاف نظر خود را در چگونگی معرفی نخست‌وزیر نشان داد. پس از معرفی ولایتی و میرسلیم که آشکارا از نیروهای راست بودند و عدم موافقت مجلس، سرانجام میرحسین موسوی به‌عنوان نخست‌وزیر توسط مجلس انتخاب شد، اما به نظر می‌رسد برای راضی کردن جناح راست بخشی از وزارتخانه‌ها را به آن‌ها واگذار کرد. در این دوره درگیری‌ها عمده‌تاً ریشه‌های اقتصادی داشت و اختلاف نظرهای مربوط به درون شورای انقلاب، حزب جمهوری اسلامی و مجلس خبرگان اول خود را به سطح نیروهای سیاسی کشانده بود. باین‌همه،

۲۱. بهمن احمدی امویی (۱۳۸۵) / اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی. تهران: گام نو، ص ۱۹.

۲۲. همان.

اختلاف نظرهای اقتصادی خود را چندان بروز نمی‌داد و افراد، جریان‌ها و گروه‌های سیاسی راست و چپ برای درگیری و بیان نظرات خود عرصه‌ی سیاسی، اجتماعی و فرهنگی را بر عرصه‌ی اقتصادی ترجیح می‌دادند. شاید جنگ مهم‌ترین دلیلی بود که آن‌ها، به‌رغم اهمیت و اولویت اختلاف نظرهای اقتصادی، خیلی آن را مبنا قرار نمی‌دادند. اما مخالفان جناح راست بر این باورند که تمام مسائل و مشکلات راست‌ها بر سر مسائل اقتصادی بود، ولی برای آن‌ها روپوشی از سیاست و فرهنگ درست می‌کردند تا خود را خیلی تحت فشار قرار ندهند.

روغنی زنجانی، رئیس سازمان برنامه در آن دوره، اختلاف نظر موجود را این‌گونه توضیح می‌دهد: «اختلاف بین جناح چپ و راست، تحت‌عنوان جناح بازاری‌ها و تفکر چپی، در دوره‌ی مهندس موسوی خود را به‌خوبی نشان داد. در آن مقطع آن‌ها به‌گسترش نامحدود بخش خصوصی معتقد بودند. می‌گفتند بخش خصوصی می‌تواند مالکیت نفت را نیز در اختیار داشته باشد.»^{۲۳}

جنگ با عراق هم‌زمان با جنگ داخلی در حال شدت‌گرفتن بود. همین مسائل، علاوه بر مسائل پیشین، از اهمیت دخالت و کنترل بیش‌ازپیش دولت در اقتصاد حکایت داشت. همین دخالت‌های زیاد دولت در اقتصاد دست‌وپای راست‌ها را بسته بود و از این بابت نگران بودند. البته نگرانی آن‌ها محدود به این مسائل نبود. آن‌ها اختلاف نظر عمیق‌تری با جناح چپ و شخص نخست‌وزیر داشتند. ضمن اینکه وزرای هم در دولت داشتند که نقطه‌نظرات جناح راست را در کابینه بیان می‌کرد؛ وزارتخانه‌های خارجه، بازرگانی، کار، پست و تلگراف و نفت از این جمله بودند.

مخالفت با تأمین اجتماعی و بیمه و همچنین مخالفت با برنامه‌ریزی سه‌وجه مشخص اختلاف نظر آن‌ها با دولت چپ‌گرای مهندس موسوی بود. در حوزه‌ی مدیریت و برنامه‌ریزی کلان اقتصادی، راست‌ها با دولت مخالفت جدی داشتند. آن‌ها مخالف برنامه‌ریزی بودند و این کار را دخالت در کار خداوند تلقی می‌کردند. مخالفت آن‌ها به حدی بود که برنامه‌ی پنج‌ساله‌ی دولت، که در سال ۱۳۶۱ تهیه شده بود، تا سال ۱۳۶۶ و ۱۳۶۷ به بایگانی سپرده شد. مخالف

۲۳. بهمین احمدی امویی (۱۳۸۵) / اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی. تهران: گام نو، ص ۱۴۵.

بدنه‌ی کارشناسی سازمان برنامه بودند و در مقاطعی به دنبال تعطیل کردن آن برآمدند. چندین مرتبه برای این تعطیلی خیز برداشتند، تا اینکه سرانجام در سال ۱۳۸۶ و در دولت اول احمدی‌نژاد به خواست خود رسیدند. برای راضی کردن مخالفان در این زمینه دولت مجبور بود اقداماتی انجام دهد و عده‌ای از کارشناسان خود را برای ایجاد همدلی و هماهنگی با روحانیان به قم بفرستد. براین اساس، کارشناسانی از سازمان برنامه بین تهران و قم در رفت‌وآمد بودند.

هرچه بود شکایت و نارضایتی آن‌ها به قدری زیاد شد که سرانجام دو نفر را به عنوان نماینده‌ی خود در شورای اقتصاد معرفی کردند: دو آیت‌الله از حوزه‌ی علمیه‌ی قم، آیت‌الله احمدی میانجی و آیت‌الله محمد کریمی... بیشتر هدفشان این بود که در امر برنامه‌ریزی مسائل شرعی هم دیده شود... پس از مدتی روال کار این‌طور شد که ما به قم می‌رفتیم و در خدمت ایشان مباحث را پی می‌گرفتیم.^{۲۴}

دولت چپ‌گرای مهندس موسوی، که بخش زیادی از گرایش چپ خود را از تصمیمات شورای انقلاب، مواد قانون اساسی و شرایط عمومی آن زمان کشور به ارث برده بود، مخالفان جدی و تندوتیزی در میان راست‌ها بر سر تأمین اجتماعی و بیمه داشت. این مخالفان به شدت فعال بودند و تقریباً در همه‌ی عرصه‌های سیاست ایران بعد از انقلاب این مخالفت خود را آشکار و پنهان نشان می‌دادند. محمد ستاری فر این وضعیت را این‌طور شرح می‌دهد:

روشنفکران و منتقدان نظام پادشاهی، به‌اضافه‌ی گروه‌های سیاسی مثل مجاهدین خلق و فداییان، همه موافق عدالت اجتماعی بودند. اما بخشی از روحانیان این موضوع را بر نمی‌تابیدند. این گروه حتی بیمه‌ی اجتماعی را خلاف شرع می‌دانستند. این حرف‌ها را قبل از انقلاب هم می‌گفتند، اما بعد از انقلاب پررنگ‌تر شد. در آن زمان اکثر شخصیت‌های شاخص روحانی یا با بیمه مخالف بودند یا آن را نمی‌شناختند و سکوت می‌کردند و حرف نمی‌زدند؛ اما اکثر روحانیان مقیم قم مخالف بودند... بخشی از روحانیان سازمان تأمین اجتماعی را هم غیرشرعی می‌دانستند. جناح بازار و مؤتلفه هم از بیمه خوشش نمی‌آمد و می‌خواست حق بیمه پرداخت نکند. بنابراین، اگر روحانیان هم می‌خواستند آرام بگیرند، جناح بازار فشار می‌آورد و آن‌ها را به مخالفت با سازمان تأمین اجتماعی وامی‌داشت. مسلمانان هیچ‌وقت مسئله‌ی تأمین اجتماعی را باز نکردند

۲۴. بهمن احمدی امویی (۱۳۸۷) *مردان جمهوری اسلامی چگونه تکنوکرات شدند؟*. تهران: گام نو، صص ۵۱-۵۲.

و آناتومی آن را نشکافتند و خوب و بد آن را مشخص نکردند؛ بنابراین، در غیاب چنین تلاشی، فشار بازار روحانیان را به این سمت می‌برد که بیمه مزاحم است. مرحوم ابوالفضل غرضی، که سال ۱۳۶۰ مدیرعامل سازمان تأمین اجتماعی بود، به قم می‌رفته و با علما درباره‌ی بیمه و تأمین اجتماعی صحبت می‌کرده است. این در حالی بود که سال ۱۳۵۸ قانون اساسی تصویب شده بود؛ یعنی با اینکه دولت شکل گرفته بود و نهادها استقرار داشتند، بخشی از روحانیان مخالفت می‌کردند و مسئولان مجبور بودند موضوع را برای آن‌ها توضیح دهند.^{۲۵}

مسعود نیلی نیز بر بی‌توجهی جناح راست به عدالت اجتماعی تأکید می‌کند و می‌گوید آن‌ها از این نظر مشکلی با رژیم گذشته نداشتند و اگر هم در ذهنشان بود، در اولویت‌های بعدی قرار داشت. زمان آقای مهندس موسوی شورای نگهبان یک طرف و دولت یک طرف بود و هرکدام مواضع متفاوتی درباره‌ی مسائل مختلف داشتند. در آن زمان جناح راست و جناح چپ بودند. جناح چپ طرف‌دار اقتصاد دولتی بود، اما جناح راست (جناح اصول‌گرای امروز) تاجر بود و به حفظ حریم خصوصی افراد و عدم دخالت دولت در امور اجتماعی و خصوصی مردم تمایل داشت. آن‌ها همچنین می‌گفتند باید با همه تعامل کرد و سیاست خارجی باید بر این مبنا استوار باشد. می‌گفتند با اقدامات صورت‌گرفته در شورای انقلاب و دولت مالکیت مخدوش شده است. آن‌ها از همه‌ی بخش‌های اقتصاد لیبرال و آزاد فقط بر بخش مالکیتش تأکید می‌کردند. الان هم همین‌طور است. در واقع، مشکل اصلی آن‌ها با حکومت پهلوی در وهله‌ی اول موضوع‌های فرهنگی بود و اگر هم گرایش به عدالت اجتماعی داشتند، اولویت‌های بعدی آن‌ها بود. هرچند چنین گرایشی هم نداشتند، یا اینکه پیرنگ نشان داده نمی‌شد.

البته تاجران و دین‌داران همراه انقلاب بودند و بازار را در دفاع از انقلاب و حرکت‌های انقلابی بسته بودند. بازار در آن زمان نهادی سیاسی بود. الان سیاسی نیست. در آن زمان نقش مؤثر ایفا کرده بود. این‌ها جناح راست شدند و می‌گفتند قرار نشد بیاید این‌ها را بگیرد و مصادره کنید. ما (بازاریان) گفتیم که رژیم گذشته دارد شراب‌خواری و بی‌حجابی را ترویج می‌کند و باید جلوی آن را بگیریم.

۲۵. میکائیل عظیمی (۱۳۹۸) هفت‌خون توسعه. تهران: نشر کویر، صص ۴۵-۴۷.

منظورمان این‌ها بود، ولی شما دارید کسب و کار را می‌گیرید. قرار این نبود. این‌ها و اطرافیان شورای نگهبان و برخی مراکز مذهبی و قضایی یک جناح و چپ‌های مستقر در اطراف دولت و رهبر انقلاب هم جناح دیگری شدند. آن زمان بین رئیس‌جمهور، آقای خامنه‌ای، و نخست‌وزیر، مهندس موسوی، اختلاف نظر بود. آقای خامنه‌ای در دوره‌ی دوم می‌خواست آقای ولایتی یا آقای میرسلیم را به‌عنوان نخست‌وزیر معرفی کند؛ ولی آیت‌الله خمینی گفت که آقای موسوی باشد. نودونه نفر نماینده‌ی مجلس یک نامه‌ای نوشتند که ما نماینده‌ی مجلس هستیم و براساس قانون اساسی حق داریم درباره‌ی تعیین نخست‌وزیر نظر بدهیم. مثلاً آقای زواره‌ای صحبت تندی کرد و گفت به ما دویست تا پوزیند بدهید که حرف نزنیم.^{۲۶}

بخش دیگری از این اختلافات روبنای سیاسی داشت، اما براساس تضاد منافع اقتصادی شکل گرفته بود. دولت موسوی بر توان تولید داخلی توجه و تمرکز داشت و این توجه را هم از حساس‌ترین نقطه‌ی مورد نظر راست‌ها و جمعیت مؤتلفه آغاز کرد. در سال ۱۳۶۳ و با استعفای حبیب‌الله عسگرآلادی از وزارت بازرگانی، حسن عابدی جعفری جایگزین او شد. فرشاد مؤمنی، که آن روزها دستیار عالی‌نسب و جزو مشاوران غیررسمی میرحسین موسوی بود، این اتفاق را این‌گونه به یاد می‌آورد:

یکی از اولین کارهای عابدی جعفری در وزارت بازرگانی تفکیک صنوف تولیدی از صنوف توزیعی بود، تا آن‌ها را از زیر بار انحصار سخن‌گویی و نمایندگی صنوف توزیعی خارج کند و خودشان هم صدایی در ساختار سیاسی و اقتصادی کشور به دست بیاورند و تولید در کشور رونق بگیرد. در آن زمان بیش از چهارپنجم صنوف توزیعی بود و قدرت اصلی در اختیار توزیع‌کنندگان و دلالان و سوداگران بود. از ناحیه‌ی اصناف تولیدی صدایی در نمی‌آمد. تحلیل آن زمان این بود که برای نجات اقتصاد کشور باید تولیدکنندگان و کارگران در اولویت باشند. در این خصوص فشارهای زیادی به دولت وارد کردند و به‌بانه‌ی دولتی‌بودن و دولت‌سالاری هجمه‌ای همگانی به دولت وارد کردند، اما دولت ایستادگی کرد و صنوف تولیدی را مستقل کرد. آقای عابدی جعفری در همان زمان یک معاونت پشتیبانی از تولید در وزارت بازرگانی نیز ایجاد کرد، چون معتقد بود که در طول تاریخ ایران تولید و صنوف تولیدی همواره تحت فشار بازرگانی

و صنوف توزیعی قرار داشته و امور بازرگانی محل تولید بوده و از طریق واردات بی‌رویه مانع تولید شده است. ایشان با این تحلیل آمده بود و مهندس موسوی هم به شدت تحت فشار قرار داشت که عابدی جعفری را کنار بگذارد، اما از او حمایت کرد.

آن‌ها به حدی از این اقدامات در وزارت بازرگانی ناراحت و گله‌مند بودند که وقتی در دولت اول هاشمی رفسنجانی آل‌اسحاق، از اعضای مؤتلفه، وزیر بازرگانی شد، نخستین کارش برگرداندن این صنوف در زیرمجموعه‌ی اصناف توزیعی و حذف معاونت پشتیبانی از تولید در آن وزارتخانه بود و دوباره آن‌ها را به همان روال سابق برگرداند.

در گفت‌وگویم با فرشاد مؤمنی او به موارد دیگری از این اختلاف‌ها نیز اشاره می‌کند:

راست‌ها در این باره به شدت انتقادهای خود را گسترش دادند و نزد امام خمینی از دولت مهندس موسوی و تدرروی‌ها در اقتصاد شکوه و شکایت کردند. امام هم در چند نوبت عده‌ای را برای گفت‌وگو و رسیدگی به شکایت‌های آن‌ها نزد آقای عالی‌نسب فرستاد. عالی‌نسب هم، در مقام مشاور ارشد اقتصادی نخست‌وزیر، به آن‌ها توضیح داد که موضوع چیز دیگری است و این‌ها برای حفظ منافع خود دولت‌سالاری را بهانه کرده‌اند. اینکه گفته می‌شود کوپنی شده پس کمونی شده اشتباه و جنجال‌آفرینی آنهاست. دولت برای توزیع ارزاق و مایحتاج مردم حتی یک واحد توزیعی ایجاد نکرده و کل فرایند سهمیه‌بندی از همان سیستم سنتی بخش خصوصی و تعاونی‌ها و اصناف انجام می‌شود. در دولت فقط نظارت و کنترل شدیدی بر رفتار آن‌ها اعمال می‌شود. در واقع، سود اصلی را خود این واحدها می‌برند و به بهانه‌های مختلف مخالفت هم می‌کردند. این فقط جوسازی است که مطامع فاسد و رانتی پشت آن است. می‌خواستند همه‌چیز را در دست خودشان بگیرند. این‌ها همه‌اش بهانه بود. سیاست‌گذاری و کنترل و نظارت دولت را سخت می‌دیدند و این دلال‌ها سروصدایشان درآمده، وگرنه این حرف‌ها واقعیت ندارد.

در این شرایط و با این اختلاف‌نظرها، دولت در چند جبهه درگیر بود. باید اقتصاد کشور را به‌گونه‌ای اداره می‌کرد تا منابع موردنیاز جنگ را تأمین کند، منابعی که هر روز بیش از گذشته می‌شد و تا دوسوم بودجه‌ی سالانه و بیش از آن نیز رسید. از سوی دیگر، باید ساختارهای تعطیل‌شده را احیا و طرحی نو اجرا می‌کرد. در همان زمانی که این دولت متهم به دخالت روزافزون در اقتصاد بخش

۴۸ چگونه می‌توان یک کشور را دزدید؟

خصوصی بود، درون دولت و خیلی زیرپوستی جریانی برای واگذاری مؤسسات و شرکت‌ها فعال بود که عمده‌تاً در سازمان صنایع ملی در حال روی دادن بود.

خصوصی سازی در دولت چپ‌گرای میرحسین موسوی

اختلاف نظر درباره‌ی قانون حفاظت و توسعه‌ی صنایع در سال ۱۳۶۱ به اوج خود رسید و رئیس‌جمهور وقت پس از دریافت گزارش‌هایی از منابع موردتأیید خود، دستور توقف این قانون را در ۷ مرداد ۱۳۶۱ صادر کرد. البته این توقف فعالیت هیئت پنج‌نفره مرجع رسیدگی به شکایات درباره‌ی اجرای قانون حفاظت از صنایع تنها دو سال طول کشید و دوباره در ۱۴ بهمن ۱۳۶۳ طی جلسه‌ای با حضور وزیر صنایع، رئیس‌کل بانک مرکزی و نماینده‌ی سازمان صنایع ملی ایران و رئیس دیوان عدالت اداری کار خود را از سر گرفت. براساس گزارش روزنامه‌ی اطلاعات در تاریخ ۲۶ آذر ۱۳۶۴ فعالیت دوباره‌ی این هیئت پنج‌نفره در حالی بود که بیش از دویست پرونده روی میز بود و باید به آن‌ها رسیدگی می‌شد.^{۲۷}

وقتی در سال ۱۳۶۳ دوباره کار این هیئت پنج‌نفره فعال شد و واگذاری‌هایی صورت گرفت، موج مخالفت‌ها تشدید شد. عده‌ای از درون حزب جمهوری اسلامی و موافقان دولت هم این فرایند را نقد کردند و به آن روی خوش نشان ندادند. فرشاد مؤمنی در این باره می‌گوید:

۲۷. میکائیل عظیمی (۱۳۹۴) *روایت سازمانی که بود*. تهران: نشر کویر، ص ۷۱.

موج شدیدی علیه عملکرد و رفتار این هیئت پنج‌نفره راه افتاد که یکی از سردمداران این موج آقای مسیح مهاجری، مسئول روزنامه‌ی حزب جمهوری اسلامی، بود. او چندین سرمقاله تحت عنوان «نگارید کرکس‌ها به لانه برگردند» منتشر کرد. در آن زمان ما جلساتی تحت عنوان مشاوران غیررسمی مهندس موسوی با حضور خود ایشان برگزار می‌کردیم - که مسیح مهاجری هم جزو ما بود. در آن جلسات آقای مهاجری استدلال می‌کرد که صاحبان این شرکت‌ها و مؤسسات در میان آتش و خون مردم ایران را تنها گذاشته و رفته‌اند و حالا نباید به همین راحتی این اموال را به آن‌ها پس داد. ضمن اینکه سرمایه‌هایی که آن‌ها از کشور خارج کردند و به جای آن بدهی برای ملت برجا گذاشتند و براساس آن بدهی‌ها مؤسسات و شرکت‌های آن‌ها مشمول بند «ج» شد، حالا تورم آن بدهی‌ها را پوشش داده و به راحتی می‌توانند دوباره صاحب مؤسسات خود شوند. به نظر او تورم خون مردمی بود که به خاطر شرایط جنگی در شیشه قرار گرفته بود و اگر این اموال برگردانده می‌شد نوعی ظلم به آن‌هایی بود که در ایران مانده بودند، به خصوص آن‌هایی که شهید شدند. او معتقد بود ما داریم هزینه‌ی جنگ را می‌پردازیم و پاداش‌های تورمی آن به آن‌ها می‌رسد. آقای مهندس موسوی در پاسخ به ایشان می‌گفت اگر قرار است تغییری ایجاد شود، باید در قانون صورت بگیرد، وگرنه ما مجبور به اجرای قانون هستیم؛ بنابراین، براساس قانون این اموال باید به صاحبانشان برگردد. مهندس موسوی موافق اجرای قانون بود و می‌گفت نمی‌توانیم با این استدلال‌ها و تحلیل‌های سیاسی رفتار کنیم. اگر این استدلال‌ها را مبنا قرار دهیم، هرکسی می‌تواند هر ادعایی داشته باشد. بنابراین، باید قانون اجرا شود.^{۲۸}

سید جعفر مرعشی، رئیس وقت سازمان صنایع ملی، گزارش‌های تهیه‌شده در اتاق بازرگانی و ارسال آن‌ها به ریاست جمهوری را برای متوقف‌شدن اجرای این قانون تعیین‌کننده می‌داند؛ به‌ویژه اینکه براساس همین قانون، شرکت نساجی «تیم» در مشهد را، یکی از بنگاه‌های متعلق به سید علی نقی خاموشی، رئیس وقت اتاق بازرگانی ایران، ملی کرده بودند. اتاق بازرگانی کاملاً در اختیار جمعیت مؤتلفه و راست‌ها بود و درگیری شدیدی با نخست‌وزیر داشت. به‌گفته‌ی او:

زمانی که آقای خاموشی رئیس بود، از طریق اتاق بازرگانی مرتباً گزارش‌هایی تهیه می‌کردند و به دفتر رئیس‌جمهور وقت می‌دادند و آقای خامنه‌ای هم همه‌ی این‌ها را مرور کرده بودند. اتاق در آن زمان اختلاف‌نظری اساسی با نخست‌وزیر وقت، میرحسین موسوی، داشت و این گزارش‌ها هم بازتاب همان اختلاف‌نظرها بود. در واقع، از طریق

همین گزارش‌های ارسالی اتاق بازرگانی بود که ایشان به این نتیجه رسیده بود که این نوع رفتار با عزم و اراده‌ی بخش خصوصی برای حضور در اقتصاد ایران ضدیت دارد و باید مانع آن شد. در نهایت، از اجرای قانون حفاظت از صنایع جلوگیری کردند. بنابراین، دستوری صریح و مکتوب دادند که اجرای قانون حفاظت و توسعه‌ی صنایع ایران متوقف شود.^{۲۹}

اما این همه‌ی ماجرا نبود و مسائل دیگری دست‌به‌دست هم داد تا این قانون متوقف شود. در گفت‌وگویم با یحیی آل اسحاق، از بزرگان جریان مؤتلفه که زمانی وزیر بازرگانی بود، او توضیحاتی در این باره داد که ابعاد بیشتری از این اختلاف را نشان می‌دهد:

در زمان مهندس موسوی ایشان مدعی بحث چپ بود، مخصوصاً در حوزه‌های اقتصادی، هم به دلیل نگاه سیاسی به اقتصاد و هم به دلیل خود الگوی اقتصادی چپ. از هر دو زاویه آقای مهندس موسوی دنبال دولتی‌کردن اقتصاد بود. او نه تنها دولتی‌های موجود را حفظ کرد، بلکه بقیه‌ی فعالیت‌ها را هم به سمت دولتی‌شدن هدایت کرد و با تأسیس مراکز تهیه و توزیع در واردات و صادرات این کار را توسعه داد. ابتدا در عرصه‌ی واردات چهارده مرکز درست کردند تا همه‌ی واردات دولتی شود و بعد کم‌کم مراکز صادرات درست کردند - در سرمایه‌گذاری‌ها، توسعه‌ی صنایع ملی و... را راه انداختند. رفتارشان این‌گونه بود، چه به دلیل اعتقادشان به عدالت اجتماعی و قابل‌تحقق‌دانستن آن از این طریق، چه به دلیل هر ذهنیت دیگری. برخورد دیگری که در حوزه‌ی تقسیم قدرت جریان‌های سیاسی داشت این بود که اعتقاد داشت جریان اقتصاد آزاد وابسته به بازار است و بازاری‌ها می‌توانند مراجع قدرت و مراکز قدرت را متأثر کنند؛ بنابراین، اگر بخواهیم این جریان از نظر سیاسی از دست این‌ها بیرون کشیده شود، باید منابع اقتصادی‌شان گرفته شود. روی این اصل با بازار و آزادی فعالیت‌های اقتصادی مخالفت می‌کرد.^{۳۰}

اختلاف‌نظر بین جناح چپ و راست دولت مهندس موسوی از سال ۱۳۶۰ و با ارائه‌ی نخستین برنامه‌ی پنج‌ساله‌ی جمهوری اسلامی و طرح‌های ده‌گانه‌ی زیرساختی ضمیمه‌ی آن به‌طور رسمی شروع شد، برنامه‌ای که با وجود اختلاف‌نظر اساسی در دولت هرگز عملیاتی نشد. تا پیش از آن، دولت موسوی

۲۹. گفت‌وگوی شفاهی با جعفر مرعشی، ۱۳۹۸.

۳۰. گفت‌وگوی شفاهی با یحیی آل اسحاق، ۱۳۹۸.

کابینه را به‌طور مساوی بین دو جریان چپ و راست تقسیم کرده بود و وزیران را هم به این دو جناح اختصاص داده بود. حتی وقتی احمد توکلی و عسکراولادی کنار گذاشته شدند، مهندس موسوی برای حفظ تعادل کابینه دو وزیر چپ خود، محمد سلامتی و گنابادی، را کنار گذاشت. در دولت دو فراکسیون چپ و راست تشکیل شده بود که هرکدام هفته‌ای یک بار برای هماهنگی نظراتشان در کابینه، جلسه تشکیل می‌دادند. البته در هیچ‌کدام از این جلسات مهندس موسوی به‌عنوان نخست‌وزیر شرکت نمی‌کرد.

اختلاف این دو طیف در جلسات شورای اقتصاد هیئت دولت در هنگام بررسی این برنامه‌ی پنج‌ساله و طرح‌های ده‌گانه‌ی زیرساختی آن بر سر برنامه‌ریزی شروع شد. البته پیش از آن درباره‌ی قانون کار و تأمین اجتماعی هم اختلاف نظرهایی بود. راست‌ها مخالف قانون کار و تأمین اجتماعی بودند و می‌گفتند در اسلام این مسائل را نداریم. راست‌های کابینه بر این باور بودند که در اسلام چیزی به نام برنامه‌ریزی نداریم و قرآن و پیامبر همه‌ی برنامه‌ها و آنچه را که یک جامعه‌ی اسلامی لازم دارد آورده‌اند؛ بنابراین، اگر افراد تقوا داشته باشند، مشکلات خودبه‌خود حل می‌شود و دیگر نیازی به این برنامه‌ها نداریم. بهزاد نبوی، که در آن زمان وزیر صنایع سنگین و عضو فراکسیون چپ دولت بود، موضوع اختلاف نظر را این‌گونه به یاد می‌آورد: ما چپ‌های کابینه بر برنامه‌ریزی اصرار داشتیم و راست‌ها مخالف بودند، تا اینکه به امام خمینی گزارش دادند که گرایش سوسیالیستی بر دولت حاکم شده و اقتصاد کمونیستی را در شورای اقتصاد طراحی می‌کنند. امام هم تعدادی از فقهای قم را انتخاب کردند تا در جلسات شورای اقتصاد حاضر شوند و نظرات راست‌ها را تأمین کنند.

پس از آن، آقایان آذری قمی، آیت‌الله روحانی، احمدی میانجی و منیرالدین حسینی برای تأمین نظر جناح راست در شورای اقتصاد حضور یافتند. در کنار آن‌ها آقایان موسوی اردبیلی، هاشمی رفسنجانی و خامنه‌ای که معروف به داشتن مواضع چپ بودند قرار گرفتند و درباره‌ی مسائل مطرح‌شده بحث و جدل کردند.^{۳۱} به‌گفته‌ی بهزاد نبوی، درست است که این آقایان نظرات چپ خود را داشتند، اما

۳۱. گفت‌وگوی شفاهی با بهزاد نبوی، ۱۳۹۹.

این طور مطرح شد که این‌ها همه نقطه‌نظرات چپ دولت مهندس موسوی است و او به دنبال اقتصاد دولتی و دولت‌سالاری است. در حالی که اصلاً چنین چیزی مطرح نبود. این اختلاف‌نظرها در کابینه در عرصه‌ی عمل هم خود را به شکلی نشان می‌داد که به موضوع بحث این کتاب و خصوصی‌سازی مربوط می‌شود. راست‌های کابینه به شدت مخالف اجرای قانون حفاظت از صنایع بودند، که به تصویب شورای انقلاب رسیده بود. البته چپ‌ها هم مخالف بودند، اما هرکدام از این جریان‌ها به دلایل متفاوتی مخالف بودند. در این میان مهندس موسوی می‌گفت که اگر هم مخالف باشیم، باید قانون را اجرا کنیم و تا زمانی که قانون اصلاح نشده، باید به آن تن بدهیم. بهزاد نبود، که پیش از وزارت صنایع سنگین دولت مهندس موسوی، سخن‌گوی دولت باهنر، رجایی و دولت موقت مهدوی‌کنی بود، گزارش خود را درباره‌ی این اختلاف‌نظر این‌طور روایت می‌کند:

ما از این زاویه مخالف بودیم که باید این شرکت‌ها و مؤسسات و بنگاه‌هایی که مصادره و ملی شده به صاحبانشان، که مشکلی با انقلاب ندارند، برگردانده شود یا به مدیران دولتی‌ای بفروشیم که در این سال‌ها آن‌ها را اداره کرده‌اند و توانایی لازم را کسب کرده‌اند. اما راست‌ها می‌خواستند بزخری کنند و می‌گفتند به بخش خصوصی موجود بدهیم، یعنی به خودشان: تاجری که جهان‌بینی‌اش چرنکه بود و به دنبال کاسبی بود و نه تولید.^{۳۲}

او شاهده‌ی بر این ادعای خود دارد که چپ‌های مستقر در دولت به بخش خصوصی معتقد بودند، اما توانایی لازم فنی را در بخش خصوصی نمی‌دیدند تا این واحدها به آن‌ها فروخته شود. او در سال ۱۳۶۷ نامه‌ای به سران سه قوه نوشت و در آن نظر خود را درباره‌ی خصوصی‌سازی واحدهای متعلق به دولت و شیوه‌ی آن بیان کرد، نامه‌ای که بعدها دوستان چپ او در مجلس بهانه‌ای قرار دادند تا او را استیضاح کنند، چرا که به نظر آن‌ها او استحاله شده بود و باید او را می‌سوزاندند: «بهزادیان، که از دانشجویان تسخیرکننده‌ی سفارت آمریکا بود و در مجلس سوم هم نماینده بود، مستقیماً به من گفت ما می‌خواهیم تو را بزیم تا هاشمی نتواند از تو در کابینه‌اش استفاده کند. تو استحاله شده‌ای و دیگر چپ نیستی.»^{۳۳}

۳۲. گفت‌وگوی شفاهی با بهزاد نبوی، ۱۳۹۹.

۳۳. همان.

سال ۱۳۶۷ بحث خصوصی‌سازی در یکی از جلسات سران قوا مطرح شد و بهزاد نبوی در نامه‌ای به آن‌ها به این موضوع اشاره کرد:

اگر می‌خواهیم آن‌ها را واگذار کنیم، بهترین افراد صاحبان گذشته‌ی آن‌ها هستند، افرادی که الان در خارج کشور کسب و کار تازه‌ای راه انداخته‌اند و آنجا هم موفق‌اند، کسانی مثل ایروانی و برخوردار. در غیر این صورت، همین مدیرانی که آن‌ها را اداره کرده‌اند برای این کار شایسته هستند. وگرنه، در بخش خصوصی بعد از انقلاب کسی را نداریم که توان فنی و تخصص این کار را داشته باشد و بتوانیم به او ماشین‌سازی اراک یا تبریز یا ایران‌خودرو را بدهیم. حداکثر، تعدادی تاجر هستند که با فروش املاک و تجهیزات این کارخانه‌ها صدها برابر قیمتی که خریده‌اند سود می‌برند.

در آن زمان در زیرمجموعه‌ی وزارت صنایع سنگین بیش از هفتصد واحد تولیدی و شرکت بود که تا پیش از آن در اختیار بخش خصوصی بود و با اجرایی شدن قانون حفاظت از صنایع، مصادره و ملی شده بودند. مسعود نیلی، که آن زمان رئیس دفتر اقتصاد کلان سازمان برنامه و بودجه بود، مبتنی بر مشاهداتش تحلیل و برداشت دیگری از این اختلاف‌نظرها دارد:

آن‌ها فکر می‌کردند که اقتصاد دولتی می‌شود و در بلندمدت این اقتصاد دولتی آن‌ها را حذف می‌کند. این مخالفشان مقداری جنبه‌ی ایدئولوژیک داشت. فکر می‌کردند ساختار به سمت دیگری می‌رود که چیزی نصیبشان نمی‌شود. آن‌ها فکر می‌کردند که باید اقتصادی سنتی و تجاری وجود داشته باشد که آن‌ها هم بتوانند نقش خود را ایفا کنند، اما با این روشی که دولت در پیش گرفته احتمال می‌دادند در آینده جایی برای آن‌ها نماند. تغییر و همسان‌سازی با محیط هم برای آن‌ها سخت بود و همچنان هم هست. اصل مسئله و مشکلات جناح راست و مؤتلفه با رژیم گذشته فرهنگی بود. درحالی‌که جناح چپ اصل مسئله‌اش عدالت اجتماعی و توزیع درآمد و فقر و بی‌عدالتی بود. این‌ها با هم موقتاً در یک موضع قرار گرفتند که انقلاب شد. انقلاب که نتیجه داد، هرکس سر کار خودش برگشت، اما در جایگاه‌های جدید و مسئولیت‌های حکومتی و دولتی. در زمان آقای مهندس موسوی آقای توکلی وزارت کار، عسگرولادی وزارت بازرگانی و بهزاد نبوی وزارت صنایع سنگین را به عهده داشتند. همه دور یک میز در دولت می‌نشستند. بهزاد نبوی کوپین چاپ می‌کرد و در ستاد بسیج اقتصادی مستقر بود. عسگرولادی در وزارت بازرگانی بود و این کوپین‌ها را از مردم می‌گرفت. در واقع، سرنخ توزیع کالا و خدمات در اختیار راست‌ها بود. از همان اول به این‌ها رانت دادند. آقای مهندس موسوی به‌لحاظ مدیریتی ذهنیتی داشتند که ما هم خیلی موافق نحوه‌ی آن کار

نمودیم. تقریباً معادل هر وزارتخانه‌ای یک ستاد و نهاد موازی ایجاد کرده بودند، مثل همان کاری که با برخی وزرا کرده بودند و متناظر با آن‌ها یک مشاور برای خود در کابینه تعریف کرده بودند. تفکرشان این بود که برخی از این وزرا به دولت تحمیل شده و قابل اطمینان نیستند و از جایی بیرون از نخست‌وزیری دستور می‌گیرند و هدایت می‌شوند. ساختار هم به‌گونه‌ای بود که نمی‌شد در آن تغییراتی به وجود آورد و باید با آن‌ها کار می‌کرد. پس هم وزیر ناظر و هم نهاد متناظر برای آن‌ها ایجاد کرده بود. ستاد بسیج اقتصادی همان چیزی بود که شما در وزارت بازرگانی می‌بینید. چون آقای عسگرآلودی آنجا بود، یک ستاد بسیج اقتصادی درست کرده بود که توزیع کالا و غیره را آنجا انجام می‌داد. بنابراین، آن‌ها هم مانند برخی از مراجع و فقها نظرشان مخالفت شدید با دولتی شدن همه‌چیز بود. گرایش آن‌ها این بود که کسب‌وکار آزاد باشد، اما نه به‌شکل مدرن بلکه به‌شکل سنتی خودش، تا آن‌ها هم بتوانند مدیریتش کنند و دست خودشان باشد. مثلاً آیا در جناح راست کسی را پیدا می‌کنید که از آزاد شدن قیمت دلار هفت‌تومانی دفاع کند؟ اصلاً پیدا نمی‌کنید. چون سود اصلی را خودشان می‌برند و بیشترین نزدیکی را به مرکز تولید رانت خودشان دارند، اما در مقابل از چه دفاع می‌کنند؟ از اینکه کسب‌وکار آزاد باشد. شما دلار را هفت تومان بگذارید و کنترل‌شده در همان قیمت نگه دارید و در مقابلش کسب‌وکار را هم آزاد بگذارید. بهتر از این دیگر نمی‌شود.

در کنار این اختلاف‌نظرها که مبنای اقتصادی داشت و به صحنه‌های سیاسی و فرهنگی کشیده شد، در دولت چپ‌گرای مهندس موسوی تلاش‌هایی برای مطالعه‌ی خصوصی‌سازی و کاهش حجم و اندازه‌ی دولت شروع شد، تلاش‌هایی که نظام‌مند نبود و هر وزارتخانه و نهادی مطالعات خودش را انجام می‌داد. در عرصه‌های جهانی و بین‌المللی با روی کار آمدن تاجر در انگلستان و ریگان در آمریکا موضوع کوچک‌سازی دولت، خصوصی‌سازی و کاهش تعرفه‌ها و کم‌کردن قوانین مقررات دست‌وپاگیر سرلوحه‌ی کار قرار گرفت و تقریباً تمام جهان غرب و بخشی از کشورهای اروپای شرقی چون لهستان و آلمان شرقی را متأثر کرد. انقلاب ایران آخرین انقلاب با گرایش‌های سوسیالیستی و چپ‌گرایانه بود. این انقلاب هم‌زمان با روی کار آمدن نئولیبرال‌ها در غرب و بحث جهانی‌سازی روی داد و به نظر می‌رسید ایران برخلاف روندهای جهانی در حال حرکت است، اما خیلی زود بازخوردهای این تحول جهانی وارد ادبیات اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی شد. رئیس وقت دفتر اقتصاد کلان سازمان برنامه به وجود این مطالعات و بررسی‌ها اذعان می‌کند:

در سازمان برنامه مطالعاتی درباره‌ی ادبیات موضوع انجام داده بودیم و سرانجام معیارهایی را برای این واگذاری‌ها تهیه کردیم و در جلساتی با سازمان برنامه، سازمان صنایع ملی، سازمان گسترش و نوسازی، وزارت اقتصاد و دارایی و دستگاه‌های دیگری که به این موضوع مرتبط بودند فهرستی از شرکت‌ها و واحدهای قابل واگذاری را تهیه کردیم، اما در عمل اتفاق دیگری افتاد. درباره‌ی واحدهای تحت پوشش سازمان صنایع ملی برخی افراد و گروه‌های ذی‌نفوذ فعال شدند.^{۳۴}

بنا به روایت این کارشناس اقتصاد ایران، عده‌ای بر این باور بودند که باید اموال دولت به افرادی داده شود که دارای صلاحیت لازم هستند. البته او در جایی دیگر تأکید می‌کند که در کشور ما اصولاً مدیران و افراد سیاسی‌اند که درباره‌ی طرح‌های بزرگ، که نیاز به سرمایه‌گذاری کلان دارد، تصمیم می‌گیرند و به نقطه‌نظرات کارشناسانی که مثلاً در سازمان برنامه نشسته‌اند توجهی نمی‌کنند. این طرح‌ها و پروژه‌ها در یک لابی سیاسی-اقتصادی به مرحله‌ی اجرا درمی‌آید.^{۳۵}

سید جعفر مرعشی نیز که در آن زمان در سازمان صنایع ملی کار می‌کرد و زیرمجموعه‌ی وزارت صنایع سبک بود تجربه‌ی این مطالعات و چگونگی انجام آن را به خوبی به یاد دارد:

در بین سازمان‌هایی که عهده‌دار واگذاری بودند، وظیفه‌ی سازمان صنایع ملی را سنگین‌تر می‌دیدم. علتش هم این بود که معمولاً واحدهای تحت پوشش سازمان صنایع ملی، جز استثنائاتی که آن‌ها هم از سازمان‌های دولتی دیگر آمده بودند، عمدتاً در سال‌های قبل از انقلاب در اختیار بخش خصوصی بود. مثلاً گروه صنعتی بهشهر به دلیل صاحبانش، خانواده‌ی لاجوردی، به پیشنهاد و تصویب شورای انقلاب در جرگه‌ی بند «ب» قرار گرفته بود. یا کفش ملی به دلیل خانواده‌ی ابروانی مشمول بند «ب» شده بود. یا شرکت یک‌ویک به دلیل آقای ایرج هدایت مشمول بند «ب» شده بود. یا مجموعه‌ی پارس توشیبا که متعلق به آقای برخوردار بود. فرار هم نکرده بودند. مثلاً خانواده‌ی لاجوردی، آقای برخوردار و آقای ابروانی، تا جایی که می‌دانم، آن زمان هنوز در ایران بودند. تصور من این بود که نوعی تدریجانه به صاحبان سرمایه وجود داشت که همچنان هم وجود دارد. این موضوع باید کالبدشکافی شود. همین الان هم این نگاه به شکل دیگری وجود دارد. مثلاً وقتی یک واحد بخش خصوصی خیلی بزرگ می‌شود

۳۴. بهمن احمدی امویی (۱۳۸۵) / اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی. تهران: گام نو، ص ۲۹۸.

۳۵. همان، ص ۳۲۱.

با وقتی، به نظر برخی افراد، نهادها و سازمان‌ها بیش از آنچه باید بزرگ می‌شوند، به آن‌ها توصیه می‌کنند که بیشتر از این بزرگ نشوند و از جلوی چشم کنار بروند. در خاطرات آقای برخوردار، که آقای علی اصغر سعیدی با ایشان مصاحبه کرد، ایشان گفت ای کاش این قدر بزرگ نشده بودیم! فکر می‌کنم این مطلب هنوز از دامن تاریخ ایران پاک نشده است.^{۳۶}

«بزرگ شدن بیش از حد» موضوعی است که در تاریخ ایران بارها و بارها به امتحان گذاشته شد و هر بار نیز با نارضایتی قدرت حاکمه روبه‌رو بوده است. این موضوع فقط به صاحبان سرمایه محدود نمی‌شود. در ایران اصولاً وقتی منزلت اجتماعی یا اقتدار فردی کسی از مرزهایی فراتر می‌رود، مثل هنرمند، نویسنده یا شاعر، صاحبان قدرت درباره‌ی او نگران می‌شوند. این مطلب فقط به اعتبار صاحب سرمایه بودن نیست و در همه‌ی حوزه‌ها می‌توان چنین چیزی را رصد کرد؛ شاید به همین خاطر است که جعفر مرعشی چنین معتقد است: «در نحوه‌ی واگذاری‌ها و روشی که در پیش گرفته شد، سعی می‌کردند به این مطلب حساس در حوزه‌ی اقتصاد سیاسی توجه کنند. بنابراین، باید از آنجایی شروع می‌شد که قبلاً در اختیار مردم بود و به آن واگذاری‌ها هم سرعت بدهد.»

تا پیش از این مطالعاتی در زمینه‌ی خصوصی‌سازی صورت گرفته بود. اما این مطالعات نظام‌مند نبود. در سازمان برنامه، سازمان صنایع ملی و سازمان گسترش و نوسازی صنایع ایران این مطالعات و تجربه در حال عملیاتی شدن بود. انگار در سازمان صنایع ملی آن زمان می‌خواستند تجربه کنند و ببینند که واگذاری چگونه می‌تواند در ایران شکل بگیرد. برای این کار دو شرکت را بررسی کردند: قند ورامین که اصالتاً دولتی بود و پنی‌سازی سراب که اصلاً با بودجه‌های عمرانی پیش از انقلاب ایجاد شده بود. منابع پنی‌سازی سراب را قبل از انقلاب سازمان برنامه تأمین کرده بود. قند ورامین سال‌ها دولتی بوده است. وزارت صنایع گزارش اتفاقاتی را به شورای اقتصاد داد که قرار بود در این زمینه رخ دهد.

به‌گفته‌ی مرعشی، پس از آن موج مخالفت در رسانه‌های مختلف ایجاد شد: تماس‌هایی که ایجاد نگرانی می‌کرد شروع شد. یک‌باره با جریانی مواجه شدیم که

۳۶. گفت‌وگوی شفاهی با جعفر مرعشی، ۱۳۹۸.

در استادیوم دوازده هزار نفری آزادی کارگران جمع شدند، یا شاید تعبیر درست‌ترش این باشد که جمعشان کردند. آنجا از آقای موسوی اردبیلی برای سخنرانی دعوت کردند، با این هدف که این‌ها می‌خواهند دوباره واحدهای دولتی را به بخش خصوصی بدهند و بخش خصوصی را دوباره احیا کنند، درحالی‌که این اتفاق از طرف دولت سیاست‌گذاری نشده بود و ما با ابتکار وزارت صنایع این کار را به صورت مطالعاتی و تجربی شروع کردیم. رئیس‌جمهور وقت در ارتباط با مسئله‌ی سازمان صنایع ملی در سال ۱۳۶۱، با بررسی‌هایی که صورت گرفته بود، دستور داد که قانون حفاظت و توسعه‌ی صنایع ایران متوقف شود. براساس این قانون و از طریق بند «ج»، واحدهایی که به بانک‌ها بدهی داشتند، مرتباً تحت پوشش قرار می‌دادند و آن‌ها را مصادره می‌کردند. این موضوع باعث نگرانی‌هایی شده بود. البته در اتاق بازرگانی و صنایع و معادن ایران، که در اختیار جمعیت مؤتلفه بود، گزارش‌هایی در این باره به رئیس‌جمهور ارائه می‌شد تا نظرات کارشناسانه‌ی لازم در اختیار او قرار گیرد، با این هدف که با اجرای این قانون مخالفت کند و مانع ادامه‌ی آن شود.

درواقع، همان‌ته‌مانده‌ی بخش خصوصی بسیار ضعیف پس از انقلاب نیز با اجرای این قانون روزبه‌روز ضعیف‌تر می‌شد و ایشان با اعلام مخالفت خود با عملکرد این قانون مانع اجرای آن شدند. یا مثلاً درباره‌ی بند «ب» تکمیلی هم همین‌طور بود؛ یعنی به آن ۵۳ نفر ابتدایی که اموال و کارخانه‌هایشان مصادره شده بود مرتب افراد جدیدی اضافه می‌شدند. این کارها از طریق مصوبه‌ی هیئت پنج‌نفره‌ای که در خود قانون حفاظت و توسعه‌ی صنایع ایران پیش‌بینی شده بود صورت می‌گرفت.

در سازمان برنامه نیز، به‌شکلی دیگر، مطالعاتی در این خصوص انجام و گزارش‌هایی تهیه شد. اما در سازمان صنایع ملی، که عمده‌ی مؤسسات و شرکت‌های ملی و مصادره‌ای در آن بود، این مطالعه منظم پیگیری می‌شد. از سال ۱۳۶۵ تحقیقاتی درباره‌ی خصوصی‌سازی شروع شد. جعفر مرعشی آن روزها را به‌خوبی به یاد دارد: متوجه شدیم که لهستان با اینکه یک جامعه‌ی کمونیستی است، شروع کرده است به کوچک‌کردن دولت. آلمان شرقی و غربی نیز همین‌طور. سازمان صنایع ملی پروفیسوری را که این کارها را در آلمان انجام داده

بود به ایران آورد تا از تجربه‌ی آن‌ها استفاده شود.^{۳۷}

در دولت نیز بحث‌هایی در این باره شروع شد. رئیس سازمان برنامه‌بودجه‌ی وقت این تغییر رویکرد را نه اعتقادی بلکه از روی ضرورت و اجبار می‌داند: کم‌کم در هیئت دولت مطرح شد که دولت نمی‌تواند به‌تنهایی چرخ عظیم اقتصاد را بچرخاند. تمام مجموعه‌ی کشور را خانواده‌ای تصور کنید که دولت مجبور بود برای همه‌ی آن‌ها در نقش پدر نان تهیه کند و بیشان توزیع کند. درحالی‌که باید این بچه‌ها خودشان نان‌آور می‌بودند. این بحث که به مردم میدان دهید به‌ظرافت و دقت در حال شکل‌گیری بود. به همین دلیل، وقتی بحث نرخ ارز مطرح بود، در دولت به این نتیجه رسیدند که درخصوص نرخ ارز صادراتی کمی بازتر رفتار کنند تا صادرکنندگان به‌دنبال انگیزه‌های بیشتری برای صادرات و کار خودشان باشند. عقل سیاسی و حکومت‌داری نیز حکم می‌کرد که باید انگیزه‌ی افراد را برای کسب سود بیشتر کرد. در نتیجه، منطق بازار آزاد و مکانیسم قیمت‌ها آرام‌آرام خودش را نشان داد، اما این همراهی از روی ناچاری بود و به این مفهوم نبود که یک‌باره اعتقاد برخی آقایان تغییر کرده است. ضرورت حکومت‌داری این را به آن‌ها تحمیل کرده بود.^{۳۸}

۳۷. میکائیل عظیمی (۱۳۹۴) *روایت سازمانی که بود*. تهران: نشر کویر، ص ۶۸.

۳۸. مسعود روغنی زرنجانی (۱۳۸۵) *اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی*. تهران: گام نو، ص ۱۶۲.

دولت اول هاشمی رفسنجانی

سال ۱۳۶۸ تاریخ ورق خورد و فصل تازه‌ای در ساختار اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی آغاز شد. مدیران ارشد دولت و حاکمیت با پرسش‌های متعددی روبه‌رو بودند، از جمله اینکه چه مسیری در پیش بگیرند. دست‌کم درباره‌ی خصوصی‌سازی، که موضوع ماست، در ابتدا تصور این بود که درباره‌ی ماهیت آن و انجام‌شدنش اختلاف‌نظری وجود ندارد، اما درباره‌ی اینکه چه کسانی این واحدها را بخرند و چگونه این واگذاری‌ها صورت بگیرد، اختلاف‌نظر وجود داشت و برنامه‌ی روشنی هم برای آن تدوین نشده بود.

چه کسانی و چه گروه‌هایی باید از این واگذاری‌ها برخوردار شوند؟ آیا بخش خصوصی می‌تواند این‌ها را بخرد؟ با توجه به اینکه خصوصی‌سازی ظرفیت اپوزیسیون‌سازی دارد تا کجا و چه سطحی می‌تواند پیش برود؟ نیروها و افراد بازگشته از جنگ در این میان چه جایگاهی دارند؟ اگر به مدیرانی که این واحدها را اداره کرده‌اند و تخصصی به دست آورده‌اند واگذار شود، چه جناح و گروه‌های سیاسی‌ای در حاکمیت منتفع خواهند شد و دست بالا را خواهند داشت؟ در غیر این صورت، با پراکندگی و گسترده‌گی بخش خصوصی چگونه می‌توان مانع سربلند کردن مخالفان و دشمنان نظام شد؟ نقش نهادهای عمومی، مثل شرکت سرمایه‌گذاری تأمین اجتماعی، بانک‌ها، بنیاد مستضعفان، بنیاد پانزده خرداد،

بنیاد شهید، کمیته‌ی امداد، ستاد اجرایی فرمان امام و نهادهای نظامی و امنیتی و انتظامی و فرهنگی و دینی، در این میان چگونه تعریف می‌شود؟ آیا آن‌ها هم می‌توانند از این واگذاری‌ها بهره ببرند؟ این‌ها پرسش‌های پیش روی مقامات سطوح بالای مدیریت اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی بود و هرکدام از آن‌ها جوابی برای آن در ذهن خود داشتند، یا لاقلاً این‌طور تصور می‌شود که باید می‌داشتند. هر پاسخی که در عمل به این پرسش‌ها داده می‌شد مسیر آینده‌ی جمهوری اسلامی و ساختار اقتصادی آن را مشخص می‌کرد.

جنگ در سال ۱۳۶۷ پایان یافت و با ایجاد تغییراتی در قانون اساسی سمت نخست‌وزیری حذف شد و اختیارات رئیس‌جمهور افزایش یافت. اوضاع اقتصادی کشور خوب نبود و خرابی‌های ناشی از جنگ بر وخامت اوضاع افزوده بود. بسیاری از زیربناها مثل بندرها، پالایشگاه‌ها و راه‌ها کارایی خود را از دست داده بودند و مستهلک شده بودند، یا در طول جنگ آسیبی اساسی دیده بودند. نیاز به سرمایه در همه‌ی بخش‌ها و امور به شدت احساس می‌شد و به نیازهای نهفته و سرپوش‌گذاشته‌ی مردم در زمان جنگ هم باید پاسخ مناسبی داده می‌شد. با پایان جنگ دیگر هیچ توجیهی برای سرپوش‌گذاشتن بر آن خواسته‌ها وجود نداشت. بسیاری از نیروهای آماده‌کار کشور با پایان جنگ به خانه و زندگی خود بازگشته بودند و به کار نیاز داشتند. بخش صنعت بسیار ضعیف شده بود و خیلی از کارخانه‌ها هم برای تهیه‌ی مایحتاج جنگ تغییر خط تولید داده بودند. آن‌هایی هم که همچنان تولید می‌کردند با حداقل ظرفیت اسمی خود کار می‌کردند و تکنولوژی عقب‌افتاده‌ای داشتند. همه‌چیز به بازسازی و سرمایه‌گذاری نیاز داشت. این نمایی کلی و خلاصه‌شده از فردای پذیرش قطعنامه‌ی پایان جنگ با عراق و روی‌کارآمدن دولت اول هاشمی رفسنجانی است، ضمن اینکه دیگر بین نخست‌وزیر و رئیس‌جمهور اختلاف اساسی وجود نداشت و به نظر می‌رسید با تغییرات ساختاری در قانون اساسی، بین رئیس‌جمهور، هاشمی رفسنجانی و رهبر اختلاف نظر جدی و اساسی وجود نداشته باشد. دست‌کم این‌طور تصور می‌شد که تمام تلاش‌ها بر حذف جناح چپ متمرکز شده و بعید است که فعلاً اختلافی بروز کند. در مجلس چهارم بخش اعظم نیروهای وابسته یا نزدیک به جناح چپ

حذف شدند و دولت و حاکمیت با توافقی نظری و اصولی بر سر تحولات پیش رو تصمیم گرفت برنامه‌ی اول را اجرا کند، برنامه‌ای که از اواخر سال ۱۳۶۶ در سازمان برای تدوینش تلاش شده بود.

گزارش مسعود نیلی، مجری و مسئول تهیه و تدوین برنامه‌ی اول در دفتر اقتصاد کلان سازمان برنامه، به دلیل ارتباط‌های گسترده با مجلس و کمیسیون اقتصادی دولت جزئیات بیشتری را عنوان می‌کند:

در آن مقطع با مسائل و مشکلاتی روبه‌رو شدیم و نتوانستیم نظام برنامه‌ریزی را با سرعت پیش‌بینی‌شده جلو ببریم. ما معتقد بودیم باید تا قبل از روی کار آمدن دولت جدید در مرداد ۱۳۶۸ کار تدوین و تهیه‌ی برنامه را به پایان برسانیم، چراکه در ماه‌های پایانی دولت مهندس موسوی و ماه‌های ابتدایی فعالیت دولت بعدی ادامه‌ی کار با سرعت مدنظر امکان‌پذیر به نظر نمی‌رسید. اصرار بر این بود که در تابستان ۱۳۶۸ کار برنامه تمام شود و با آغاز پاییز دولت جدید بتواند آن را اجرا کند. به همین منظور، در آبان ۱۳۶۷ و به فاصله‌ی کمی پس از پذیرش قطعنامه‌ی ۵۹۸ و آتش‌بس بین ایران و عراق، برنامه‌ی کلان را به شورای اقتصاد بردیم و سقف زمان‌بندی نه‌ماه‌ای برای اتمام کار در نظر گرفتیم. انگیزه‌ی مجلس، برخلاف دولت، بسیار قوی بود. آن‌ها در سال دوم دوره‌ی چهارساله‌ی خود بودند و می‌خواستند روشن شدن مسیر حرکت اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی کشور در سال‌های پس از جنگ را به نام خود ثبت کنند. برای پیشرفت سریع‌تر کارها، پیگیری روند کار برنامه و شناخت نقاط ضعف و تنگناها، به پیشنهاد ما در سازمان وقت برنامه‌بودجه، جلساتی ماهانه با اعضای شورای اقتصاد، هیئت‌رئیس‌هی مجلس و رؤسای کمیسیون‌های مجلس تشکیل شد. آقای هاشمی در مقام رئیس مجلس و آقای موسوی در مقام نخست‌وزیر نیز در این جلسات حضور داشتند... وقتی با تک‌تک نمایندگان و رؤسای کمیسیون‌های مختلف مواجه شدیم، عطش زیادی در آن‌ها وجود داشت تا هرچه زودتر تکلیف بخشی را که به عهده‌ی آنهاست مشخص کنند. آن‌ها بر این باور بودند که در طول جنگ امکانات مالی و فیزیکی و نیروی انسانی کشور تخریب شده و روند اداره‌ی اقتصاد کشور دچار روزمرگی شده است، پس باید زودتر مسیر آن روشن شود... البته آقای مهندس موسوی مخالف راهکارهای ارائه‌شده در برنامه بود، راهکارهایی که بعدها سیاست‌های تعدیل اقتصادی نام گرفت. آقای موسوی حتی در جلسه‌ای برنامه‌ی اول را بسته‌ی بانک جهانی نامید و معتقد بود این‌ها خط‌مشی‌هایی است که بانک جهانی به کشورهای در حال توسعه تحمیل می‌کند.^{۳۹}

خصوصی سازی در برنامه‌ی اول

یکی از محورهای مهم برنامه‌ی پنج‌ساله‌ی اول، که از سال ۱۳۶۸ به اجرا گذاشته شد، خصوصی سازی است. در برنامه به عبارت «خصوصی سازی» اشاره‌ای نشده بود، اما مسیر آن پی گرفته شد. در بندهای مختلفی از این برنامه به این موضوع اشاره شده:

۴ - ۳۷ - تشویق و حمایت از ایجاد تشکل‌های صنعتی و معدنی و تخصصی و واگذاری سهام صنایع دولتی و ملی شده (به‌استثنای صنایع بزرگ و مادر) به مردم.

۸ - ۲ - تدوین حدود وظایف دولت در اعمال حاکمیت و تصدی با جهت‌گیری تقویت واحدهای مسئول اعمال حاکمیت و کاهش وظایف تصدی تا حد ضرورت.

۸ - ۳ - انتقال بخشی از وظایف غیرضرور دولتی به بخش غیردولتی در جهت کاهش بار مالی ارائه‌ی خدمات دولتی و ارتقای کیفیت خدمات ارائه‌شده به جمعیت تحت پوشش.

۸ - ۴ - بازنگری در سازمان دولت با انتقال اختیارات لازم و مکفی به مسئولین محلی و ایجاد واحدهای سازمانی غیرمرکزی جهت جبران عقب‌ماندگی مناطق محروم کشور.

۸ - ۵ - ایجاد زمینه‌های مناسب برای مشارکت مؤثر و همه‌جانبه‌ی مردم در امور کشور.^{۴۰}

۴۰. «قانون برنامه‌ی اول توسعه‌ی اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی جمهوری اسلامی ایران»، مصوب

رسیدن به چنین ادبیاتی مراحل زیادی داشت که به‌گفته‌ی نویسندگان آن باید طی می‌شد، مراحل که مختص تجربه‌ی ایران است و موافقانش آن را نه برگرفته از بسته‌های بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول بلکه ناشی از همین تجربه‌ی طی شده می‌دانند. در گفت‌وگویم با مسعود نیلی، او این تجربه را این‌گونه توضیح می‌دهد:

سیاست‌هایی که به‌عنوان تعدیل شناخته می‌شود آن‌طور که ادعا می‌شود نیست. به‌طور طبیعی، هر کشوری در مسیری که طی می‌کند یادگیری‌ها و افت‌وخیزهایی دارد و به‌لحاظ سیاست‌گذاری مسیر ویژه‌ای طی می‌کند. البته این مسیر دچار نوسان‌هایی است. به همین دلیل، پس از مدتی آزمایش و اجرای نظرات، گرایش کناری می‌رود و گرایش دیگری جای آن می‌آید. این اتفاقات و مسیرهای طی شده به‌وسیله‌ی کشورهای مختلف را می‌توان به چند دسته‌ی متمایز تقسیم‌بندی کرد: کشورهایی که به‌اصطلاح به آن‌ها کشورهای پیشرفته گفته می‌شود، کشورهای آمریکای لاتین، کشورهای آسیای جنوبی، کشورهای کمونیستی سابق که از شوروی سابق به جا مانده‌اند و کشورهای اروپای شرقی تا چین. کشورهای پیشرفته مسیر خاص خودشان را داشتند. بنیان‌های اداره‌ی اقتصاد در این کشورها به‌رحال بنیانی پایه‌دار و مبتنی بر رقابت و مکانیسم بازار و بخش خصوصی بوده است. البته در مقاطعی بعد از جنگ جهانی دوم در کشورهای پیشرفته‌ی اروپای غربی و آمریکای شمالی استثناهایی هست و در آن‌ها دخالت دولت در اقتصاد دیده شد. ولی مسیر کلی حرکت حیات اقتصادی و اجتماعی‌شان بر همین مبنا شکل گرفت و جلو آمد. در کشوری مثل فرانسه و انگلستان برای دوره‌های طولانی احزاب سوسیال‌دموکرات رأی آوردند و حاکم شدند، اما همین دولت‌های سوسیالیستی غیر از بحث‌های خاصی در زمینه‌ی مالکیت و مالیات و اتحادیه‌های کارگری، آن‌هم به‌صورت محدود، هرگز وارد محیط کسب‌وکار و مسائلی مثل قیمت‌گذاری و کنترل واحدهای تولیدی و دستور به آن‌ها نشدند. بیشتر در حوزه‌ی مالکیت و مالیات شاهد اختلاف‌نظر آن‌ها با دولت‌های قبلی‌شان بوده‌ایم. در فرانسه، انگلستان و تعداد زیادی از کشورهای اروپای غربی دولت مالکیت نیروگاه‌ها و مخازن را بر عهده داشت، اما زمانی تصمیم گرفتند آن‌ها را واگذار کنند، چیزی که از آن به‌عنوان تحول ساختاری در کشورهای اروپای غربی و پدیده‌ی خاص خصوصی‌سازی یاد می‌شود.

مسئله‌ی آن کشورها اقتصاد بازار در برابر اقتصاد دولتی یا مالکیت خصوصی در مقابل مالکیت دولتی نبود. آن‌ها در برابر این پرسش قرار گرفتند که بهتر است بخش خصوصی یک نیروگاه را اداره کند یا بخش دولتی؟ البته تحولات

تکنولوژی کمک کرد که صنعت مخابرات مقیاس کوچک و اقتصادی پیدا کند و در آن مالکیت خصوصی امکان‌پذیر شود که با این توجیه، آن را به بخش خصوصی واگذار کردند. در حالی که پیش‌از آن مشتاق انحصار طبیعی بودند، با توجه به تحولات و تجربه‌ی علم مدیریت و پیشرفت‌های تکنولوژی، خصوصی‌سازی در این کشورها آرام‌آرام شکل گرفت. شرایط به‌گونه‌ای شد که در انگلستان ابتدا مارگارت تاچر آن را شروع کرد و بعد حزب کارگر نیز، با وجود گرایش‌های چپ و سوسیالیستی، آن را ادامه داد. زمانی تونی بلر، نخست‌وزیر وقت انگلستان، به مالکیت دولت بر برخی شرکت‌ها و مؤسسات داخلی نقدی داشت که دیگر آن را دنبال نکردند. بعدها نظرات اقتصادی و ادبیات خاص خود را هم در حوزه‌ی اقتصاد سیاسی برای آن ایجاد کردند و به سمت «کوچک زیباست» رفتند. در ادامه، و تقریباً هم‌زمان با تاچر در انگلستان، ریگان هم در آمریکا همین روند را با شدت و گستردگی بیشتری پی گرفت و در کنار تاچر پرچم‌داران اجرای جهانی آن شدند.

اما کشورهای آمریکای لاتین سرانجام با مسیر دیگری به همان نقطه‌ای رسیدند که غرب به آن رسید. سیاست‌های آن‌ها بیشتر تجاری بود و به‌صورت فراگیر استراتژی جایگزینی واردات با توسعه‌ی صنعتی را در پیش گرفته بودند. در هند نیز، زمانی که خانم ایندیرا گاندی روی کار آمد، استراتژی جایگزینی واردات اعمال می‌شد. در ایران سال‌های قبل از انقلاب هم بیشتر مسیر توسعه‌ی صنعتی مبتنی بر استراتژی جایگزینی واردات بود. امروز، با توجه به اینکه انباشتی از تجربه و دانش در زمینه‌ی اعمال این استراتژی شکل گرفته، حرف و نتیجه‌ی کلی این است که این سیاست باعث انباشت بدهی‌های خارجی، تورم بالاتر و توزیع نابرابر درآمد می‌شود. عموم این کشورها، با تفاوت‌هایی، در اواخر دهه‌ی ۱۹۸۰ با بحران بدهی‌های خارجی مواجه شدند. تا امروز هم همین‌طور ادامه پیدا کرده است. به‌جز شیلی که امروز کشور باثبات و در حال رشدی است و مسیر خوبی را طی می‌کند، بیشتر کشورهای آمریکای لاتین هنوز درگیر مسائلشان در آن دهه‌ها هستند. کشوری مثل برزیل سال‌هاست به این نتیجه رسیده که استراتژی جایگزینی واردات سیاست مناسبی نیست و در مقابل به‌سمت توسعه‌ی بخش خصوصی حرکت کرده است.

کوبا هم که یک نظام کمونیستی است بعد از فیدل کاسترو به این سمت حرکت کرده است، البته با شدت و گستردگی بسیار کمتر. بنابراین، در آمریکای لاتین نیز مسیری در جهت توسعه‌ی بخش خصوصی مشاهده می‌شود، مسیری در جهت استراتژی جهانی‌شدن و اصلاح سیاست‌ها که همان اصلاح ساختار است. این کشورها با توجه به تجربه و گذشته‌ی خود به همان نتیجه‌ای رسیدند که کشورهای اروپای غربی و آمریکای شمالی پیش‌از آن رسیده بودند. هرچند نیلی معتقد است: ممکن است عده‌ای بگویند تحت فشار و اعمال سیاست‌های آمریکا و انگلستان بوده است، اما سرانجام و پس از کش‌وقوس‌هایی، در همان مسیر کشورهای اروپای غربی و آمریکای شمالی گام گذاشتند. هرچند نمی‌توانند از گذشته‌ی خود رهایی یابند و هرازچندگاهی مسائلی بروز می‌کند، روند اصلی همان است.^{۴۱}

کشورهای آسیای جنوب‌شرقی نیز از طریق تجربه‌ی دیگری به همین نقطه رسیدند. برخلاف کشورهای آمریکای لاتین، این کشورها فاقد منابع طبیعی بودند. بنابراین، روش دیگری را برای توسعه‌ی صنعتی خود در پیش گرفتند. ابتدا از استراتژی توسعه‌ی صادرات شروع کردند و آن‌ها هم پس از طی مراحل به سیاست‌های تعدیل رسیدند. البته در تجربه و مسیر کشوری مثل کره‌ی جنوبی دیده می‌شود که دولت این کشور در دهه‌ی ۱۹۷۰ نقش مداخله‌جویانه‌ی بیشتری در مقایسه با دولت‌های فعلی اعمال می‌کرد، اما چون فاقد منابعی بود که بخواهد دخالت مؤثر داشته باشد، خودبه‌خود کنترل می‌شد و در دخالت‌کردن در اقتصاد و کسب‌وکار خیلی جلو نمی‌رفت. در واقع، آن‌ها انتخاب دیگری نداشتند؛ مسائلی مثل ابرتورم، توزیع نابرابر و انباشت بدهی‌ها نداشتند که بخواهند برای رفع آن‌ها سیاست تعدیل را برگزینند. در واقع، آنجا با چنین مسائلی روبه‌رو نبودند که لازم باشد اصلاحات ساختاری انجام شود. برخلاف آنچه کشورهای آمریکای لاتین به‌سمت آن حرکت کردند و عمدتاً ناموفق بودند و افت‌وخیزهایی در آن داشتند، در آسیای جنوب‌شرقی از اول وضعیت به‌گونه‌ای شکل گرفت که باید همان را ادامه می‌دادند. نمی‌توانستند انتخاب دیگری داشته باشند. اما وضعیت آمریکای لاتین و تجربه و مسیر آن‌ها متفاوت است. «از ۱۹۷۶ به بعد کشورهای آمریکای

۴۱. گفت‌وگوی شفاهی با مسعود نیلی، ۱۳۹۹.

لاتین همهی این کارها را کردند و اکنون، در سال ۲۰۱۸، می‌بینیم که تورم همچنان بالا است و رشد اقتصادی افت‌وخیز دارد. حتی به‌لحاظ سیاسی مشخص نیست چه کسی می‌آید و چه کسی می‌رود. کشورهای آنجا مسیر همواری را طی نکرده‌اند. برخی موفق و برخی ناموفق بودند، برخی هم زیگزاگ داشتند.^{۴۲}

گروه چهارم کشورهای کمونیستی سابق‌اند. دسته‌ای از آن‌ها مثل شوروی و دولت‌های اروپای شرقی اعمال سیاست‌های مبتنی بر یک اقتصاد کاملاً دولتی را در پیش گرفته بودند. در اینجا مالکیت و مکانیسم بازار نمی‌توانست کار کند؛ همه‌چیز در اختیار دولت بود. کشوری مثل شوروی، به‌عنوان رهبر کشورهای کمونیستی که مارکسیسم-لنینیسم ایدئولوژی رسمی‌شان بود، حدود هفتاد سال در این مسیر حرکت کرد، اما چون نمی‌شد قیمت‌ها را فارغ از واقعیت‌های اقتصادی پایین نگه داشت - چون منجر به آبرتورم در اقتصاد کلان می‌شد - با بحران عظیمی روبه‌رو شد. منابع در اقتصاد محدود است. اکنون مصرف بنزین در ایران به‌سمتی می‌رود که شاید عجیب نباشد که به‌زودی ۱۰۰ میلیون لیتر در روز مصرف شود. به نظر دست‌اندرکاران اقتصاد سیاسی، اگر کشوری منابع داشته باشد و نگران محیط‌زیست هم نباشد، می‌شود تا جاهایی این سیاست را پیش برد و از عدم تعادل‌های کلان هم جلوگیری کرد. هرچند در آن صورت نیز همچنان عدم تعادل و کمبود منابع خودش را به‌شکلی نشان خواهد داد، اما چون منابع محدود است، سرانجام دچار بحران عظیم عدم تعادل می‌شود که برون‌رفت از آن منتهی به تغییر حکومت می‌شود، مثل آنچه در شوروی سابق روی داد. در ایران و در زمینه‌ی مصرف برق همین مناسبات وجود دارد که توجهی به محدودیت منابع نمی‌شود. برای تولید برق ایران حدود ۷۸ هزار مگاوات سرمایه‌گذاری شده است که برای اقتصادی مثل ایران و با جمعیت ۸۰ میلیونی سرمایه‌گذاری زیادی است. اگر منابع داشته باشیم و بتوانیم سالی چند هزار مگاوات نیروگاه درست کنیم و مصرف به همین صورت بالا باشد، شاید در عمل مشکلی پیش نیاید، اما چون منابع محدود است، به مشکل می‌خورند. این مشکل در ابتدا اقتصادی است، بعد مشکل اجتماعی و سپس مشکل سیاسی و درنهایت

تبدیل به مشکل امنیتی می‌شود. تجربه نشان می‌دهد که این روند منجر به انقلاب می‌شود و حکومت را کنار می‌گذارد. اتفاقی که در شوروی یا اروپای شرقی رخ داد چیزی غیر از این نبود. اصولاً در همه‌ی کشورهای کمونیستی و با اقتصاد دولتی متمرکز و ایدئولوژیک، منهای چین، شرایط به سمت تغییر رژیم سیاسی پیش رفت. در این کشورها حکومت سرنگون شد. یک رژیم سیاسی رفت و رژیم سیاسی دیگری به جای آن نشست. این رژیم سیاسی جدید به دنبال پیاده‌کردن اقتصاد بازار بود. تجربه کرده بودند که وضعیت سابق و اقتصاد دولتی نمی‌تواند پاسخگو باشد. گورباچف در کتاب خاطراتش جمله‌ی معروفی دارد به این مضمون که ما این همه کارخانه‌ی فولاد، سیمان و پتروشیمی و چیزهای بزرگ در کشور درست کردیم، اما زمانی که مردم برای نان به خیابان ریختند و فروشگاه‌ها را غارت کردند، معلوم شد که این همه فولاد و سیمان برای مردم تبدیل به نان نشده بود. اقتصاد دولتی نتوانست برای مردم رفاه بیاورد. مردم بعد از هفتاد سال به این نتیجه رسیدند که ادامه‌ی وضع موجود هیچ مشکلی از آن‌ها را حل نخواهد کرد. در نهایت، روند اعتراض‌ها منجر به فروپاشی شد. این تجربه موجب شد که به سمت اقتصاد بازار حرکت کنند. به همین دلیل، اسم این اقتصادها در حال گذار - از اقتصاد دولتی به اقتصاد خصوصی - است.

مسعود نیلی در این باره تجربه‌ی ایران را مرور می‌کند و در نهایت به این نقطه می‌رسد که خصوصی‌سازی در ایران برنامه‌ریزی نشده بود، بلکه روندی طبیعی بود که باید شکل می‌گرفت: ما در ایران تجربه‌هایی متفاوت، در رژیم‌های سیاسی متفاوت، داشته‌ایم. در کشور ما، قبل از انقلاب، نفت در دست دولت بود. از قبل از انقلاب و برای بیش از یک دهه، دولت وارد فرایند قیمت‌گذاری کالاها و خدمات شده بود. اشخاصی که به لحاظ اقتصادی، و فارغ از بحث‌های فرهنگی، مخالف رژیم پهلوی بودند، یعنی روشنفکران و سیاسیون و فعالانی که مهم‌ترین اشکالات رژیم گذشته را بی‌عدالتی و توزیع نابرابر و فقر زیاد می‌دانستند، حالا در برابر این معضل و پرسش قرار گرفته بودند که اکنون چه چیزی و چه نوع ساختاری می‌تواند جایگزین رژیمی با بی‌عدالتی زیاد و فقر گسترده باشد؟ آیا الگوی مطلوبی در ذهن داشتند؟ در آن زمان الگوی قابل قبول الگوی کمونیستی

بود. در واقع، مارکسیسم، منهای بخش فلسفی آن، نظریه‌ی عدالت قابل‌قبولی را ارائه می‌داد و می‌گفت که چیزی به نام مالکیت خصوصی نباید وجود داشته باشد، چراکه موجب بی‌عدالتی می‌شود. براساس این نظریه، دولت و کارگرا در جبری تاریخی که براساس آن یک نظام کمونیستی برقرار خواهد شد مالک تمام عوامل تولید و حتی سرمایه می‌شوند؛ اما تا رسیدن به آن روز و براساس ضرورت، حکومت دیکتاتوری پرولتاریا از طرف کارگران نمایندگی دارد تا مالکیت این واحدهای صنعتی و تولیدی را بر عهده بگیرد. براین اساس، زمین و ماشین‌آلات سرمایه هستند و مالکیت آن بر عهده‌ی دولت است و در نتیجه قیمت و تعیین قیمت توسط بازار بی‌معناست. از این رو، نظام سرمایه‌داری - از نوع غربی آن - نمی‌تواند عدالت را برقرار کند، اما در سایه‌ی حکومت شوراها این موضوع امکان‌پذیر است. آن زمان تفکر قالب این‌گونه بود.^{۴۳}

این برداشت و شرایط در ارکان اداره‌ی کشور و اقتصاد نهادینه شد، اقتصادی دولتی که پیش از این بخش‌هایی از آن با انواع دولت‌های کمونیستی در جهان تجربه و تثویز شده بود و نهادهای مربوط به آن را هم شکل داده بود. در ایران و پس از انقلاب، سازگاری با مبانی اسلام را هم از آن برداشت کردند. البته شرایط جنگی هم به عملیاتی‌شدن این موضوع کمک و آن را تشدید کرد؛ بنابراین، تمام حرف‌هایی که افراد می‌زدند و مواضعی که می‌گرفتند، توجیهاتی برای راه پیش رو بود. چون آن کاهش تولید که در نفت داده شد، هم‌زمان با افزایش قیمت نفت مواجه شد و قیمت نفت در سطح بالایی باقی ماند. چون درآمد بالا بود و به‌رغم جنگ و درگیری‌های داخلی و افت شدید تولید ناخالص داخلی، عملاً تا سال ۱۳۶۴ اصلاً کسی نه جنگ را احساس می‌کرد و نه محدودیت منابع را. در نتیجه، کسی احساس نمی‌کرد که این شیوه‌ی تصمیم‌گیری و تصمیم‌سازی و بی‌توجهی به اصل کمیابی منابع اشتباه است و می‌تواند مشکل ایجاد کند. تا آن زمان منابع قابل توجه بود و زیرساخت‌هایی که از قبل ساخته شده بود همچنان کارایی از خود نشان می‌دادند و ظاهراً همه‌چیز مطابق خواسته پیش می‌رفت. همه فکر می‌کردند اگر هم مشکل و کمبودی وجود دارد به‌واسطه‌ی جنگ است که آن هم به‌هرحال

امری موقتی تلقی می‌شد. مسعود نیلی، که در زمان نخست‌وزیری مهندس موسوی معاون اقتصادی سازمان برنامه بود، آن روزها را به‌خوبی به یاد دارد که کسی فکر نمی‌کرد این نوع سیاست اشکال ایجاد کند، تا اینکه سال ۱۳۶۵ یک‌دفعه قیمت نفت کاهش شدید پیدا کرد. جنگ همچنان ادامه داشت و حتی هزینه‌های آن بالاتر رفت و زیرساخت‌ها هم تمام بهره‌ای را که می‌توان از وجود آن‌ها متصور بود، پس داده بودند و نیاز به سرمایه‌گذاری و بازسازی زیرساخت‌ها ضروری شد. اینجا بود که به‌تدریج سیاست‌های مبنی بر وفور منابع مورد هجوم قرار گرفت و یک‌دفعه کشور بدون منابع ماند. حالا وقتی مردم به مغازه‌ها می‌رفتند، با نبود کالاهای موردنیاز و ضروری روبه‌رو می‌شدند. یک حلب روغن نباتی با قیمت دولتی کم‌تر از ۳۰ تومان و قیمت بازار آزاد آن ۲ هزار و ۵۰۰ تومان بود و اگر کوپن جواب نمی‌داد، مردم صد برابر هزینه می‌کردند. زمانی قیمت کیسه‌ی برنج از خود برنج بیشتر می‌شد. این نسبت‌ها خیلی به‌هم‌ریخته بود. قیمت بلیت هواپیمای تهران تا مثلاً شیراز ارزان‌تر از قیمت تاکسی و کرایه‌ی تهران-کرج بود. آنجاها که دولت دخالت حداکثری می‌کرد، به‌حدی ریخت‌وپاش منابع صورت می‌گرفت که مانع می‌شد تا اشتباه در تصمیم‌گیری‌ها را نشان دهد. در میان مسئولان بحث راه افتاد و شروع کردند به نقد خود و تصمیم‌ها و گذشته. در سال ۱۳۶۷ شرایط خیلی سخت شد و کسری بودجه به بالای ۵۳ درصد رسید.

نوبت به دولت آقای هاشمی رسید. همه به این نتیجه رسیدند که باید در سیاست‌های اقتصادی تجدیدنظر اساسی کرد. تقریباً همه‌ی ارکان حکومت به این نتیجه رسیدند، مجلس، دولت، نظام و رهبری. سازمان برنامه جایی است که تراز کشور را می‌بینند و اینکه این شکاف چقدر است. زودتر از بقیه این مسائل و عدم تعادل‌ها و نتایج سیاست‌های اعمالی را می‌بینید. جداولی روبه‌رویتان قرار دارد و هر روز روندها و تعادل این جداول را بررسی می‌کنید. زمانی که به ستون مخارج و درآمد نگاه می‌کنید و می‌بینید با هم نمی‌خواند، باید فکری بکنید و آن عدم تعادل و کمبود را از جایی تأمین کنید. به بانک مرکزی می‌روید و تقاضای پول می‌کنید، مشکل افزایش نرخ تورم پیش می‌آید. بعد ناچار می‌شوید سراغ روش‌های کنترل قیمت بروید. بعد می‌بینید که همان آدم خوب مورد تأیید نظام فاسد از آب درمی‌آید و دیگر آن آدم سابق نیستند. انگار او را نمی‌شناسیم. کاملاً عوض شده است. در موقعیت تصمیم‌گیری خوبی با امضای طلائی هم قرار

دارد، یک‌دفعه با اختلاس و دزدی و فساد گسترده ازسوی همان آدم‌های مورد تأیید روبه‌رو می‌شوید. با خود می‌گویید این هم حتماً از همان اول مشکل داشته و ما خوب روند گزینش را انجام ندادیم. حتماً آدم بهتر و سالم‌تری پیدا می‌شود و باز همین روند تکرار و تکرار می‌شد. تا جایی که دیگر کسی نمی‌ماند؛ و آن آدم خوب در موقعیت طلایی و مناسبی برای فسادپذیری قرار دارد.

معاون اسبق ریاست سازمان برنامه با این حرف‌ها می‌خواهد این نتیجه را بگیرد که این‌طور نبوده و نیست که عده‌ای اندیشمند در حوزه‌ی اقتصاد دور میزی بنشینند و به این نتیجه برسند که مثلاً همانند همان چهار گروه کشورهای اقتصادی که به هم‌گرایی رسیدند، ما هم به همان روش هم‌گرایی آن‌ها برسیم. هرکدام از این کشورها براساس تجربه، خاستگاه و موقعیت‌های داخلی و بین‌المللی و صدها معیار و شاخص دیگر و طی مراحل متفاوتی و پس از آزمون‌وخطای بسیار به این نتایج رسیدند. هرگز در آنجا هم این‌طور نبوده که عده‌ای از نخبگان اقتصادی و سیاسی دور هم بنشینند و بگویند این مسیر را برویم و فردا مسیر دیگری را پیشنهاد دهند. تجربه‌ی بشری در جاهای مختلف دنیا و در کشورهای گوناگون با زبان و گذشته‌ی متفاوت و متضاد نشان داده که اقتصاد دولتی و اقتصاد کمونیستی یعنی کسری بودجه و کسری بودجه یعنی ناپایداری در اداره‌ی کشور و عدم تعادل‌های فراوان. اما توجه به انگیزه‌های قیمتی و اصلاح ساختارها می‌تواند کسری بودجه را برطرف کند. همه‌ی این‌ها با تجربه به دست آمده است و من مسعود نیلی هم با نشستن بیش از یک دهه در سازمان برنامه‌و بودجه و نگاه‌کردن به این جداول به همان نتیجه‌ای رسیدم که در کشورهای بلوک شرق، شوروی سابق و آمریکای جنوبی و چین رسیدند. از همدیگر تقلید نکردند. حالا ممکن است تعدادی تلاش کردند تا از تجربه‌ی بقیه استفاده کنند، اما وقتی کسری تراز پرداخت‌ها در کل اقتصاد با هم نمی‌خواند، یکی از راه‌ها این است که ستون هزینه‌ها را کم و ستون درآمد را زیاد کنید. آن زمان من تصادفاً در سازمان برنامه بودم. همه‌چیز به اسم من دررفته است. هرکس دیگری هم بود به همان نتایجی می‌رسید که من رسیدم؛ حالا ممکن است زمانش عقب و جلو می‌شد، ولی درنهایت به همان نقطه می‌رسید. آقای ستاری فر هم که بعد به سازمان برنامه رفت و خیلی با این حرف‌ها و منطق قیمت مخالف بود، پس از مدتی به همین نتیجه رسید. ایشان در شورای اقتصاد می‌گفت قیمت شیر نباید بالا برود، چون مردم آن را مصرف می‌کنند و یکی از ضروریات مصرفی است. هرچه توضیح داده می‌شد که دام باید علوفه بخورد و علوفه را کشاورز باید بکارد و برای کاشتن آن نیاز به هزینه و سرمایه و زمین و آب و نیروی انسانی است که هرکدام قیمت خودش را دارد و با این قیمت شیر چیزی تولید نمی‌شود، ایشان می‌گفت نه ما این حرف‌ها را نداریم. تغذیه خیلی مهم است و باید آن را به هر قیمتی شده تأمین کرد. اما

وقتی به سازمان برنامه آمد، خیلی سریع نظرش عوض شد و دیگر حرف‌های سابق را تکرار نمی‌کرد. باید گاوای باشد تا شیر تولید کند و برای تولید شیر باید علف بخورد. کشاورز باید علوفه بکارد، اما وقتی می‌بیند قیمت تمام‌شده‌ی علوفه معادل هزینه‌هایی نیست که او بابت تولیدش پرداخت کرده، از خیر آن می‌گذرد و به دنبال کاشت هندوانه می‌رود، چون دولت بر کاشت هندوانه و قیمت آن کنترل ندارد. برای آن کشاورز تولید هندوانه اقتصادی‌تر است تا کاشت علوفه، ضمن اینکه تولید هندوانه نیازی به تأیید و نظر و اعمال قدرت دولت در قیمت‌گذاری ندارد. بالاخره باید هزینه‌هایش از جایی تأمین شود. او که مثل دولت برای تأمین کسری بودجه و درآمد خود نمی‌تواند سراغ بانک مرکزی برود. در این حالت تولید علوفه کم می‌شود و دولت به این نتیجه می‌رسد که آن را وارد کند. برای تأمین واردات باید ارز به آن اختصاص داد، اما چون قیمت ارز با نظارت و کنترل دولت پایین نگه داشته شده تا مثلاً اجناس ضروری با قیمت پایین به دست مردم برسد، واردکننده بخشی از ارز را برای واردات مثلاً علوفه و تلویزیون هزینه می‌کند و بخش زیادتر آن را در بازار آزاد به قیمت چند برابر تبدیل به ریال می‌کند. درنهایت، نه علوفه‌ای با قیمت‌های مصوب و مدنظر دولت وارد می‌شود که با مصرف آن در دامداری‌ها شیر و گوشت ارزان‌قیمت به دست مردم برسد و نه درعمل سامانی در بازار به وجود می‌آید. اینجا دوباره دولت وارد عمل می‌شود و ستاد تنظیم بازار راه می‌اندازد. کمیته و ستاد مبارزه با قاچاق ارز و کالا تأسیس می‌کند و به قول خودش آدم‌های سالم را هم در رأس کار قرار می‌دهد، اما فساد، ناکارآمدی و کمبود کالاها و خدمات در بازار رسمی بیشتر به چشم می‌خورد.^{۴۴}

خیلی دیگر از کارشناسان اقتصادی با این نظرات هم‌سو هستند و فکر می‌کنند دولت و شورای اقتصاد دستور پرداخت ارز با قیمت پایین را می‌دهد، چراکه بالاخره مردم باید چیزی برای خوردن داشته باشند و دولت هم باید تعهداتش را عملیاتی کند، اما وقتی در سازمان برنامه جداول هم‌خوانی نداشتند، در اولین جلسه‌ی بعدی شورای اقتصاد پیشنهاد اصلاح قیمت‌ها را می‌دادند تا بلکه جداول به حالت تعادلی برسد. کارشناسان با نگاه‌کردن به جداول به این نتیجه می‌رسیدند که تمام قیمت‌ها باید تعدیل شود و دولت دخالت خود را به حداقل برساند. این‌طور مواقع بود که صدای کسانی بلند می‌شد که می‌خواستند کشور را به هم بریزند. آنچه در حال وقوع است همان سیاست تعدیل اقتصادی است که از سوی بانک جهانی دیکته شده و این‌ها فقط نامش را عوض کرده‌اند. سیاست قیمت

یک واقعیت است که در آفریقا و افغانستان، آمریکا و همه جا یک جور کار می‌کند. این گروهی که در آن زمان مخالف چنین سیاست‌هایی بودند در بیرون دولت بودند. می‌گفتند ایران به صندوق بین‌المللی پول قول داده تا این کار را انجام دهد و منابع بگیرد. اصلاً چنین چیزی نبود و منابعی از بانک جهانی گرفته نشده بود که بخواهیم سیاست‌های آن را اجرا کنیم.

اگرچه تجربه‌ی جهانی خصوصی‌سازی با این گستردگی و وسعت هنوز شکل نگرفته بود، خصوصی‌سازی نوع تاجری در انگلستان و آمریکای دوران رونالد ریگان شروع شده بود. آنجا حرف از «کوچک زیباست» می‌زدند و به دنبال کاهش و کم‌کردن هزینه‌ها و خدمات دولتی و از بین بردن نقش اتحادیه‌های کارگری در اداره‌ی بنگاه‌ها بودند، به خصوص در انگلستان. ما هیچ تجربه‌ی عملی‌ای در این باره نداشتیم. واقعیت‌های اقتصاد ایران و تجربه‌ی دهه‌ی ۱۳۶۰ و قیمت‌گذاری دولتی این را به ما دیکته کرده بود.

حسین مرعشی، یکی از نزدیکان درجه‌اول هاشمی رفسنجانی، نیز این چرخش در نوع نگاه به اداره‌ی کشور را حاصل تجربه‌ی ده سال ابتدایی انقلاب می‌داند و از این بابت آن را اقدامی شجاعانه و مناسب می‌داند:

در سال ۱۳۶۷ اتفاقی جالب و مترقی در ساختار اقتصاد سیاسی کشور روی داد. در آن زمان ارزیابی روشنی از عملکرد ده سال اول انقلاب انجام نشد. در دهه‌ی اول انقلاب کارهایی کردیم که منجر به رشد اقتصادی مطلوب، رفع فقر و کاهش فاصله‌ی طبقاتی شد. بانک‌ها را دولتی کردیم. زمین‌ها را از مالکان عمده گرفتیم و به کشاورزها دادیم. دولتی شدن بسیاری از فعالیت‌های اقتصادی در دستور کار قرار داشت. با وجود جنگ داخلی و خارجی هشت‌ساله از آن بهره‌های فراوانی در حوزه‌ی عدالت اجتماعی بردیم، به‌ویژه که متأثر از انقلاب و خواسته‌ها و اهداف آن بود. یک ارزیابی از اقتصاد ایران در سال ۱۳۶۷ انجام شد. براساس آن ارزیابی، هر ایرانی در سال ۱۳۶۷ به‌اندازه‌ی نصف هر ایرانی در سال ۱۳۵۶ ثروت داشت. سرانه‌ی تولید ناخالص ایرانی‌ها ده سال بعد از انقلاب نصف شده بود. بخشی از آن ناشی از کاهش رشد اقتصادی و بخشی از آن هم ناشی از جنگ و افزایش جمعیت بود. آن زمان به‌بانه‌ی پایان جنگ و بازسازی اقتصاد ایران، جمع‌بندی خیلی خوبی از اقتصاد ایران انجام شد. اولین سند بالادستی در اقتصاد ایران سند بازسازی ایران است. بازسازی محصول کار مشترک دولت آقای موسوی و مجلس سوم بود که افرادی از جمله عبدالله

نوری در کمیسیون برنامه‌بودجه‌ی مجلس با آن درگیر بودند. کمیسیونی از دولت و مجلس تشکیل شد و آن گزارش را به جلسه‌ی سران آوردند. در آن زمان اعضای سران آقای موسوی، اردبیلی، هاشمی رفسنجانی، آقای خامنه‌ای و احمد خمینی بودند. آن‌ها سند مذکور را نهایی کردند و جهت تأیید برای امام فرستادند که ایشان هم آن را تأیید کرد. آن سند که تحت‌عنوان سند بازسازی ایران ابلاغ شد سند مهمی در اسناد ایران است. در آن سند خصوصی‌سازی مورد توجه قرار گرفته است. کسانی که از بیرون در سال‌های ۱۳۶۹ - ۱۳۷۰ به شرایط ایران پس از یک جنگ هشت‌ساله و ده سال از انقلاب نگاه می‌کردند، وقتی به ارزیابی صورت‌گرفته از عملکرد انقلاب بعد از ده سال مواجه می‌شدند، تعجب می‌کردند که ما چطور تنها بعد از ده سال پس از انقلاب به این نتایج و ارزیابی رسیده‌ایم. همه‌ی گروه‌هایی که از کشورهای خارجی برای سرمایه‌گذاری در ایران می‌آمدند بسیار متعجب بودند که چطور بعد از ده سال پس از پیروزی انقلاب چنین جمع‌بندی روشنی ارائه شده است. این موضوع در انقلاب‌های دیگر بیش از پنجاه سال طول کشیده بود. زمانی که دنگ شیائوپینگ رهبر حزب کمونیست چین شد - دوره‌ای که میراث مائو را کنار گذاشته بودند - زمانی طولانی از جمهوری خلق چین و انقلاب آن گذشته بود. بیش از سی سال طول کشید. این دستیابی هم همراه با کشتارهای عظیم و گسترده بود. در شوروی تا زمان گورباچف، هفتاد سال طول کشید تا متوجه شدند که آن سیستم جواب نمی‌دهد. همه می‌پرسیدند که چطور با این همه سرعت این چرخش را انجام دادید. چیزی درباره‌ی اینکه چه کسانی از این موضوع بهره می‌گیرند یا نمی‌گیرند مطرح نبود.^{۴۵}

اما اکبر ترکان تحلیل دیگری از موضوع دارد، اینکه چگونه به اقتصاد سیاسی آن دوره پا گذاشته شد:

اگر بگویم از ۱۳۴۱ تا ۱۳۵۱ بورژوازی صنعتی است و از ۱۳۵۱ تا ۱۳۵۶ بورژوازی تجاری، باید بگویم که از ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۷ هم دوره‌ی سرمایه‌گذاری دولتی است. با مالکیت دولتی، بانک‌ها و بیمه‌ها و کشتیرانی‌ها، هواپیمایی‌ها و صنایع فولاد و خودرو و واحدهای بزرگ صنعتی دولتی شدند. این دوره‌ی دولتی‌سازی بود که تا پایان سال ۱۳۶۷ ادامه داشت. بعد از جنگ که دولت اول آقای هاشمی سر کار آمد، برنامه‌ی اول شروع شد. مجموعه‌ی حاکمیت و نخبگان به این نتیجه رسیدند که دولتی‌سازی تجربه‌ی موفق‌تری نبوده و باید به شرایطی برگردیم تا بخش خصوصی را به کار بگیریم. از اینجا یک کارهای نه‌چندان گسترده‌ای آغاز شد. جسته‌گریخته کارهایی برای بخش خصوصی و خصوصی‌سازی آغاز کردند. منتها یک فهم غلطی در کشور پیدا شد، به این معنا که

۴۵. گفت‌وگوی شفاهی با حسین مرعشی، ۱۳۹۸.

خصوصی‌سازی یعنی فروش بنگاه‌های دولتی. درست است که ممکن است فروش بنگاه‌های دولتی جزو خصوصی‌سازی هم باشد، اما خصوصی‌سازی خیلی گسترده‌تر از فروش بنگاه‌های دولتی است....

وقتی خصوصی‌سازی و بخش خصوصی را این‌جوری تعریف کردیم، نتیجه‌اش این شد که عده‌ای به طمع بالا کشیدن این اموال بی‌صاحب راه افتادند. دولت هم آن موقع زیاد و به‌درستی به قاعده‌های این کار مسلط نبود. در نتیجه، کلاهبرداری‌هایی اتفاق افتاد که همه‌ی آن به نفع کسانی بود که به‌دنبال بالا کشیدن مال دولت بودند. اتفاقات عجیب‌وغریبی در آن دوره افتاد. یواش‌یواش این شرایط جلورفت تا کمی بیشتر آموختیم و فهمیدیم که بالاخره باید چه کار کرد....

همان‌هایی که دولتی‌سازی کرده بودند مأمور خصوصی‌سازی هم شدند. در دهه‌ی اول انقلاب ما همه‌چیز را دولتی کرده بودیم. حالا همان‌هایی که دولتی‌سازی کرده بودند، باید خصوصی‌سازی می‌کردند.

[درحالی‌که] باید آدم‌هایی با اندیشه‌های متفاوت می‌آمدند، اما این‌ها همان‌هایی بودند که دولتی‌سازی کرده بودند و آمدند خصوصی‌سازی کنند که نتایجش درخشان نبود.^{۴۶}

سیاست خصوصی‌سازی در این برهه‌ی زمانی از ویژگی‌های خاصی برخوردار بود: نخست اینکه واگذاری‌ها در بخش صنایع کارخانه‌ای صورت گرفته بود و بخش‌های امور زیربنایی اقتصاد مانند ارتباطات، انرژی، آب و انحصارات دولتی خارج از سیاست خصوصی‌سازی باقی ماند. دوم اینکه مالکیت شرکت‌های دولتی به‌گونه‌ای بوده که مدیریت شرکت مربوطه از حیطه‌ی مدیریت دولتی خارج نشده است. سوم اینکه واگذاری مالکیت یک بنگاه در چند نوبت طی سال‌های مختلف انجام گرفته است. درحالی‌که در سایر کشورها معمولاً واگذاری مالکیت شرکت در یک نوبت انجام می‌پذیرد. به‌عبارت‌دیگر، سهام شرکت مورد نظر در یک نوبت جهت فروش به بازار عرضه می‌شود.^{۴۷}

۴۶. بهمن احمدی امویی، «حاکمیت بورژوازی تجاری: گفت‌وگو با اکبر ترکان»، مشق فردا، شماره‌ی ۴، خرداد و تیر ۱۳۹۹.

۴۷. سعید کریمی (۱۳۸۳) «خصوصی‌سازی، اندازه دولت و اشتغال در ایران»، پژوهش‌نامه‌ی علوم انسانی و اجتماعی، سال چهارم، ش ۱۳، صص ۱۰۵-۱۲۸.

شروع سهم‌خواهی و اختلاف‌نظر

در آن مقطع بیشترین حجم سبک‌کردن بار مالی دولت و کسب درآمد از آن بر عهده‌ی سازمان صنایع ملی بود، سازمانی که ۴۷۲۰ مؤسسه و شرکت را پس از دولتی‌شدن در زیرمجموعه‌ی خود داشت. تعداد ۲۱۰ واحد مشمول بند «ب» و ۲۵۰ واحد مشمول بند «ج» و تنها ۱۲ واحد مشمول بند «الف» قانون حفاظت از صنایع می‌شد که در سال ۱۳۵۸ به تصویب شورای انقلاب رسیده بود. از این‌رو، ۵۳ درصد از شرکت‌های ملی‌شده به استناد بند «ج» و ۴۴ درصد براساس بند «ب» در اختیار و مدیریت سازمان صنایع ملی قرار داشت. ترکیب و گستره‌ی تولید این واحدها نیز قابل‌توجه است. خودرو، برق و لوازم‌خانگی، نساجی و پوشاک، شیمیایی، ساختمان و سیمان، فلزی و ماشین‌سازی، معدنی، دارویی، غذایی و گروه صنایع بهشهر^{۴۸}.

جعفر مرعشی که به‌مدت سه سال، از آذر ۱۳۶۹ تا دی ۱۳۷۲، مدیرعامل این سازمان بود تأکید می‌کند:

سازمان عهده‌دار وظیفه‌ی خصوصی‌سازی شده بود. آن زمان هنوز سازمان خصوصی‌سازی شکل نگرفته بود. اصلاً عنوان خصوصی‌سازی هم مطرح نبود. نامش را واگذاری شرکت‌های دولتی گذاشته بودند. در دولت اول آقای هاشمی، موضوع واگذاری شرکت‌های دولتی مطرح بود. ولی در یک سال اول (۱۳۶۸ تا ۱۳۶۹) مدیرعامل وقت سازمان به‌نوعی حرکت و عمل کرده بود که وزارتخانه این حرکت را به‌عنوان تحرکی جدی در مسیر واگذاری تأیید نمی‌کرد. آن موقع وزارت صنایع سبک و سنگین داشتیم. در نتیجه، آقای مهندس نعمت‌زاده که آن زمان وزیر صنایع سبک بود به من گفت می‌خواهیم آنجا تحرک بیشتری ایجاد شود. وقتی من مدیرعامل آنجا شدم، احساس کردم که واگذاری کار نو و تازه‌ای است و فضای جامعه به‌اندازه‌ی کافی با موضوع آشنا نیست و اصلاً برای این مطلب به‌اندازه‌ی کافی مقررات نداریم. حتی ادبیات این مطلب هم در ایران تازه در حال شکل‌گیری بود. حس کردیم که نمی‌توانیم زندگی را متوقف کنیم و باید دو حرکت موازی را دنبال کنیم. از یک طرف، باید کار را شروع می‌کردیم و ناگزیر بودیم با یک منطق سنجدیده براساس سعی و خطای اصولی عمل کنیم. این سعی و خطای اصولی یعنی تا آنجایی که می‌توانیم، سنجدش‌گرایانه

۴۸. میکائیل عظیمی (۱۳۹۴) *روایت سازمانی* که بود. تهران: نشر کویر، صص ۸۳-۸۴.

حرکت کنیم. ولی ناگزیر بودیم که برای اصل موضوع نیز مقررات تنظیم کنیم. به این جمع‌بندی رسیدیم که باید بتوانیم مجموعه‌ای از رویه‌ها را تولید کنیم. شروع کردیم و زمان زیادی صرف کردیم و فکر کردیم که از کجا شروع کنیم. در بین سازمان‌هایی که عهده‌دار واگذاری بودند، وظیفه‌ی سازمان صنایع ملی را سنگین‌تر می‌دیدم. علتش هم این بود که معمولاً واحدهای تحت پوشش سازمان صنایع ملی، جز استثنائاتی که آن‌ها هم از سازمان‌های دولتی دیگر آمده بودند، عمدتاً در سال‌های قبل از انقلاب در اختیار بخش خصوصی بودند.^{۴۹}

او حال و هوای آن روزها را به خوبی به یاد دارد:

می‌دانستیم رهبری در زمانی که رئیس‌جمهور بودند درباره‌ی مسئله‌ی سازمان صنایع ملی، در ۱۳۶۱ با بررسی‌های انجام‌شده، دستور داده بودند که قانون حفاظت و توسعه‌ی صنایع ایران متوقف شود. نظر ما این بود که هم رهبر و هم آقای هاشمی که در همان زمان رئیس‌جمهور بودند، هر دو باور دارند که دولتی‌شدن را نمی‌خواهند و جریان عکس، مسیر خصوصی‌سازی، را می‌خواهند. با این تجربه و یافته‌ها به این نتیجه رسیدیم که از واگذاری واحدهای کوچک شروع کنیم. خودم فکر می‌کردم آقای خامنه‌ای با توجه به نوع نگاهی که در جریان توقف قانون حفاظت صنایع داشتند و آن را به جدیت هم نشان داده بودند، در این مورد حتی از آقای هاشمی هم مصرتر هستند؛ یعنی موضع ایشان قاطع‌تر و کارشناسی‌تر است و فکر نمی‌کردیم که به اعتبار هویت سیاسی آن زمان، چنان موضعی گرفته بودند. دستور صریح و مکتوب دادند که اجرای قانون حفاظت و توسعه‌ی صنایع ایران متوقف شود؛ بنابراین، در سال ۱۳۶۸ رئیس‌جمهور جدیدی آمده و رهبر هم همان رئیس‌جمهور دیروز است. در برنامه‌های آقای هاشمی هم این موضوع گنجانده شده بود. از این رو، فکر می‌کردیم که حداقل در این زمینه مشکلی نداریم.^{۵۰}

احساس کردند که باید از جایی شروع کنند که همراهی همه را پشت‌سر خود داشته باشند. آن زمان بورس هنوز فعال نبود. با کمک بانک ملی که بانکی دولتی است و در همه‌ی کشور هم حضور دارد، روشی تازه را ابداع کردند، سازوکاری که شعبه‌های بانک ملی زمینه، ابزار و محلی برای فروش سهام واحدها و بنگاه‌های مورد نظر سازمان صنایع ملی باشد. قرار شد از طریق بانک ملی، بعضی شرکت‌ها را عرضه‌ی عمومی کنند. حتی سقف هم گذاشتند

۴۹. گفت‌وگوی شفاهی با جعفر مرعشی، ۱۳۹۸.

۵۰. گفت‌وگوی شفاهی با جعفر مرعشی، ۱۳۹۹.

که هرکس می‌تواند چقدر سهم بگیرد. در واقع، نامحدود نبود، ضمن اینکه سهم عمده هم در نظر نگرفته بودند. در واقع، مدیران سازمان صنایع ملی ایران فروش را به صورت خرده‌سهم پیش‌بینی کرده بودند تا بستری برای مالکیت عموم مردم فراهم شود، آن‌هم با این فرض که این روش می‌تواند پشتوانه‌ای نظری و مقبول برای واگذاری فراهم کند. درباره‌ی بعضی شرکت‌های دیگر که بسیار کوچک بودند، از طریق مزایده مسیر را دنبال کردند. به واگذاری بعضی شرکت‌ها که زیر ۱۰ درصد سهم داشتند سرعت بیشتری دادند. بعدها همین مدیران احساس کردند که بعضی از این شرکت‌ها جایگاه ویژه‌ای دارند؛ بنابراین، شاید بد نباشد که برای این‌ها برنامه‌ی خاصی طراحی شود. مثلاً درباره‌ی هلدینگ بهشهر فکر کردند که نباید هویت هلدینگی آن به هم بخورد؛ چون قبل از انقلاب هلدینگ بوده و بعد از انقلاب هم که زیر پوشش دولت درآمد هم‌چنان ماهیت هلدینگی آن محفوظ مانده بود. این سازوکارها را به کار گرفتند تا بتوانند سهام شرکت‌ها را واگذار کنند و مردم هم سهم بگیرند. در کنار آن، آیین‌نامه‌ای نوشتند تا کارکنان دولت هم بتوانند خرده‌سهم بخرند. مثلاً وزارت صنایع و کارکنان صنایع ملی هم بتوانند خرده‌سهمی بگیرند. در همین ایام بود که ناگهان جعفر مرعشی احساس کرد که: «نگاه بچه‌های سپاه این است که واحدهایی را در اختیار خودشان بگیرند. آن‌ها می‌گفتند اگر بخواهیم بخش خصوصی فعال شود، باید دل‌بستگان نظام و انقلاب سهام‌داران آینده‌ی این شرکت‌ها بشوند تا بتوانیم بخش خصوصی نوینی را شکل بدهیم.»^{۵۱}

به نظر می‌رسد موضوع به این سادگی هم نبود و بسیاری از زیرساخت‌ها هنوز برای این کار فراهم نشده بود و از نظر قانون و مقررات نیز ضعف‌هایی وجود داشت که در عمل خود را نشان داد. البته تضاد منافع و درگیری‌های سیاسی را هم نباید در این باره دور از ذهن داشت. یکی از مخالفان، سید علی نقی خاموشی در ریاست اتاق بازرگانی و صنایع و معادن ایران بود:

پس از کسب تجربه، سرانجام به این نتیجه رسیدند که صنایع ملی شده را اول دولت

۵۱. گفت‌وگوی شفاهی با جعفر مرعشی، ۱۳۹۸.

رها کند و به بخش خصوصی بدهد و بعد دربارهی صنایع دیگر فکر کنند. حالا آیا اصلاً آیین‌نامه‌ای وجود داشته که چه‌جوری واگذار کنند؟ من نمی‌دانم. دولت واگذارکننده بود و بخش خصوصی دریافت‌کننده. منتها به‌عقیده‌ی من، همان موقع اشتباه این بود که موضوع خصوصی‌سازی را به بودجه و درآمدها و منابع آن چسبانند. یکی از منابع بودجه، درآمدهای حاصل از خصوصی‌سازی، واگذاری واحدهای دولتی، ذکر شد. به نظر من از اینجا نقطه‌ی انحراف شروع شد؛ یعنی هدف عمده و اصلی واگذاری ایجاد درآمدی برای دولت بود؛ بنابراین، مقرر شد هرکه بیشتر و با قیمت بالاتری خرید، به او بدهند. حالا اصلاً این آدم صلاحیت دارد یا ندارد؟ معلوم نبود. از اینجا مسیر خصوصی‌سازی در ایران به هم خورد. همان موقع من یکی از معترض‌ها بودم و گفتم که این روش با اهداف خصوصی‌سازی نمی‌خواند و واگذاری باید به‌دست کسانی انجام شود که بتوانند آن واحد و کارخانه را از نظر توان تولید ارتقا بدهند و باعث رکود تولید نشوند، کارگرها را بیکار نکنند و محصول را از بین نبرند، اما چون به بودجه و بخشی از درآمدهای دولت وصل شده بودند، حرف ما زیاد خواهان نداشت. چون مجلس هم حاضر نبود زیر بار این توصیه برود. منبعی نداشتند که جای آن بگذارند. از روی ناچاری تن به آن دادند. دولت هم در آن مقطع نیاز به درآمد داشت. وقتی خصوصی‌سازی این‌طوری شد، کسانی آمدند تا واحدها را بخرند، اما نه برای اداره بلکه برای اینکه از منابع این واحدها، از جمله زمین و ساختمان و تجهیزات و... آن‌ها استفاده کنند و از فروش امکانات واحدها و حتی تعطیلی و تغییر کاربری آن‌ها برداشتهایی داشته باشند؛ و این هم نتیجه‌اش شد که می‌بینید. اشتباهاتی صورت گرفت و رانت درست کردند. به‌هرحال، چون موضوع مالی و دادوستد و دریافت‌ها و دسترسی به منابع مالی مطرح بود، دستگاه‌های نظارتی باید قوی می‌بودند که بر آن نظارت کنند که مطلقاً قوی نبودند و این شد که می‌بینیم. اولاً که کارخانه‌ها به بخش خصوصی داده نشده. اطلاعاتی که خودشان می‌دهند این است که حداکثر ۱۳ درصد این واگذاری‌ها به بخش خصوصی واقعی رسیده است. شرایط واگذاری به مردم درست تدوین نشده بود که مثلاً اگر من می‌خواهم بروم تقاضا کنم باید دارای چه شرایطی باشم. چون درآمد حاصل از آن را به بودجه وصل کردند. اکثر نگاه‌ها به کسی معطوف شد که شاید درآمد بیشتری را به درون سیستم تزریق کند. درحالی‌که شرایطی وجود نداشت و نظارتی هم نبود.^{۵۲}

ورود وزارت اطلاعات و سپاه برای شرکت‌داری

با ورود پرننگ سازمان صنایع ملی در امر واگذاری مؤسسات و شرکت‌های تحت پوشش خود، کم‌کم گروه‌هایی از قدرت برای دراختیارگرفتن این شرکت‌ها وارد عمل شدند. کسانی در دستگاه‌های اطلاعاتی و نظامی از نخستین این گروه‌ها بودند و به تدریج نشانه‌هایی از اختلاف‌نظر در سطوح کلان کشور خود را در مدیریت‌های میانی نشان می‌داد. ظاهراً با واگذاری شرکت روغن‌نباتی نرگس شیراز کلید این موضوع زده شد. سید جعفر مرعشی که در آن زمان ریاست سازمان صنایع ملی را داشت می‌گوید:

ما شرکت روغن‌نباتی نرگس شیراز را به شکل مزایده واگذار کردیم. آن زمان یک گروهی برنده‌ی آن شدند. یک هفته بعد از این واگذاری، وزیر وقت اطلاعات، آقای فلاحیان، به من تلفن زد و گفت این مزایده را متوقف کنید. گفتم همه‌چیزش قانونی بوده و خریدارش هم مشخص و کار تمام شده است. در پاسخ به من گفت که ما می‌خواهیم این را برای کارکنان وزارت اطلاعات بخریم. گفتم چون مزایده قانونی بوده، نمی‌توانم هیچ‌چیز را متوقف کنم و معتقدم که باید کار قانونی پیش برود. ایشان گفتند پس شما نمی‌خواهید با سیاست‌های دولت و با ما همکاری کنید؟ گفتم بگذارید با شما گفت‌وگوی حضوری داشته باشم. به دیدن ایشان رفتم و پرسیدم چرا می‌خواهید وارد فعالیت‌های اقتصادی شوید؟ گفت می‌خواهم کارکنان وزارت اطلاعات چشمشان دنبال مال مردم نباشد تا بتوانند وظایفشان را انجام بدهند. گفتم آقای فلاحیان،

کشورداری آداب و رسوم می‌دارد. آیا سازمان‌های اطلاعاتی کشورهای دیگر هم همین نقش را ایفا می‌کنند؟ چرا در حکومت‌داری رودر بایستی دارید؟ بروید و با آقای هاشمی صحبت کنید و مثلاً بگویید من می‌خواهم کارکنان وزارت اطلاعات چشمشان دنبال مال مردم نباشد و حقوق زیادی بگیرند و امکانات اولیه‌ی زندگی مثل مسکن را برای آن‌ها تهیه کنید. یک مسکن آبرومند با اقتضائات خوب برای همه تهیه کنید که افراد احساس آرامش کنند، حقوقشان را هم اضافه بدهید تا حس کنند از زندگی خوب و مناسبی برخوردارند. گفت حرفت درست است، ولی من چه‌کار کنم وقتی حقوق را بالا نمی‌برند؟ گفتم تلاش کنید و برای این کار مجوزهای ویژه بگیرید. ورود وزارت اطلاعات به اقتصاد و فعالیت‌های اقتصادی یک انحراف و به ضرر اقتصاد کشور است. شما منافع خود و کارکنانتان را از طریق دیگری پی بگیرید. به او گفتم وقتی شما روغن نباتی نرگس شیراز را برای کارکنانتان می‌خرید، این شرکت رقیبی دارد، به نام روغن نباتی لادن که الان در زیرمجموعه‌ی گروه بهشهر است که هم‌اکنون با ۹۰-۹۵ درصد ظرفیت اسمی خودکار می‌کند. در صورتی‌که در این سمت، شما با روغن نباتی نرگس شیراز با ۴۰-۴۵ درصد ظرفیت کار می‌کنید. تصور من این است که وقتی کارکنان وزارت اطلاعات اینجا را بخرند و سهام‌دار آن شوند لزوماً و در ابتدا به موضوعی محوری به نام بهره‌وری فکر نمی‌کنند، بلکه فکر می‌کنند که چگونه از اقتدارشان استفاده کنند و امتیاز بگیرند و رقبا را کنار بزنند. آن زمان لغت رانت را به کار نبردم. گفتم می‌خواهند امتیازاتی بگیرند، هرچند می‌دانم که بخشی از امتیازات الان برای همه یکسان است، مثلاً نرخ تسهیلات بانکی یا نرخ ارز. چون این‌ها واحدهایی بودند که روغن تولید می‌کردند و روغن خامشان را دولت با ارزش دولتی وارد می‌کرد و در اختیارشان قرار می‌داد. گفتم همین‌که شما تسهیلات بانکی‌ای که دیگران سه ماه بعد دریافت می‌کنند، هفته‌ی بعد دریافت کنید، یک فرصت و امتیاز است. یا موارد دیگر. در این شرایط و در این وضعیت، کم‌کم دو نوع کیفیت مدیریت در این شرکت‌ها اعمال می‌شود و آن شفافیتی که به‌عنوان واحد بخش خصوصی جدید پیدا می‌کند، شما در آن دستگاه و در آن چهارچوب ندارید، درحالی‌که ما این را به بخش خصوصی می‌دهیم تا این ۴۵ درصد ظرفیت اسمی را به ۹۵ درصد برساند. وزیر اطلاعات حرف مراد نکرد و با من هم مقابله نکرد و روغن نباتی نرگس شیراز که از نظر ما واگذار شده بود، به خریدار واگذار شد، اما بعدها خریدار را اذیت کردند. نمی‌توانم مشخصاً بگویم که او را چه نوع اذیت‌هایی کردند، ولی می‌دانم که به او فشارهایی وارد کردند. البته این فشارها را به ما وارد نکردند، یا اینکه دست‌کم من احساس نکردم که از این ناحیه تحت فشار هستیم. چون تمام کار ما قانونی بود. این یک قرینه بود. به موازات آن هم می‌دانستیم که دوستانی در سپاه مرتب اظهاراتی در محافل رسمی و غیررسمی مبنی بر اینکه باید وارد این حوزه شوند مطرح می‌کردند. خود من با آقای محسن رضایی وارد مذاکره شدم.

پیشنهاد من به سپاه این بود که وارد مسیر بنگاهداری نشوید. اگر هم می‌خواهید انتفاعی داشته باشید، ۲۰ یا کمتر از ۲۰ درصد از سهام یک شرکت را بگیرید که در مدیریتش هم اکثریت را نداشته باشید. آن موقع سازوکار بورس هم تقویت نشده بود. گفتم شما می‌توانید در این مسیر حرکت کنید. حتی اگر بخواهید در سه تا چهار شرکت، بیشتر از ۲۰ درصد سهم داشته باشید، همچنان توصیه می‌کنم که کمتر از ۵۰ درصد سهم داشته باشید و به‌عنوان سهام‌دار غالب وارد نشوید. به آن‌ها گفتم درست است که مدیران سازمان صنایع ملی به جبهه نرفتند و مستقیماً در مسیر جنگ نبودند، اما در سازمان صنایع ملی به‌عنوان یک نهاد بعد از انقلاب سعی کردیم شفافیت و درستی داشته باشیم و از نظر مدیریتی فضای متفاوتی وجود داشته باشد. این‌ها هم نسل بعد از انقلاب تلقی می‌شوند. این مدیران را در جوف و کنار خودتان نگه دارید. چون این‌ها بنگاهداری را یاد گرفتند و به بهره‌وری و کیفیت مدیریت مناسب آشنا هستند، یک‌باره نخواهید که بچه‌های خودتان و جبهه و جنگ را به‌عنوان مدیر به کار بگذارید، چون به نظر من نمی‌تواند خوب اداره کنند. یا ممکن است به دلیل خصلت‌ها و روحیه‌شان که لباس نظامی دارند، این کار را واقع‌بینانه انجام ندهند. به محسن رضایی توصیه کردم اجازه بدهید که بچه‌های ما هم در کنارشان باشند. مثلاً اگر قرار است بچه‌های سپاه یا بسیج ۴۰ درصد سهم داشته باشند، ۵ تا ۱۰ درصد سهم را هم می‌توانند همکاران و مدیران سازمان صنایع ملی داشته باشند. وقتی این چهارچوب ذهنی را به او منتقل کردم، ایشان پذیرفتند. به نظر آمد که با روش متعادلی داریم با ایشان گفت‌وگو می‌کنیم.^{۵۳}

اذعان محسن رضایی به وجود اختلاف

محسن رضایی که در آن زمان فرمانده سپاه پاسداران بود، سال‌ها بعد در یک سخنرانی اختلاف‌نظر در سطوح کلان برای اداره‌ی کشور را تشریح کرد. رضایی که حالا دیگر دبیر مجمع تشخیص مصلحت نظام شده بود، در نشست تخصصی در دیدار با جمعی از دانشگاهیان استان تهران با تأکید بر اینکه «با تأسیس جمهوری اسلامی، نظام و الگوی اداره‌ی کشور تغییر یافت»، گفته بود:

از پیروزی انقلاب تاکنون، با یک چالش اندیشه‌ای در مدیریت کشور مواجه بوده‌ایم. در دهه‌ی اول انقلاب دو اندیشه در اداره‌ی کشور شکل گرفت: اندیشه‌ی حکم‌روایی مردمی (به‌عنوان یک اندیشه‌ی اصیل، بومی، تحول‌گرا و انقلابی، کم‌هزینه و پر دستاورد) که نماد آن آزادی خرمشهر بود و اندیشه‌ی حکم‌روایی محفلی (به‌عنوان یک اندیشه‌ی

کپی‌برداری شده، ناسازگار با بوم، غیر تحول‌گرا، پرهزینه و کم دستاورد) که با فرازوفرودهایی در چهار دهه همراه بود و مهم‌ترین نتیجه یا نماد اخیر آن، برجام است. این دو اندیشه به شکل‌گیری دو نوع نهاد منجر شد. حکم‌روایی مردمی، تحول‌گرا به تأسیس نهادهای مردمی برآمده از انقلاب پرداخت و حکم‌روایی محفلی، وارداتی به حفظ رویه‌ها و نظامات اداری با پاک‌سازی آن‌ها از نمادهای ظاهری رژیم سابق بسنده کرد. حضرت امام (ره)، هم‌زمان، از نهادهای جدید و نهادهای برجای‌مانده حمایت کرد و چتری بر سر هر دو نوع نهاد ایجاد نمود؛ امام (ره) از یک‌سو اولویت را به نهادهای انقلابی می‌دادند، از سوی دیگر از نهادهای برجای‌مانده‌ی قبلی می‌خواستند که خود را با رویکردهای مردمی و آرمان‌های انقلاب تطبیق دهند.

رضایی در نشستی صحبت می‌کرد که نامش را گذاشته بودند «جریان‌شناسی تفکر مدیریتی در خدمت تحقق بیانیه‌ی گام دوم انقلاب». در بخشی از نشست که به پرسش و پاسخ اختصاص داشت کسی از او پرسید: «مهم‌ترین چالش مدیریتی دهه‌ی ۱۳۶۰ که شایسته‌ی بررسی در گام دوم انقلاب هست چیست؟» پاسخ داد:

در سال ۱۳۶۰ شاهد دو اتفاق بودیم: از یک‌طرف، ناکارآمدی و انحراف در اندیشه‌ی حکمرانی محفلی و صاحبان آن، پایگاه مردمی آن‌ها را به شدت تضعیف کرد. از طرف دیگر، موفقیت‌های اندیشه‌ی حکم‌روایی مردمی، هرچند محدود، توانست اعتبار و اعتماد اجتماعی این طیف را افزایش دهد. اندیشه‌ی حکم‌روایی مردمی، با کم‌رنگ‌شدن اندیشه‌ی رقیب، توانست در نهادهای اداری برجای‌مانده از سیستم سابق هم تعمیم یابد و به این ترتیب، ظرفیت‌سازی بزرگی انجام داد که هم در جنگ و امنیت و هم در رسیدگی به مردم، دستاوردهای کم‌نظیری را به صحنه آورد و به نمایش گذاشت.^{۵۴}

رضایی که استاد دانشگاهی وابسته به سپاه پاسداران یعنی دانشگاه امام حسین نیز هست در این گفت‌وگو اختلالات به‌وجودآمده از سوی محافل غرب‌گرا را در سال‌های بعد از جنگ نیز یادآوری کرده بود:

پس از پایان جنگ و رحلت امام (ره)، برخی نهادهای مردمی-انقلابی یا در نهادهای رسمی ادغام شدند یا قالب رسمی به خود گرفتند، ولی در نحوه‌ی حکم‌روایی کشور

۵۴. «روایت محسن رضایی از نامه‌ی سال ۷۲ خود به رهبر انقلاب درباره‌ی هاشمی»، فارس‌نیوز، ۱۷ خرداد ۱۳۹۹.

اختلاف پیش آمد. جمعی از یاران امام (ره) معتقد بودند که اتکا به مردم و مدیریت انقلابی وضعیتی گذرا و موقتی بوده و حال باید شرایط را اصطلاحاً «عادی‌سازی» کرد. این عده به حکم‌روایی محفلی-وارداتی کشیده شدند، ولی رهبر انقلاب الگوی حکم‌روایی مردمی-تحول‌گرا را در پیش گرفتند. در اواخر دهه‌ی ۱۳۶۰ و اوایل دهه‌ی ۱۳۷۰ در حالی که انتظار می‌رفت اندیشه‌ی حکم‌روایی مردمی و نظام تحول‌گرا در همه‌ی نهادهای رسمی مبنای کار قرار گیرد چنین نشد و لذا برای بار دوم دوگانگی اندیشه‌ای در اداره‌ی کشور به وجود آمد که به مدت سی سال ادامه یافت. در اواخر دهه‌ی ۱۳۶۰ و اوایل دهه‌ی ۱۳۷۰ اندیشه‌ی حکم‌روایی محفلی با ادبیات جدید و متفاوت با اندیشه‌ی حکم‌روایی مردمی در دهه‌ی اول انقلاب در حوزه‌ی فرهنگ و اقتصاد آغاز به کار کرد. محور آن شعار «عادی‌سازی» روابط سیاسی، فرهنگی و بین‌المللی بود، درست به‌موازات اندیشه‌ی مدیریت مردمی و تحول‌گرا. این اندیشه‌ی حکم‌روایی، با شعار کار و کار و بازسازی در داخل و ورود سرمایه و تکنولوژی از خارج، اداره‌ی دولت و مجلس را بر عهده گرفت. ابتدا تلاش کردند حساب چهره‌های شاخص مدیریت مردمی-انقلابی را از اندیشه‌ی مدیریت مردمی و تحول‌گرا جدا کنند. قرار شده بود افراد شاخص مدیریت مردمی-انقلابی و خانواده‌های شهدا، محترم باشند، ولی اندیشه‌ی مدیریتی شهدا و تفکر تحول‌گرایی اصیل و بومی برخاسته از انقلاب، به موزه‌ی تاریخ سپرده شود. ترویج پوشش‌های نامناسب، تبلیغ مصرف‌گرایی و رواج رشوه‌خواری، اولین آثار اندیشه‌ای بود که اخراج مردم از صحنه‌ی مدیریت اجرایی کشور و فاصله‌گذاری با مردم در عرصه‌ی سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی را با شعار «عادی‌سازی» به جلو می‌برد. به‌گونه‌ای که مقام معظم رهبری چند بار نهب زدند و خطر تهاجم فرهنگی، شبیخون فرهنگی و قتل‌عام فرهنگی را یادآور شدند. در واقع، در دولت آقای هاشمی چالش بین دو اندیشه‌ی مدیریت مردمی و محفلی که از ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۸ فروکش کرده و ترمیم شده بود، مجدداً آشکار شد.

رضایی بعد به سخنرانی هاشمی رفسنجانی در نماز جمعه‌ی ۱۸ آبان ۱۳۶۸ اشاره کرد که تا حدی از نظر او نشان‌دهنده‌ی این رویکرد است. هاشمی در آنجا گفته بود:

اظهار فقر و بیچارگی کافی است. این رفتارهای درویش‌مسئولانه وجهه‌ی جمهوری اسلامی را نزد جهانیان تخریب کرده است. زمان آن رسیده که مسئولان ما به «مانور تجمل» روی آورند. از امروز به‌خاطر اسلام و انقلاب مسئولان وظیفه دارند مرتب و باوقار باشند. هرچند ما فقیر باشیم و اقتصادمان بسامان نباشد، برای آنکه در دیدگان سایر ملل مسلمان و غیرمسلمان ملتی مفلوک جلوه نکنیم لازم است تا جلوه‌هایی از تجمل در چهره‌ی کشور و مسئولان حاکمیتی رؤیت شود.

در سال ۱۳۷۲ که چشم‌انداز این رویکرد در حکم‌روایی، برای محسن رضایی مشخص شد، در نامه‌ای به رهبری نگرانی خود از این شرایط را بروز داد. در بخشی از این نامه آمده است:

جنابعالی مطلع هستید که این‌جانب چه میزان از آقای هاشمی دفاع کرده‌ام... من به‌روشنی می‌بینم که تکنوکرات‌ها که از اساس مخالف روحانیت و ایشان هستند، چگونه دارند با ده‌ها اقدام بی‌صد ریشه‌ی حاکمیت سیاسی روحانیت را در این کشور تضعیف می‌کنند و با بی‌وفایی کامل نسبت به آقای هاشمی و روحانیت نظام را به آن سوی که خودشان می‌خواهند می‌کشانند. برای آن‌ها ظاهراً مهم نیست که امثال آقای هاشمی شکست بخورند. برای آن‌ها این مهم است که وضع فعلی را یک قدم به‌سوی غرب‌زدگی ببرند و آن را به دست کسانی بسپارند که از دست روحانیت و سربازان وفادار آن که سپاه و بسیج باشد، زخم اساسی خورده و به جان همه‌ی ما تشنه‌اند. من به‌عنوان یک سرباز روحانیت دست جنابعالی را می‌بوسم که آقای هاشمی را از این خطر بزرگ نجات دهید. انقلاب اسلامی و امام راحل‌مان و حوزه‌ی بزرگ شیعه برای امثال آقای هاشمی بهای بزرگ پرداخته‌اند و زحمت طاقت‌فرسایی کشیده‌اند. خدا را شاهد می‌گیرم که من به آقای هاشمی علاقه‌مندم و آرزو می‌کنم که ایشان با سربلندی این سه سال باقی‌مانده‌ی ریاست‌جمهوری را طی کنند.

از محسن رضایی به‌عنوان کسی یاد می‌شود که به تقویت جایگاه اقتصادی نیروهای نظامی، به‌ویژه سپاه در ساختار اقتصادی-سیاسی جمهوری اسلامی، معتقد است. برای همین او دولت‌های سازندگی (هاشمی رفسنجانی) و اصلاحات (خاتمی) و دولت احمدی‌نژاد را که حتی در ابتدا مورد تأیید نیروهای نظامی بود، اندیشه‌ی حکم‌روایی محفلی، در دهه‌ی سوم و چهارم، در پوشش شعار عادی‌سازی یا انقلاب‌زدایی در فرهنگ، اقتصاد و سیاست می‌داند. «در برهه‌ای نیز از "توسعه‌ی اقتصادی" و در مقطعی "آزادی و توسعه‌ی سیاسی" صحبت به میان آمد. رمز هم‌خانگی این دو نماد این بود که در اندیشه‌ی حکم‌روایی محفلی-وارداتی، در دهه‌ی ۱۳۷۰، یک ائتلاف بین لیبرال‌ها و تکنوکرات‌ها به وجود آمده بود.»

از نظر رضایی اندیشه‌ی حکم‌روایی محفلی با محوریت شعار عادی‌سازی و در قالب «تش‌زدایی و مذاکره با آمریکا» در خارج و «فاصله‌گذاری با مردم» در داخل، ادامه یافت که مهم‌ترین دستاورد خارجی آن در روابط منطقه‌ای، عادی‌سازی مقطعی رابطه با عربستان در اواخر دهه‌ی ۱۳۷۰ و اوایل دهه‌ی

۱۳۸۰ و در سطح بین‌المللی توافق با آمریکا در برجام در دهه‌ی ۱۳۹۰ بود. او معتقد است:

این رویکرد در فضای داخلی به برخی واپس‌گرایی‌های نمادین در حوزه‌ی فرهنگ دست زدند. در بُعد سیاست داخلی کوشیدند دخالت و مشارکت مردم را در اداره‌ی کشور کاهش دهند و این را در انتخابات به‌عنوان یک مینا برای تعیین دولت و مجلس قرار دهند که تلاش‌هایشان با واکنش قاطع مقام معظم رهبری و تأکید ایشان بر مشارکت حداکثری و حفظ جمهوریت نظام ناتمام ماند.

محسن رضایی در همین نشست در پاسخ به این پرسش که آینده‌ی حکم‌روایی محفلی- وارداتی در کشور چگونه خواهد بود گفت:

امروزه اندیشه‌ی حکم‌روایی محفلی- وارداتی، پس از سه دهه تسلط نسبی، به دلیل ناکارآمدی و شکست در روابط بین‌المللی و نیز ناکارآمدی اقتصادی و شکست در گسترش رفاه و استقرار عدالت، اعتماد مردم و توجه افکار عمومی را تا حد زیادی از دست داده است. ازسوی دیگر، پشتوانه‌ی نظری و حمایت سیاسی که از خارج یعنی ازسوی نظام‌های لیبرال‌دموکراسی و نظم مدنی جوامع لیبرال‌دموکراسی دریافت می‌کرد، به‌علت شیوع ویروس کرونا و بحران‌های پس از آن، به‌شدت ضعیف خواهد شد.

رضایی که پس از کنارگذاشته‌شدن از فرماندهی سپاه در کسوت یک اقتصادخوانده وارد عرصه‌ی سیاست شد و همواره از اختلاف او با هاشمی رفسنجانی حرف‌وحديث‌هایی بر سر زبان است، پس از توصیف این وضعیت، می‌پرسد که بعد از کناررفتن اندیشه‌ی حکم‌روایی محفلی- وارداتی در اقتصاد و فرهنگ، چه اندیشه‌ای می‌تواند محور اداره‌ی کشور در این دو حوزه شود؟ ازیک‌سو، می‌دانیم که تکرار اندیشه‌ی حکم‌روایی محفلی با توجه به بن‌بست آن در برجام، بسیار زیان‌بار خواهد بود. خودش هم در مقام پاسخ، الگوی حکم‌روایی مطلوب برای ایران را تعمیم "اندیشه‌ی حکمرانی مردمی و نظام تحول‌گرا" در فرهنگ و اقتصاد دانست و تأکید کرد:

خوشبختانه موجی که در سال اول گام دوم انقلاب، با رستاخیز شهادت حاج قاسم سلیمانی آغاز شده و در انتخابات مجلس یازدهم ادامه یافته است، می‌تواند سرآغاز ظهور یک اندیشه و جریان مردمی و حرکت اصیل و تحول‌گرای بومی باشد. انکای هرچه بیشتر به توان داخلی و مدیریت مردمی تحول‌گرا و تحقق ایده‌ی اخراج آمریکا از

منطقه، چه از درون اقتصاد و فرهنگ کشورها و چه از بعد دخالت در سیاست داخلی کشورهای منطقه، شعار اصلی این تحول جدید است.^{۵۵}

به نظر می‌رسد شرایط به‌گونه‌ای بود که عزمی جدی برای حضور نظامیان در اقتصاد وجود داشت و مدیران سازمان صنایع ملی تنها با نوک کوه یخ آن مواجه شده بودند. جعفر مرعشی در توصیف این وضعیت می‌گوید:

حس کردم که اگر ما با آن‌ها متعادل برخورد نکنیم، آماده هستند که بروند و از راه‌های دیگر و حتی مجلس مسئله را طور دیگری قانون‌گذاری کنند. البته من همهی مطالبی را که در این نشست‌ها دنبال می‌کردم به آقای نعمت‌زاده گزارش می‌دادم. به ایشان پیشنهاد دادم که اگر ما خردمان مسئله را درست مدیریت نکنیم، عصبانی می‌شوند و کار و مسیر واگذاری و خصوصی‌سازی را متوقف می‌کنند و از طریق مسیرهای دیگر و مصوبه‌ی قانونی مجلس، تعدادی از واحدها به آن‌ها واگذار می‌شود، بدون اینکه این سازوکار متعادل باشد. من همیشه ایده‌ام این بود که اگر آن‌ها (نظامیان) بخواهند بیایند، باید زیر ۲۰ درصد در شرکت‌ها سهام داشته باشند و مدیریت پرتفوی سهام بکنند و وارد جرگه‌ی بنگاهداری نشوند. بعد از من، وقتی این آقایان احساس کردند که نفر بعد از ما – آقای دکتر بانکی که در سال ۱۳۷۲ مدیرعامل شد – به این روش باور ندارد و نمی‌خواهد با بچه‌های سپاه همکاری کند، از طریق راه‌های دیگری وارد کارزار خصوصی‌سازی شدند. خیلی سریع و تند هم وارد کار شدند و از روش‌های مختلف و با حمایت‌هایی که داشتند بخشی از اقتصاد را در اختیار گرفتند. تحلیل خود من این است که آقای هاشمی، بنا به دلایلی که همهی آن‌ها هم لزوماً توضیح داده نشده است، حس کرد که در شرایط و دوران جنگ قابلیت به‌شکل فیزیکی در نیروهای نظامی ایجاد شده است. نیروها و تجهیزات هست، بولدوزر و لودر و... فکر می‌کرد که شاید در شرایط پس از جنگ بتواند این ظرفیت را به این طرف بیاورد. البته در بررسی‌هایی که کردم متوجه شدم در کشوری مثل آمریکا هم از ظرفیت نیروهای مسلح در دوران صلح برای سازندگی‌های عمرانی مثل راه‌سازی و... استفاده می‌کنند، اما این‌طور نیست که آن‌ها بیایند و سهم ویژه‌ای در اقتصاد بگیرند. در قالب قرارداد پروژه‌های عمرانی تعریف می‌شود و پیمانکارش بخشی از یگان‌های مهندسی نظامی می‌شود، نه اینکه شرکت‌داری و بنگاهداری انجام دهد. تصور خودم این بود که اگر ما در مقام نفی قرار بگیریم، آن‌وقت سپاه به‌دلیل پیوستگی که با نظام دارد، می‌تواند مطالباتش را قوی‌تر مطرح کند و از راه‌های نامناسبی هم پیش ببرد. به‌علاوه پشتوانه برای دستیابی به مطالباتش از طریق مجلس و دیگر نهادهای حاکمیتی هم دارد. فکر می‌کردیم

۵۵. تمام سخنان محسن رضایی در این بخش از گزارش سایت دیده‌بان از دیدار محسن رضایی با دانشگاهیان برداشته شده است.

که باید در این باره شیوه‌ی متعادلی را دنبال کنیم. بالاخره آن‌ها مُصر بودند که وارد شوند و نمی‌شد جلوییشان را گرفت. باید سازوکار مناسبی برای آن تهیه می‌شد. شاید گفت‌وگوهایی که بین من و همکاران شورای سازمان صنایع ملی و آقای نعمت‌زاده به‌عنوان وزیر صورت می‌گرفت و من هم در جلساتی که با آقای محسن رضایی داشتم سعی می‌کردم که موضع آن‌ها را تعدیل کنم و تعادلی داشته باشیم، اگر ادامه پیدا می‌کرد به توافقی برای نحوه‌ی حضور سپاه در اقتصاد می‌رسیدیم که برای اقتصاد ملی هم مؤثرتر می‌بود. در حال تهیه و آماده‌سازی آیین‌نامه‌هایی بودیم که پس از آن مصوبه‌ی هیئت‌وزیران را هم داشته باشد. می‌خواستیم چهارچوب‌هایش را شفاف تدوین کنیم. اما من در دی‌ماه سال ۱۳۷۲ جابه‌جا شدم و نفر بعد از من چون به این موضوع باور نداشت - حداقل من ندیدم این ادبیات را دنبال کند - این فرایند مسیر دیگری را طی کرد. آن‌ها هم حس کردند که این راه از طرف دولت بسته شده و در نتیجه از طریق مبادی دیگر که در اختیار داشتند وارد شدند. تلاشمان این بود که چهارچوبی برای حضور سهام‌دارانه‌ی بچه‌های بسیج و سپاه در شکل بنگاهداری فراهم کنیم، اما نه با نقش محوری آن‌ها در اداره‌ی بنگاه.^{۵۶}

با تأخیر زمانی و به‌موازات گفت‌وگوهای فرماندهان سپاه با سازمان صنایع ملی، گروه دیگری از نیروهای سپاه با مدیریت مسعود حجاریان مذاکراتی را با سازمان گسترش و نوسازی صنایع ایران که از نهادهای زیرمجموعه‌ی وزارت صنایع سنگین آن زمان بود، آغاز کردند. هدف این گروه (اتحادیه‌ی رزمندگان اسلام) نیز در اختیارگرفتن تعدادی از واحدهای در حال واگذاری بود. نخستین شرکتی که در این مرحله واگذار شد و از قضا سپاهیان و افراد نزدیک به سپاه آن را خریداری کردند، شرکت ایران‌وانت بود. اصولاً شاخه‌ی مربوط به صنایع خودرو و صنایع نورد مرحله‌ی گرم، به‌رغم اینکه در ابتدا به‌خاطر قانون حفاظت از صنایع در دست سازمان صنایع ملی بود، ولی چون تفکیکی در وزارتخانه‌ها صورت گرفت و وزارت صنایع سبک و وزارت صنایع سنگین شکل گرفت، آن‌ها به زیرمجموعه‌ی صنایع سنگین منتقل شد. چون نورد گرم به صنایع سنگین رفته بود و صنایع سنگین بازویی به نام سازمان گسترش داشت، این واحدها هم با مصوبه‌ی دولت از سازمان صنایع ملی منفک و در اختیار سازمان گسترش قرار گرفت. ایران‌وانت هم از واحدهایی بود که در اختیار سازمان گسترش قرار گرفته بود و آن‌ها این واحد را به سپاه واگذار کردند.

هرکدام از این دو گروه مذاکره‌کننده در سازمان صنایع ملی و سازمان گسترش و نوسازی صنایع ایران از وجود یکدیگر خبر نداشتند، دست‌کم این‌طور عنوان شده است.

صحت‌ها را مشترکاً با سازمان گسترش دنبال نمی‌کردیم. به این نتیجه رسیدیم که اگر بتوانیم یک مدل درست تنظیم کنیم، سازمان گسترش نیز آن مدل را کپی می‌کند. برای ایجاد این مدل خیلی اصرار داشتیم و تمام تلاش این بود که آن را تهیه کنیم. به‌خصوص که خود بچه‌های سپاه هم پایه‌کار بودند و در جلسات حضور فعال داشتند و حتی به نظر می‌رسید برای رسیدن به نقطه‌ی مطلوب عجله دارند. دیدی که در سپاه نسبت به سازمان صنایع ملی وجود داشت در مقایسه با سازمان گسترش یک دید مثبت همراه با تأیید بود. ما در سازمان صنایع ملی به‌عنوان یک نهاد بعد از انقلاب شناخته می‌شدیم. درحالی‌که سازمان گسترش از قبل از انقلاب حضور داشت؛ یک سازمان دولتی بود و فکر و نگاه دولتی روی وجودشان حاکم بود. بدنه‌ی ما و مدیران ما کسانی بودند که در طول هشت سال جنگ هم گاه‌وبیگاه در قالب بسیج به جبهه رفت‌وآمد می‌کردند و از این بابت تفاوت‌هایی در فرهنگ بدنه‌ی سازمان صنایع ملی با سازمان گسترش وجود داشت. ما را نسل انقلاب تلقی می‌کردند. درواقع، گفت‌وگو با ما راحت‌تر بود تا اینکه بخواهند با سازمان گسترش گفت‌وگو کنند. در مقطعی آقای محسن رضایی حس می‌کرد اگر با من به‌عنوان مدیرعامل سازمان صنایع ملی در آن چهارچوب، طرف باشد بهتر و متعادل‌تر به توافق می‌رسد و زمان رسیدن به تفاهم نیز کمتر است. علاوه بر این، هر دو طرف بر این باور بودیم که اگر ما در اینجا به توافق و چهارچوبی برای کار برسیم، می‌توان این چهارچوب را به سازمان گسترش نیز تسری داد.

در گفت‌وگوهایی که ردوبدل شد استدلال نیروهای نظامی برای دراختیارگرفتن شرکت‌ها و بنگاه‌های اقتصادی در ظاهر این بود که «به‌هرحال یک نسلی هست، مثل بسیج و بچه‌های سپاه که پس از سال‌ها جنگ، الان و در دوران صلح، باید به حوزه‌ی اقتصاد وارد شوند». به همین دلیل هم بود که شاخه‌ای از اقتصاد که مربوط به سازندگی و کارهای عمرانی بود، با ابتکار دولت باز شد و آن‌ها به‌راحتی در آن مسیر حرکت می‌کردند. اما پس از این به‌دنبال بازکردن جبهه‌ی دیگری نیز در حوزه‌ی اقتصاد بودند. عملاً نیز به پروژه‌هایی ورود پیدا کرده بودند، مثل سد کرخه. اما «تصورشان این بود که اگر بنگاه‌داری هم رخ بدهد، می‌توانند در زمان صلح از ظرفیت‌ها و منابع انسانی‌ای که دارند استفاده‌ی بهتری کنند». البته آن‌ها دنبال این

نبودند که همه‌ی شرکت‌ها و بنگاه‌های سازمان را «یک‌کاسه به دست بگیرند. تعدادی از این واحدها را می‌خواستند». مذاکره‌کنندگان سازمان صنایع ملی در ابتدا سعی کردند که آن‌ها را از ورود به عرصه‌ی بنگاهداری منع کنند و همان صحبت‌هایی که با نمایندگان وزارت اطلاعات داشتند برای این‌ها نیز بیان کردند. «اما قصد برآمدن بود و نمی‌شد جلوشان ایستاد. ماجرا هم به این ترتیب شد که می‌گفتند بخشی از ظرفیت فنی و مهندسی و توان لجستیکی و ساخت‌وساز کشور در اختیار ما است و اکنون در زمان صلح ناچاریم استفاده‌ی مؤثری از آن بکنیم. اگر از این‌ها در این فعالیت‌ها استفاده نکنیم، تحمیلی به بودجه‌ی کشور است.»

جعفر مرعشی به یاد می‌آورد که مسعود حجاریان از بچه‌های سپاه بود:

او آن‌ها را در چند گروه مختلف سازمان‌دهی و متشکل کرد تا بتوانند با برنامهریزی وارد فعالیت‌های اقتصادی-بنگاه‌داری و شرکت‌داری شوند. او از منظر آن طرف وارد قضیه شده بود و ما هم از منظر این طرف. چون می‌دیدیم چنین مطالبه‌ای دارند، تمام تلاش من این بود که این مطالبه را متعادل کنم و اگر این حرکت نفعی می‌شد، آن وقت نمی‌توانستیم بقیه‌ی کار را انجام بدهیم. تا زمانی که من در سازمان صنایع ملی بودم، ۶۴ شرکت را واگذار کردیم. بعد از من آقای بانکی آمد. ایشان آهنگ را تندتر کردند. ولی درباره‌ی برخی واگذاری‌هایی که ایشان انجام داد پیامی از سوی حاکمیت دریافت شد که در سازمان صنایع ملی مسائلی پیش آمده و باید جلو آن روند را گرفت. بعضی شرکت‌ها را به مدیرانشان فروختند یا حتی به بعضی افراد حکم می‌دادند، به آنجا می‌رفتند و مدیرعامل یا رئیس هیئت‌مدیره می‌شدند. بعد از سه‌چهار ماه می‌گفتند خودتان تقاضا کنید که این واحد را خریداری کنید.

در آن زمان هنوز بورس فعالیت لازم را نداشت و تازه در حال آغاز فعالیت دوباره‌ی خود بود. عمده‌ی روش‌های فروش مذاکره و مزایده بود. میزان محدودی از این واگذاری‌ها نیز از طریق بانک ملی و خریداری سهام توسط مردم اعمال می‌شد. اتفاق نظر اولیه در دولت و حاکمیت در این باره دیگر وجود نداشت. «عده‌ای به فکر درآمد حاصل از فروش آن‌ها در بودجه‌ی کشور بودند و برخی هم اصلاً نمی‌پذیرفتند که برای احیا و سرمایه‌گذاری بر روی واحدهایی که از نظر تکنولوژی و تجهیزات به شدت عقب‌افتاده بودند، نیاز به سرمایه‌گذاری است و باید سرمایه‌گذاری را تشویق کرد.»^{۵۷}

یکی از پرسروصداترین واحدهای واگذار شده در سازمان صنایع ملی، شرکت لاستیک‌سازی دنا است. در ماه‌های آخر حضور جعفر مرعشی در سازمان صنایع ملی یکی از مشاوران نعمت‌زاده به نام مادرشاهی واسطه شد تا برای حوزه‌ی مجتمع آموزش قضایی فاطمیه در قم، که دانشجویانش زنان هستند، منبع مناسبی برای تأمین بودجه و تأمین مالی فعالیت‌هایشان ایجاد کنند. «دنبال منبع مناسبی بودند که به بودجه‌ی دولت تحمیل نشود و شرکتی داشته باشند تا از محل سودش آنجا را اداره کنند.» نخستین درخواستی که این واسطه داشت این بود که «بهترین واحدی را که در اختیار دارید به ما معرفی کنید.» مسئولان سازمان صنایع ملی هم واحد لاستیک‌سازی دنا را که یک واحد فعال و خوب و سودآور است، پیشنهاد دادند. ولی توصیه کردند که «به‌عنوان یک بنگاه باید خوب اداره شود که بتوان از آن منفعت برد.»

با این‌همه، دست‌اندرکاران سازمان صنایع ملی به این نتیجه رسیدند که روند کلی ماجرا قابل دفاع نیست. به دلیل شک و شبهه‌ای که درباره‌ی آن وجود داشت جعفر مرعشی و همکارانش هیچ عملیاتی انجام ندادند و گفتند باید براساس مصوبه‌ی هیئت‌وزیران باشد. اگر هم بخواهد بشود، نمی‌توانیم، چون براساس سازوکارها یا باید واگذاری سهم انجام دهیم یا در بورس باشد. تا زمانی که خود مرعشی بر سر کار بود، کاری در این خصوص انجام ندادند: «بعد آن‌ها با استفاده از پیگیری‌های آقای محمد یزدی، رئیس قوه‌ی قضائیه، کار خود را پیش بردند. در آن دانشگاه ایشان رئیس هیئت‌امنا بود. آن‌ها از طریق دولت این قضیه را دنبال کردند. نعمت‌زاده هم به‌خاطر تأکید دولت با آن‌ها همکاری کرد.»^{۵۸}

شرکت روغن نباتی شیراز هم که بهانه‌ی خوبی برای ورود نهادهای اطلاعاتی و نظامی برای ورود به بنگاه‌داری بود سرنوشت خوبی در پیش رو نداشت. شرکت روغن نباتی شیراز در سال ۱۳۳۳ با عنوان کارخانه‌ی پنبه‌پاک‌کنی در حومه‌ی شهر شیراز احداث شده بود. پس از آن، با افزایش گرایش و رغبت عموم مردم به جایگزینی روغن‌های نباتی با روغن‌های حیوانی، فرایند تصفیه‌ی این کارخانه با

ظرفیت ۶۰ تن در روز راه‌اندازی و به تدریج به ظرفیت ۴۰۰ تن در روز که شامل تصفیه و بسته‌بندی انواع روغن‌های نباتی مایع، جامد مصرف خانوار، مارگارین و روغن‌های ویژه‌ی صنف و صنعت می‌شد افزایش یافت. این مجموعه در زمینی به مساحت ۹۳/۷۵۰ مترمربع در شهر شیراز واقع شده است. مساحت زیربنا شامل انبارها، سوله‌های تولید و ساختمان اداری در حدود ۴۶/۰۰۰ مترمربع است. همچنین این شرکت دارای ۴۰۰۰ مترمربع فضای سبز هست. مؤسس و مالک اصلی این شرکت حشمت‌الله کرمانشاه‌چی بود که با وقوع انقلاب ۱۳۵۷ کشور را ترک کرد و بعد از آن، سازمان صنایع ملی این مجموعه‌ی بزرگ تولیدی را در اختیار گرفت. شرکت تا سال ۱۳۷۲ دولتی بود، اما بعد از آن و در راستای اجرای سیاست‌های اصل ۴۴، به بخش خصوصی واگذار شد. در همین باره در تارنمای سازمان خصوصی‌سازی کشور آمده:^{۵۹}

هیئت‌وزیران در جلسات مورخ ۱۳۷۰/۲/۴ و ۱۳۷۰/۲/۱۵ با توجه به اصل ۱۳۴ و ۱۳۸ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، در جهت تحقق اهداف و سیاست‌های قانون برنامه‌ی اول توسعه‌ی اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران مصوبه‌ی ۱۳۶۸ و در اجرای بندهای ۳۷-۴ و ۱-۸ الی ۳-۸ جزء خط‌مشی‌های قسمت یکم قانون مزبور و به منظور ارتقای کارایی فعالیت‌ها و کاهش حجم تصدی دولت در فعالیت‌های اقتصادی و خدماتی غیرضروری و نیز ایجاد تعادل اقتصادی و استفاده‌ی بهینه از امکانات کشور، سیاست واگذاری سهام متعلق به دولت و سازمان‌ها و شرکت‌های دولتی را به شرح ذیل تصویب نمود:

الف- شامل واگذاری سهام متعلق به دولت و سازمان‌ها و شرکت‌های دولتی در شرکت‌های مندرج در فهرست شماره‌ی «یک» پیوست خواهد بود. بدین‌منظور نمایندگان دولت در مجامع عمومی شرکت‌های مزبور اقدامات لازم را برای انجام تشریفات مربوط به واگذاری سهام به عمل می‌آورند.

«شرکت سهامی روغن‌نباتی نرگس شیراز» شرکت صدوچهارم در فهرست شماره‌ی «یک» بود. به‌گفته‌ی کارگران در روزهای اوج فعالیت این شرکت تا حدود ۱۲۰۰ نفر در آن فعالیت داشتند، اما اکنون تعداد آن‌ها به حدود ۱۸۰ نفر

۵۹. «مجموعه‌ی قوانین و مقررات واگذاری سهام شرکت‌های دولتی و متعلق به دولت قبل از برنامه‌ی سوم توسعه»، سازمان خصوصی‌سازی.

۹۶ چگونه می‌توان یک کشور را دزدید؟

می‌رسد. بنا بر ادعای آنها، بیشتر از نیمی از سهام شرکت متعلق به دکتر سید مهدی میرسلیمی (رئیس هیئت‌مدیره‌ی هلدینگ فریکو) است. بقیه‌ی سهام شرکت در اختیار مؤسسه‌ی صندوق ذخیره‌ی فرهنگیان و کمتر از ۱۰ درصد آن نیز به کارگران بازنشسته‌ی شرکت تعلق دارد.

حوزهی علمیه و خرید لاستیک‌سازی دنا

محمدتقی بانکی بعد از جعفر مرعشی مدیرعامل سازمان صنایع ملی شد. در واقع، در اوج اختلاف‌های دولت و حاکمیت به آن سمت برگزیده شد. او روایت دیگری از این اختلاف‌نظرها و سربرآوردن گروه‌های صاحب‌نفوذ جدید در ساختار اقتصاد سیاسی ایران دارد:

روش مدیریت دولتی اتلاف منابع و هدر دادن امکانات و نیروهای انسانی و مانع نوآوری و رشد است. من با این شیوهی اداره‌ی شرکت‌ها و بنگاه‌ها مخالف بودم و حتماً باید از سیطره‌ی دولت و حاکمیت خارج می‌شدند. نمی‌شد امیدوار بود که این‌ها به نتیجه برسند و بتوانند کالاهای خوب و قابل‌رقابت تولید کنند. مثلاً کفش ملی ماده‌ای پلاستیکی و پتروشیمی به کار می‌برد که در همان زمان دیگر کارایی و مقبولیت و در نتیجه کیفیت خود را نداشت، چون تکنولوژی روز را بعد از ده سال دیگر در اختیار نداشت و نمی‌توانست کارایی داشته باشد. در همان زمان شرکت دیگر و جدیدی به نام گام به وجود آمده بود و تکنولوژی‌ای به کار گرفته بود که مواد پتروشیمی بازیافت‌شدنی مصرف می‌کرد. این بازیافت‌شدن به صورتی بود که وقتی رویه را روی کفش می‌گذاشتند و دورش را می‌بریدند، می‌شد آن مواد را دوباره مصرف کرد. درحالی‌که در کفش ملی این‌طور نبود. نباید می‌گذاشتیم شرکت کفش ملی به اینجا برسد. نباید می‌گذاشتیم مینو این‌طوری شود. شرکت مینو شکلاتی تولید می‌کرد که در زمان خودش بهترین تکنولوژی و کارایی را داشت. البته ما در زمان جنگ بودیم و مدیران دولتی هرچه بودند باید خیلی مراقبت می‌کردند که سازمان بازرسی کل کشور و دیوان محاسبات و یا نمایندگان مجلس

کاری به کارشان نداشته باشند. درحالی‌که وقتی شرکت مینو توسط مدیر بخش خصوصی اداره می‌شد، یک جیبش خرج و جیب دیگرش دخل بود؛ اگر جنس می‌خرید و تخفیف می‌گرفت، آن را در جیبش می‌گذاشت و جنس ارزان تولید می‌شد و در نتیجه ارزان‌تر به دست ملت می‌رسید؛ اما اگر مدیر دولتی به آنجا می‌رفت و تخفیفی می‌گرفت یا چانه می‌زد یا مثلاً فروشنده به او چیزی می‌داد، رشوه محسوب می‌شد، چون غیرعادی بود. این‌ها مسائلی بودند که من از وقتی در صنایع ملی بودم با آن‌ها آشنا شدم. من در ظرف نه ماه ۶۹ شرکت فروختم، به این دلیل که اصلاً اعتقاد داشتم این‌ها نباید دولتی اداره شوند. دولت که نباید بیسکویت و کفش تولید کند. این‌ها چه ربطی به دولت و دستگاه دولتی و مدیریت دولتی دارد؟ تولید این‌ها کار مردم است. با فروش هر شرکتی، ثروت عظیمی به دست افراد خریدار می‌رسید. تنها زمین آن واحدها به‌حدی ارزش داشت که خیلی‌ها را به این نوع واگذاری و اینکه به چه افرادی داده می‌شود، حساس کرده بود. تجهیزات و امکانات و ماشین‌آلات بنگاه‌ها و شرکت‌ها هم بود. هرچند دیگر از رده خارج شده بودند، آن‌ها هم ارزش زیادی داشتند. اگر کارشناسی را به قیمت روز و خیلی دقیق محاسبه کرده بودیم، فردای روزی که کارخانه در بورس یا به‌صورت مذاکره و مزایده واگذار می‌شد، قیمتش افزایش می‌یافت، چون کشور در تورم بود و در نتیجه ثروت فزاینده‌ای به آن شخص داده می‌شد. البته بعداً فهمیدم کارشناس‌های دادگستری در بعضی شرکت‌ها بررسی و انبارگردانی خوبی نکرده بودند. همین‌ها بود که آقایان را حساس کرد.^{۶۰}

«اقتصاددان‌ها می‌گویند در کشورهایی با تورم بالا هرکس که ثروت ثابتی دارد همیشه پول‌دار است و پول هم همیشه بی‌ارزش‌تر می‌شود.» بانکی با نقل‌قولی که از اقتصاددان‌ها می‌کند، فضای بعد از واگذاری‌ها را توصیف می‌کند که منجر شد کسانی که برنده نشده بودند جوسازی کنند. مثلاً بگویند خلاف کردند، درحالی‌که خلافی هم نشده بود. به قول یکی از دوستان محمدتقی بانکی، ملاک اینکه مطمئن شوی کسی خلاف کرده یا خیر، این است که وقتی به او می‌گویی خلاف کرده‌ای، گوشش قرمز می‌شود.

بانکی با لحنی توأم با تأکید و ناراحتی و عصبانیت می‌گوید:

من همین‌جا رسماً اعلام می‌کنم که ۱ کارخانه از ۶۹ کارخانه‌ای که واگذار کردیم، ذره‌ای خطای قانونی ندارد. بیایند کالبدشکافی کنند و ببینند. این برخوردهایی که با من شد ریشه‌ی سیاسی داشت. می‌خواستند علیه من کاری انجام بدهند، از من درخواست‌های

۶۰. گفت‌وگوی شفاهی با محمدتقی بانکی، ۱۳۹۸.

سیاسی داشتند. ما بعضی از این شرکت‌ها را به همان مدیرانی که به صورت دولتی آن‌ها را اداره می‌کردند فروختیم، با قیمت واقعی و حسابداری شده و قابل دفاع. دلیل هم داشت که آن‌ها را به مدیران دولتی دادیم؛ این مدیران آن‌ها را خوب می‌شناختند و اگر چه دولتی بودند، دیگر به کار هم وارد شده بودند و با این واگذاری آن‌ها به شدت درگیر کار می‌شدند و درآمدشان بالا می‌رفت و مالیات دولت هم به تبع آن افزایش می‌یافت. به نظرم حماقتی در جامعه‌ی بی‌سواد ما وجود داشت که نمی‌فهمیدند مدیر دولتی کارخانه، اسپر مدیر جدید بخش خصوصی می‌شود، مدیر دولتی که تا دیروز با ماشین به کارخانه می‌آمد و حقوقش را می‌گرفت و اگر حقوق کارمندان را هم نمی‌داد، حمایت می‌شد، از فردای واگذاری، نوکر بخش خصوصی می‌شود. آن موقع، آن مدیر آقای کارخانه بود و از امروز، نوکر کارخانه می‌شود. این مسئله را من می‌فهمیدم که اگر پولی هم به دست آورده، به‌خاطر نوکری و خدمش یا افزایش تولید بوده است. متأسفانه این درک و فهم در مملکت ما وجود نداشت و متهم شدیم که این‌ها را به مدیران سازمان صنایع می‌دهیم و نمی‌خواهیم بقیه را در این روند شریک کنیم.^{۶۱}

اختلاف دیدگاه هر روز زیادتر شد و با توجه به اینکه در آن زمان سازمان صنایع ملی ایران نقش سازمان خصوصی‌سازی را ایفا می‌کرد، خیلی‌ها به دنبال دردست‌گرفتن واحدهای زیرمجموعه‌ی آن بودند، از جمله نظامیان، گروه‌های ذی‌نفوذ و مدیران ارشد دولتی. به نظر می‌رسید هرکدام می‌خواستند تا آنجایی که می‌توانند بخش بزرگ‌تری از این مجموعه را برای خود تصاحب کنند. دوران ساختن طبقه‌ی اجتماعی و گروه‌های حامی بود و هرکسی سهم بیشتری از این سفره می‌خواست.

خیلی‌ها دوست داشتند این شرکت‌ها را بگیرند. من به هیچ‌کس اهمیت نمی‌دادم. می‌گفتم باید این‌ها را بفروشیم. کسی که می‌آید و کارخانه را می‌خرد، مورد حمایت من است، چون می‌تواند نوکر کارخانه شود. من خریداران کارخانه را به‌عنوان اسپر کارخانه می‌دیدم و در نتیجه به همه‌شان کمک کردم. به هرکسی که نمی‌توانست قسمتش را بدهد، مهلت می‌دادم؛ این حق را داشتیم. من دنبال این نبودم که ببینم سود می‌دهد یا خیر، چون قطعاً سود می‌دهد، دنبال این نبودم که ببینم چقدر برده، چون خیلی برده بود. اصلاً در جامعه‌ی تورمی، هرکسی که برده، برده است. خوبی کار ما این بود که از الان دیگر نوکری می‌کند، نه آقای؛ درحالی‌که قبلاً که مدیر دولتی بوده، آقای می‌کرد. آقای کارخانه بود و حقوقش را آخر برج می‌گرفت و سفر خارجی‌اش را می‌رفت. من با این مسائل آشنا

بودم. آن‌هایی که ناراحت بودند و مشتری و خریدار بودند دنبال کار و سودآوری نبودند، می‌خواستند آن‌ها را تملک کنند. من هم مخالف بودم و با روش آن‌ها پیش نرفتم. طبیعی است که آقایان ناراحت شدند و برایم مشکل درست کردند. فرق من با آقای جعفر مرعشی این بود که در مجمع این شرکت‌ها نشسته و همه‌ی شرکت‌ها را دیده بودم و می‌دانستم که چه کار می‌کنند. مثلاً دیده بودم که کارخانه‌ی لاستیک‌سازی دنا، چون در مملکت کمبود لاستیک وجود داشت، سود هنگفتی می‌برد و مردم برای لاستیک‌هایشان صف می‌کشیدند. این‌ها را می‌دیدم که خوب بود. ولی به شرطی که در سمت بخش خصوصی بایستد و این تولید را به‌جای یکی، به سه تا افزایش بدهد، از بانک وام بگیرد و زودتر شریک خارجی پیدا کند. حرف من این بود که این کارخانه‌ها به درد نمی‌خورند و ارزشی ندارند. تا وقتی در اختیار دولت و شبه‌دولت باشد به درد نمی‌خورند. دلیل نداشت که بنگاه در اختیار دولت را به بخش دیگری از دولت و حاکمیت بدهیم. اگر قرار است واگذار شود، باید به بخش خصوصی بدهیم، وگرنه خودمان که بهتر از آن‌ها که مشتاق دراختیارگرفتنشان بودند، آن‌ها را اداره می‌کردیم. هم تجربه‌اش را داشتیم و هم تخصص. همه‌ی این‌ها در قاموس من تحصیل‌کرده‌ی کارخانه‌شناس دنیادیده پوچ و بی‌معنا بودند. این قیمت‌ها هم قیمت‌های بیخودی بودند. به ما اتهام زدند که باید به قیمت دلار آزاد آن روز آن‌ها را می‌دادیم. البته بعد از اینکه نصیب خودشان نشد از این حرف‌ها می‌زدند. مثلاً کارخانه‌ی کفش ملی چه چیزی داشت؟ همه‌ی تکنولوژی‌اش قدیمی بود؛ بنابراین، باید این‌ها را زودتر واگذار می‌کردیم تا کسی که مالک و مدیرش می‌شود، تکنولوژی جدید بیاورد، نوسازی انجام دهد و جنس خوب تولید کند و به دست مردم برساند. من اصلاً اهمیت نمی‌دادم که این‌ها چه می‌گویند. کار خودم را کردم و راضی هم هستم که کمترین خیانتی به این کشور نکردم. چون به کیفیت این کارخانه‌ها آگاه بودم و می‌دانستم تمام سودی که به دست می‌آوردند از تورم مملکت بود، نه از کیفیت کالاها و تولیداتشان. زمانی شکلات مینو را صادر می‌کردیم؛ اما بعدش چه اتفاقی افتاد؟ شکلات‌های دیگر و تکنولوژی‌هایی جدید آمد. ما هیچ کار نکردیم. چه در زمانی که در مجمع شرکت‌ها بودم و چه زمانی که مدیر بودم این‌ها را می‌دیدم و روزبه‌روز راسختر می‌شدم که کارمان درست است و باید زودتر از شر آن‌ها خلاص شد.^{۶۲}

با روی کارآمدن محمدتقی بانکی در سازمان صنایع ملی، او دیگر مذاکره با نظامیان را ادامه نداد. البته هیچ گزارش مکتوبی در این باره در سازمان صنایع ملی تهیه نشده و تمام مذاکرات به‌صورت شفاهی بود و تنها خلاصه‌ای از فرایند به

وزیر صنایع سبک، نعمت‌زاده، داده می‌شد. بانکی می‌گوید: «من از نظر اصولی دنبال این بودم که ببینم چه کسی می‌خواهد کارخانه‌ای را بخرد، منتش را بکشم و کمکش کنم تا این کار را بکند. آن‌ها هم وظیفه‌شان این است که امنیت را به وجود بیاورند. من اصلاً ضرورتی نمی‌دیدم که با کسی صحبت کنم، به جز آن کسی که می‌خواهد کارخانه را بخرد.»^{۶۳}

او نحوه‌ی واگذاری لاستیک دنا را که با تغییر مدیریت سازمان صنایع ملی به حال خود رها شده بود این چنین ذکر می‌کند:

آقای نعمت‌زاده طبق مصوبه‌ی دولت اجازه‌ی مذاکره با نمایندگان خریدار را داد. من با این کار مخالف بودم و خریدار بهتری را سراغ داشتم، اما آقایان از هیئت‌دولت مجوز گرفتند که وزیر وقت صنایع، نعمت‌زاده، با آن‌ها بنشیند و برای واگذاری به آن‌ها مذاکره کند؛ درحالی‌که باید با من می‌نشستند و من هم مخالف این روش بودم. من را دور زدند. البته نعمت‌زاده مدیر بالادست من بود و من معاونش و مدیر سازمان صنایع ملی بودم. ولی کوتاه آمد. این گروه خریدار مشاوره را معرفی کرده بود که من به او اعتماد نداشتم، چون به نظرم آدم صادقی نمی‌آمد. این فرد چون با آن مجتمع آموزشی رابطه داشت، گشته بود و بهترین شرکت صنایع ملی را که لاستیک‌سازی دنا بود انتخاب کرده بود و به آن‌ها گفته بود هرطور شده این واحد را از سازمان صنایع ملی بخرید. البته کارشناس دادگستری هم قیمت‌گذاری کرده بود و ما هم یک اسپیلون کمتر از قیمت کارشناسی واگذار نکردیم. اجازه‌ی این کار را نداشتم، ولی به‌صورت مذاکره‌ای آن را به آن‌ها واگذار کردیم. آن موقع اتحادیه‌ی کامیون‌داران اعتراض کرد که ما می‌خواستیم بخریم. قیمت ۱۲ میلیارد تومان تعیین شده بود و آن‌ها اعلام کرده بودند که حاضریم آنجا را در مزایده، ۱۶ میلیارد تومان بخریم. علی‌القاعده باید به اتحادیه‌ی کامیون‌داران می‌دادیم. ولی وزیر این اختیار را داشت که مزایده‌ای برای فروش لاستیک دنا برگزار نکند و به‌صورت مذاکره کار را پیش ببرد. بنده مخالف بودم، ولی این کار وزیر بود و از اختیار خودش استفاده کرد. آنجا برایشان طلا بود. برای اتحادیه‌ی کامیون‌داران هم خوب بود و هم به‌صرفه و در راستای کار و تخصصشان بود. ضمن اینکه ما چون اشتیاق اتحادیه‌ی کامیون‌داران را دیده بودیم، قصد داشتیم فضایی ایجاد کنیم و قیمت را تا ۲۰ میلیارد تومان هم بالا ببریم، اما نشد. به همان ۱۲ میلیارد تومان به دانشگاه فاطمیه دادند. البته ما پول خودمان را از آن‌ها گرفتیم و اینکه آن پول را از کجا آورده بودند به ما ارتباطی نداشت. این مسئله

که کسی اختیاری دارد و از اختیارش استفاده می‌کند کاملاً قانونی است. خریدار از روابطش استفاده کرده بود و از بالاسر وزیر صنایع و از طریق هیئت‌دولت وارد شد و کار خود را پیش برد. من برای تمام کارخانه‌هایی که فروختم، جوسازی کردم. در روزنامه‌ی همشهری آگهی رنگی چاپ کردم. به همین صورت هم می‌توانستم دنا را بفروشم. منتها وقتی که وزیر اختیاری دارد و می‌خواهد از آن استفاده کند، من که کسی نیستم. تنها اثری که در مسئله‌ی دنا داشتم این بود که ۵ درصد را برای کارگران در نظر گرفتم تا اعتراض نکنند. منتها مدیریت ضعیفی داشتند و دنا را نابود کردند و این باعث تأسف است. اصلاً من منافع کسی را به خطر نینداختم. با روش واگذاری به آن سبک مخالف بودم. عده‌ای حسادت می‌کردند و رفتند و چیزهایی گفتند، ولی آن‌ها کسانی بودند که در مزایده‌ها برنده نشده بودند. مثل همین کامیون‌داران که می‌گفتند چرا به آن‌ها واگذار کردند و به ما واگذار نکردند؟ ولی بعضی چیزها بود که اختیاریش در دست وزیر بود و به من ارتباطی نداشت. وزیر را هم برای این نوع کارها به دادگاه احضار کردند. ولی مشکلی وجود نداشت. در مجموع سه‌چهار تا تا از واگذاری‌هایی که انجام دادیم مذاکره‌ای بود. اصلاً به این روش نیاز نداشتیم. شرکت‌های دارویی ما آن قدر پول و درآمد خوبی داشتند و از اتاق خواب آدم‌ها هم تمیزتر و مرتب‌تر و شیک‌تر بودند که در مزایده و با قیمت‌های خوب واگذار شدند. بعضی از این‌ها چون می‌خواستند ارز بگیرند و باید پولی را در بانک مرکزی می‌گذاشتند تا ارز بگیرند - و این مسئله هم از اشکالات ساختاری مملکت بود - گاه‌گاهی پرداخت‌هایشان به تأخیر می‌افتاد. برای همین می‌آمدند و از من کمک می‌گرفتند. من هم می‌گفتم معاون وزیر صنایع هستم و باید به این صنعت کمک کنم. بعد گفتند حق نداشتید این کار را بکنید. من هم گفتم، چرا، حق داشتم. بعد هم در دادگاه برنده شدم.^{۶۴}

نقل و انتقال سهام سهام‌داران عمده‌ی لاستیک دنا

پایگاه خبری تحلیلی نگام نیوز در ۱۱ مرداد ۱۳۹۵ از قول یکی از سهام‌داران لاستیک دنا تحولات چند سال اخیر آن را بررسی کرد. در ابتدای سال ۱۳۷۹ بنیاد فاطمیه ۴۴ درصد سهام تملک نموده شرکت را به شخصی به نام «رسول تقی گنجی» واگذار کرد. در سال‌های ۱۳۷۹ و ۱۳۸۰ با توجه به هیئت‌مدیره‌ی هفت‌نفره و حضور نماینده‌ی سهام‌داران جزء در ترکیب آن، مشکلات و تخلفات

عمده‌ای در شرکت به وجود نیامد. با کاهش اعضای هیئت‌مدیره به پنج نفر و نبود نماینده‌ی سهام‌داران جزء به‌عنوان حافظ منافع این بخش از سهام‌داران و انفعال و تبعیت محض یکی دیگر از اعضای هیئت‌مدیره (شرکت تعاونی تاکسیرانی تهران) از سهام‌دار عمده در سال‌های ۱۳۸۱ و ۱۳۸۲، کل دارایی‌ها و اموال شرکت به‌صورت ملک طلق نام برده و بدهی‌ها و دیون شخصی ایشان به دیون تمامی سهام‌داران مبدل شد و با هیئت‌مدیره‌ی تقریباً خانوادگی و مجامع منبعث از آن همراه با سکوت و اغماض حسابرسی و بازرسی قانونی شرکت بر کلیه‌ی اقدامات، معاملات و تصمیمات خود مهر تأیید زد.

یحیی آل‌اسحاق وزیر بازرگانی دولت اول هاشمی رفسنجانی نیز به این اختلاف‌نظرها اذعان دارد:

دوره‌ی اول آقای هاشمی شروع شد و آقای نوریبخش وزیر اقتصاد بود و مدلی را مطرح کرد که بعدها هم آن را پیاده کرد. اقتصاد مدیریت‌شده در نظام بانکی، نظام تجارت و... یک مدل بینابین، یعنی نه یک اقتصاد صددرصد دولتی بود و نه اقتصاد صددرصد آزاد. کلیات کار در رده‌هایی پیش رفت. کم‌کم آن پیچ دولتی را مقداری شل کرد. مثلاً در تجارت خارجی تا حدی اجازه دادند، در سرمایه‌گذاری‌ها هم همین‌طور... مدتی با مدل تعدیل‌شده‌ی آقای نوریبخش اداره شد. به‌تدریج که جلوتر رفتیم و در دور دوم آقای هاشمی که من وزیر بازرگانی بودم، در ترکیب بخش اقتصادی، من طرز تفکری داشتم و آقای نوریبخش هم طرز تفکر دیگری. عادلانه بود با یک برخورد دیگر. دور اول آقای هاشمی رفسنجانی، آقای نوریبخش اقتصاد مدیریت‌شده را بنا نهاد. مثلاً در ارز، ارز مدیریت‌شده، در تجارت، تجارت کنترل‌شده، و در سرمایه‌گذاری، سرمایه‌گذاری کنترل‌شده را داشتیم. ذره‌ای پیچش را باز کردند، ولی قالب و چارچوب کلی همان نظام دولتی بود. پشت‌صحنه‌ی محوریت هدایت بخش اقتصادی دست آقای نوریبخش بود. منتها مدلس مقداری تعدیل شد؛ یعنی به‌سراغ مدیر بانک جهانی و این تیپ افراد رفت.^{۶۵}

تضاد و اختلاف به‌وجودآمده خیلی عمیق‌تر از چیزی بود که تصور می‌شد، اختلافی که تمام مسیر اقتصاد سیاسی ایران را در سی سال گذشته متأثر کرد و ریل‌گذاری جدیدی برای آن به تصویر کشید. شاید بیش از همه بتوان عمق این اختلاف‌نظر را در صحبت‌های حسین مرعشی جست:

همه چیز عادی بود. فقط رقابت‌های شخصی روی داده در سطوح کلان سیاسی کشور مسئله را عوض کرد. تا سال دوم ریاست‌جمهوری آقای هاشمی مشکلی نبود. اگر به رشد اقتصادی در برنامه‌ی اول نگاه کنید، سال اول برنامه ۱۳/۵ درصد است و سال دوم ۱۱/۵ درصد و سال بعد ۹/۵ درصد است. متوسط رشد در برنامه‌ی اول ۷/۶ درصد است و متوسط برنامه‌ی دوم ۲/۵ درصد بود. از نظر من رقابت‌های سیاسی درون حاکمیت، درون نظام و درون خانواده‌ی انقلاب منشأ همه‌ی این مشکلات شدند. هنوز دو سال از برنامه‌ی توسعه نگذشته بود که این اتفاقات و اختلاف‌نظرات خود را نشان داد. اساس مشکلی که در ایران به وجود آمد همین بود. اما تمام بردی که امروز در چین اتفاق افتاده به دلیل ثبات سیاست‌های آن کشور بوده است. از سال ۱۹۷۸ تا امروز ۴۲ سال گذشته و سیاست‌هایشان تغییر نکرده است. آن‌ها روی یک سیاست مشخص حرکت کردند. مهم‌ترین مشکل ما این بود که ماشین هنوز به سرعت مدنظر نرسیده، ترمز کردیم، آن‌هم به‌خاطر آن اختلافات. آن زمان موضوع اصلی که بر سر آن اختلاف افتاد آزادسازی بود. این دو مطلب از هم جدا هستند. در دولت آقای هاشمی آزادسازی در دستور کار قرار گرفته بود. خصوصی‌سازی فرع بر آزادسازی بود. آزادسازی که در دولت آقای هاشمی اتفاق افتاد، تأثیر بسیار وسیع و عمیقی در اقتصاد ایران داشت و مشکل همین بود. خصوصی‌سازی در اواخر دولت آقای هاشمی وارد کار اجرایی دولت شد که تعدادش بیشتر از ده مورد نیست. مثلاً کارخانه‌های ملبیران که سازمان صنایع ملی و آقای بانکی ریاست آن را بر عهده داشت واگذار شد. اگر از او پرسید که چطور آن را واگذار کردید، می‌گوید که سالی ۵۰۰ میلیون تومان حقوق کارگرها را می‌دهم. اگر کسی بیايد کارخانه را به‌صورت رایگان از من بگیرد و همین‌که سالی ۵۰۰ میلیون ندهم، برای ما موفقیت است و من سودی بابت فروش آن نمی‌خواهم. واگذاری‌ها بسیار کم بود و در مجموع به ده مورد نرسید، که متوقف شد. مثلاً درخصوص لبنیات، یک مرکز توزیع مواد غذایی داشتیم که سالی ۱۰۰ میلیون دلار با دلار ۷ تومانی پنی‌ر وارد و بین مردم توزیع می‌کرد. سالی ۱۲۰ میلیون دلار پنی‌ر! آقای هاشمی تمام مراکز توزیع این‌چنینی را منحل کرد. تا زمانی که مراکز توزیع وجود داشت، سیاست آزادسازی جای حرکت نداشت. با جمع‌شدن مراکز توزیع دولتی که یازده مرکز بود، فضا برای اجرای سیاست آزادسازی باز شد. در زمان جنگ مراکز توزیع فولاد، آهن‌آلات، مواد غذایی و... درست شده بود. در آن زمان قرار بود بازرگانی دولتی اصل باشد. همه‌ی این کارها هم با مدیریت وزارت بازرگانی که در اختیار مؤتلفه و بازاری‌ها بود انجام می‌شد. شیرخشک با دلار ۷ تومانی وارد می‌کردیم و به کارخانه‌ها می‌دادیم. آن‌ها هم آن را با آب مخلوط می‌کردند، به دست مردم می‌رساندند. شیری که می‌خواستیم از کارخانه‌ها بخریم نصف قیمت تمام شده بود. تعداد گاوداری‌ها کم و تولید شیر اندک بود. ۹۵ درصد بازار لبنیات متکی به واردات بود. آقای هاشمی آرام‌آرام نرخ ارز را واقعی کردند. با نرخ

دلار ۶۰ تومانی که بعد ۸۰ و سپس به ۱۴۰ تومان تغییر پیدا کرد، تولید در داخل کشور اقتصادی شد. ما در آن سال‌ها حدود ۶۰ میلیون دلار ماشین‌آلات کارخانه‌های تولید شیر و پنیر و لبنات را خریداری و وارد کردیم. اما اکنون صنعت لبنات ایران یکی مهم‌ترین صنایع کشور است. در حال حاضر بازار عراق و منطقه را تأمین می‌کنیم و بخش مهمی از این بازار را در اختیار داریم.^{۶۶}

در مجموع، آماده‌نبودن زیرساخت‌های فنی و اداری، وابسته‌کردن واگذاری‌های انجام‌شده در آن ایام و تا سال‌های بعد از آن به تأمین منابع مالی بودجه‌های سنواری دولت، اختلاف‌نظر و چالش در سطوح کلان نظام در خصوص راهبرد اساسی کشور که هنوز هم حل نشده، رقابت‌های سیاسی و سهم‌خواهی جریان‌های مختلف و ازکارافتادن کارکردهای نهادهای دستگاه‌ها و سازمان‌ها، موجب بی‌سرانجامی خصوصی‌سازی در برنامه‌ی اول شد، خصوصی‌سازی‌ای که اسمی از آن در برنامه‌ی اول نیامده بود. روغنی زنجانی که در آن زمان معاون رئیس‌جمهور و رئیس سازمان برنامه بود از آن ایام چنین یاد می‌کند:

وقتی برنامه‌ی پنج‌ساله‌ی اول را طراحی می‌کردیم، آقای هاشمی با من درباره‌ی برنامه بحث کرد. البته برنامه پیش از شروع دولت ایشان تهیه شده بود. ولی وقتی دولت آقای هاشمی بر سر کار آمد برنامه را دوباره در دولت به بحث گذاشتیم و وزرا با دیدگاه‌های جدید سؤالاتی مطرح کردند و اصلاحاتی در آن به عمل آوردیم و آن را به مجلس هم اعلام کردیم. برای این دوباره در هیئت‌دولت مطرح شد تا وزرای جدیدی که در جریان برنامه نبودند، کاملاً آگاه شوند که تعهد به چه برنامه‌ای می‌دهند. فرایند برنامه‌ریزی نشان‌دهنده‌ی میزان و درجه‌ی مشارکت گروه‌های مختلف و ذی‌نفوذ در تدوین برنامه برای اداره‌ی کشور است. طراحی برنامه را از سال ۱۳۶۷ شروع کردیم. البته طی کردن آن مسیر بدون چالش و درگیری نبود. در زمان آقای هاشمی اصلاحاتی در آن به عمل آمد و خیلی زود هم به تصویب مجلس رسید. دولت تازه به اقتصاد مدرن، بخش خصوصی و بازار گرایش داشت؛ بنابراین، لازم بود این گرایش به‌گونه‌ای در آن برنامه نشان داده شود. اصلاحات صورت‌گرفته هم در همین جهت بود. بالاخره هرکدام از جریان‌های سیاسی هواداران خود را در پشت‌سر داشتند و علائق آن‌ها را در نظام برنامه‌ریزی کشور نفوذ می‌دادند. در آیین‌نامه‌ی مربوط به خصوصی‌سازی سه روش برای واگذاری واحدهای دولتی پیشنهاد شده بود: بورس، مزایده و مذاکره. شورای اقتصاد این اجازه را داده بود و تصویب هم شد. برای تعیین ارزش سهام هر واحد نیز فرمول‌هایی را مشخص کرده بودند تا براساس آن فرمول‌ها ارزش واقعی آن‌ها برای واگذاری مشخص شود.

بورس تهران هنوز خیلی فعال نبود. ضمن اینکه شرایط ورود به بورس هم سخت بود و شرکت‌ها باید حسابرسی می‌شدند، اما شرکت‌های دولتی به‌لحاظ حسابرسی عقب بودند. آن‌هایی هم که از این نظر مشکلی نداشتند از طریق بورس واگذار شد. برخی از آن‌ها به‌حدی زیان‌ده بود که بورس حتی در صورت حسابرسی حاضر به پذیرش آن‌ها نبود. ابتدا قرار شد در کنار بورس تهران یک بورس فرعی ایجاد شود تا آن‌ها را واگذار کنند که این اتفاق هرگز نیفتاد، اما روش مزایده داستان دیگری داشت. در آن آیین‌نامه کمیته‌ای را برای پذیرش واگذاری از طریق مزایده تعیین کرده بودند. آن تعداد از واحدهایی نیز که از این طریق قابل واگذاری نبود به روش سوم، مذاکره، واگذار شد. همین روش بود که زمینه‌ی شکل‌گیری بسیاری از حمله‌ها را به خصوصی‌سازی و برنامه‌ی اول فراهم کرد. در آیین‌نامه‌ی واگذاری مشخص شده بود که ابتدا سهم کارگران واحدها را کنار بگذاریم تا با جنبش‌های اجتماعی و کارگری روبه‌رو نشویم.^{۶۷}

درست به همین دلیل بود که از قانون سازمان گسترش مالکیت واحدهای دولتی استفاده کردند. سپس قرار شد مابقی سهام را به مدیران شرکت‌ها بدهند، اما هیچ‌کدام از این مدیران توان مالی لازم و کافی برای خرید سهام واحدهای تحت مدیریت خود را نداشتند؛ بنابراین، مقرر کردند با توجه به امتیازها و تجربیات مدیریتی آن مدیران، سهام واگذار شده به‌صورت قطعی و با شرایط متعادل‌تری به آن‌ها واگذار شود:

در این خصوص مسائلی مطرح شد. اتفاقی که افتاد این بود که واگذاری یا خصوصی‌سازی با آسان‌گیری توأم شد. نظام اجتماعی ایران به‌گونه‌ای است که بلافاصله گزارش‌های خاصی به مراجع و مسئولان رده‌بالای تصمیم‌گیری کشور فرستاده می‌شود. تفکری به‌دنبال این گزارش‌ها به وجود آمد که گویا عده‌ای به‌دنبال غارت و چپاول کشور هستند و این افراد روابط فردی و خصوصی خود را به سیاست خصوصی‌سازی وارد کرده‌اند. قرار بود خصوصی‌سازی با سرعت مناسب و زیادی به پیش برود که این موج مانع آن شد.^{۶۸}

بلافاصله پس از این موج اجتماعی و نارضایتی‌های ایجاد شده نسبت به اجرای برنامه‌ی تعدیل اقتصادی، جریان راست از خود واکنش نشان داد و طرح عظیم کوپنی کردن فروش کارخانه‌های دولتی را ارائه داد. طراح و پیگیر این طرح نیز علی‌نقی خاموشی، رئیس اتاق بازرگانی تهران، بود. نظر این‌ها این بود که به

۶۷. گفت‌وگوی شفاهی با مسعود روغنی زنجانی، ۱۳۹۸.

۶۸. همان.

مردم ایران کوپن بدهیم. این کوپن‌ها را در بورس عرضه کنیم؛ بنابراین، دیگر نیازی به مذاکره و مزایده نیست. گروه‌های سیاسی هرکدام شروع به ارائه‌ی راه‌حل کردند. محافظه‌کاران و جناح راست علی‌رغم اینکه در فرایند خصوصی‌سازی و واگذاری این واحدها بسیار ذی‌نفع بودند، شروع به انتقاد از دولت کردند.

به نظر روغنی زنجانی آن‌ها با این انتقادات در واقع به دنبال بهره‌برداری سیاسی از این موقعیت و تضعیف آقای هاشمی بودند، وگرنه آن‌ها از خصوصی‌سازی بیشترین سود را بردند: در دولت ابتدا فرض بر این بود که در فرایند خصوصی‌سازی چنین مسائل و انتقادهایی طبیعی است و باید کار را پیش برد، اما وقتی این موضوع در کانون‌های سیاسی خارج از دولت عاملی شد برای تصفیه‌حساب سیاسی با آقای هاشمی، دیگر مسئله متفاوت شد و فشار از همه سو به دولت فزونی گرفت. ما در سازمان برنامه معتقد بودیم که روند خصوصی‌سازی و واگذاری‌ها نباید متوقف شود، بلکه باید آن موضوع مجدداً در شورای اقتصاد مطرح و نواقص کار پس از ارزیابی رفع شود، اما آنچه در عمل به وقوع پیوست مسکوت‌گذاشتن بحث خصوصی‌سازی در دولت و وزارتخانه‌ها بود.

در واقع، وزرا پس از مواجه شدن با برخوردهای غیراصولی‌ای که با آن‌ها می‌شد، ترجیح دادند از خیر خصوصی‌سازی بگذرند و خود را درگیر مسائل بسیار زیاد دیگری که منتظر آن‌ها است نکنند. به‌ویژه دو وزارتخانه‌ی صنایع و معادن، که قرار بود بیشترین حجم واگذاری‌ها در آنجا انجام شود، بیشترین فشارها و تهدیدها را تحمل می‌کردند. در جلسات هیئت‌دولت معمولاً وزرای این دو وزارتخانه از تحت فشار بودن معاونان خود و دستگیر شدن آن‌ها در خیابان و محل کارخانه به شدت ابراز تأسف می‌کردند. می‌گفتند با این شرایط نمی‌توان کار کرد. برای شرکت‌های تحت پوشش آن‌ها پرونده‌های سنگین حقوقی و قضایی درست کردند. همه‌ی این مسائل موجب شد در دوره‌ی دوم دولت آقای هاشمی بحث خصوصی‌سازی کاملاً مسکوت بماند. وزرا به آقای هاشمی گفتند شما اگر می‌خواهید و می‌توانید خودتان این کار را انجام دهید و اگر نمی‌توانید آن را مسکوت بگذارید.^{۶۹}

برای اینکه عمق مخالفت‌ها و میزان تضادهای روی داده در آن ایام در زمینه‌ی واگذاری‌ها و خصوصی‌سازی مشخص شود، شاید بد نباشد به تجربه‌ی عملی اکبر ترکان، یکی از وزرایی که در این باره فعال بود و بعدها از ادامه‌ی کار منصرف شد، نگاهی انداخته شود:

در سطوح عالی نظام توافق بر سر آن [خصوصی‌سازی] نبود. من یک موقعی وزیر راه بودم و با موافقت رئیس‌جمهور وقت، آقای هاشمی رفسنجانی، یک سرمایه‌گذار آورده بودم که آزادراه تهران-شمال را بسازد. من یک وزیر کابینه بودم که از یک طرف این سرمایه‌گذار را تشویق کنم تا بیاید و آزادراه تهران-چالوس را بسازد. یک وزیر دیگر هم در آن طرف، وزیر اطلاعات بود که همین آدم را دستگیر کرد و به زندان برد. در زندان کاری با او کردند که وقتی بیرون آمد با من خداحافظی نکرد و رفت....

اینکه می‌گویم در سطوح عالی توافق نبوده منظورم همین حرف‌ها است. منظورم این است که در سطوح عالی نظام نظراتی بوده که این نظرات یکپارچه و یک‌جهت نبود و در نتیجه، هر دو نظر موازی همدیگر وجود داشت جلو می‌رفت و البته این موازی‌کاری قربانیانی هم داشت. من به دنبال این می‌رفتم که سرمایه‌گذار را به هر طریق ممکن جذب کنم، وزیر اطلاعات هم می‌رفت که این سرمایه‌گذار را دستگیر کند....

یک سری مخالفت‌های عقیدتی است. عده‌ای فکر می‌کردند چنانچه ما قدرت اقتصادی را به کسانی بدهیم که از خودمان نباشند، آن قدرت اقتصادی بعد از مدتی تبدیل به قدرت سیاسی می‌شود و همین صاحبان قدرت اقتصادی تشکیل‌دهندگان مجالس و دولت‌های آینده‌ی نظام می‌شوند. انتخابات در کشور ما مبانی سفت و محکمی ندارد که بدانند چگونه پول خرج انتخابات می‌شود. الان اگر یک نفر اگر برود در انتخابات ایران پول‌های گزافی خرج کند، نه کسی به او می‌گوید از کجا آوردی و نه کسی می‌گوید چرا این پول‌ها را خرج می‌کنی. پول‌هایی که این‌ها خرج می‌کنند در چهار سال نمایندگی، اگر جمع همه‌ی حقوقشان را کنار بگذارند، می‌توانند صافش کنند؟ این‌ها که نمی‌توانند در چهار سال جمع این پول‌ها را صاف کنند، پس چطور این پول‌ها را در انتخابات خرج می‌کنند؟ آیا امید دارند که این پول را در همان چهار سال در بیاورند؟ آیا می‌دانند آن‌هایی که این پول‌ها را می‌دهند برای ثواب می‌دهند؟ فکر می‌کنند اجر اخروی می‌گیرند؟ یا اینکه این پول را می‌دهند و بعد از انتخابات دنبال کسی که نماینده شده می‌روند و به او می‌گویند آقا، سلام علیکم، بیا و برای ما جبران کن. ما چنین وضعیتی داریم و لذا فضای لازم برای این کارها نیاز به اصلاحاتی دارد. ما باید قوانینی داشته باشیم که در انتخابات هرکسی که کاندیدا می‌شود موظف باشد ترازنامه‌اش را بدهد و بگوید که از چه کسانی پول گرفته و در چه جاهایی پول

بهمن احمدی امویی ۱۰۹

خرج کرده است. همین موضوع باعث شد عده‌ای بگویند اگر افرادی در جمهوری اسلامی پول‌دار شدند که تعهد به نظام نداشتند، می‌تواند خطرناک باشد و باید جلو آنها را گرفت. این سرمنشأ آن اختلاف و موازی‌کاری‌ای بود که گفتم.^{۷۰}

۷۰. بهمین احمدی امویی، «حاکمیت بورژوازی تجاری: گفت‌وگو با اکبر ترکان»، مشق فردا، شماره‌ی ۴، خرداد و تیر ۱۳۹۹.

برنامه‌ی دوم و عقب‌گرد از سیاست‌های تعدیل اقتصادی

در سال ۱۳۷۲ برنامه‌ی پنج‌ساله‌ی اول به پایان رسید و باید برنامه‌ی دوم توسعه‌ی جمهوری اسلامی به اجرا گذاشته می‌شد، اما اختلاف‌نظرهای اساسی به وجود آمده درخصوص روند و مسیر توسعه‌ی اقتصادی کشور و مسیری که می‌بایستی طی می‌شد، این برنامه را با یک سال تأخیر در سال ۱۳۷۳ عملیاتی کرد. با این تفاوت که تمام اقداماتی که گفته می‌شد توصیه‌های صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی بود را کنار گذاشت و دوباره به سمت سیاست‌های تثبیت قیمت‌ها و دخالت بیش‌ازپیش دولت در عملکرد و تصمیم‌سازی بنگاه و واحدهای اقتصادی پیش رفت و کنترل قیمت‌ها و تعزیرات حکومتی را به اجرا گذاشتند. در عرصه‌ی سیاست‌های کلان اقتصادی هاشمی رفسنجانی، رئیس‌جمهور وقت، ناچار شد رئیس سازمان برنامه و بودجه، مسعود روغنی زنجانی، وزیر اقتصاد، محسن نوربخش و رئیس‌کل بانک مرکزی، غلامحسین عادل‌ی، را تغییر دهد و آن‌ها را به دوستان دیروز و منتقدان امروز خود در جناح راست سنتی واگذار کند، دوستانی که با کمک و همراهی آن‌ها جناح چپ را نشانه رفته و حذف کرده بودند.

مسعود نیلی با افسوس از این عقب‌گرد و بی‌توجهی به تجربه‌های جهانی یاد

می‌کند:

می‌خواهم بگویم که به‌محض برقراری آرامش و طی فرایند یادگیری می‌توان کارهای برجسته‌ای مثل برنامه‌ی سوم در کارنامه‌ی خود داشت و به‌تصویری متوازن از کل فضای اقتصادی رسید. برنامه‌ی سوم برنامه‌ای متوازن بود و آزادسازی متوازن قیمت‌هایی که تا پیش از آن تحت نظارت و کنترل دولت بود، شوکی به اقتصاد وارد نکرد. بهترین عملکرد سال‌های بعد از انقلاب در دوره‌ی برنامه‌ی سوم است. من مسئول تهیه و تدوین برنامه بودم. ولی در اجرایش مشارکت نکردم. مثل یک ماشین بود که خودش می‌رفت. اتفاقاً اشخاصی آمدند و آن را اجرا کردند که در تئوری و تا پیش از گرفتن مسئولیت برای اجرای آن، مخالفش بودند. شوروی سابق را بعد از فروپاشی نگاه کنید، هنوز به سروسامان درست و حسابی نرسیده، ولی شوروی سابق از تورم ۲۵۰ درصد و ۲۴۰ درصد عبور کرد تا به اینجا رسید. این تورم ناشی از کسری بودجه‌ی سال‌های بعد از جنگ جهانی دوم و گسترش دخالت دولت در اقتصاد و قیمت‌گذاری غیراقتصادی کالاها و خدمات بود. چرا ما حاضر نیستیم چنین مسائلی را درک کنیم و واقع‌بین باشیم؟ ما هم در آن سال‌ها با کسری بودجه‌ی شدید روبه‌رو بودیم و کاملاً طبیعی بود که با تورم سنگینی هم روبه‌رو خواهیم شد. اما آقایان حاضر نبودند و همچنان هم نیستند که هزینه‌ی تورم بالا را برای عبور از این عدم توازن گسترده بدهند. به‌محض چند درصد افزایش نرخ تورم، همه‌ی چیزهایی را که آن‌ها را وادار به اتخاذ چنین اقدامات علمی و سنجیده‌ای برای برون‌رفت از بحران کرده رها می‌کنند و برمی‌گردند به همان پله‌ی اول و دوباره دم از کنترل قیمت و راه‌اندازی ستاد مبارزه با قاچاق کالا و ارز و حمایت از حقوق مصرف‌کننده و کمیته‌ی جلوگیری از گرانی‌فروشی و... می‌زنند. ما هم جنگ داشتیم که هزینه‌های دولت را به‌شدت بالا برده بود. کسری بودجه نیز بدتر از پیش شده بود و برای تعادل در جداول درآمدها و هزینه‌ها سیاست تعدیل طبیعی و تنها راه ممکن بود. می‌خواهم بگویم که اصل موضوع اصلاحات اقتصادی که اسم آن سیاست‌های تعدیل شد، موضوع بی‌ربطی نبود و ظاهراً همه‌ی گروه‌های فائق در زمان شروع اعمال آن بر سرانجامش نظر مشترک و موافق داشتند، اما بعد در مسیر راه اختلاف‌نظرهای سیاسی خود را به مقوله‌ی نحوه‌ی اجرای برنامه‌های اقتصادی ربط دادند و مسیرش را تغییر دادند. این برنامه‌ی اصلاح اقتصادی از درون تجربه‌ی خودمان درآمد و بومی‌شده‌ی کشور ایران بود. ضمن اینکه هرکس هم در نظر و تئوری با آن مخالف بود، در عمل و اجرا هم جهت با آن شد. الان هم کسانی که آن را نقد می‌کنند معدود افرادی هستند که تجربه‌ی سیاست‌گذاری و تصمیم‌سازی ندارند. یک نفر مثل من چه قدرت سیاسی و توان نفوذ و همراه‌کردن اذهانی دارد که رئیس‌جمهور را با خود همراه کند؟ مگر کارشناسان سازمان برنامه چه نیرویی دارند که سیاست‌گذاران را با خود همراه می‌کنند؟ این یک فرایند یادگیری است. فقط ما هم نیستیم؛ در آمریکای لاتین و اروپا هم همین‌طور شده است. در عمل نوعی هم‌گرایی پیش می‌آید که انحراف

از آن یک چیز تخیلی است.^{۷۱}

بررسی آمار عملکرد سازمان خصوصی سازی نشان می دهد اولین فرایند خصوصی سازی عملاً در سال ۱۳۷۰ و در دولت هاشمی رفسنجانی آغاز شد. براساس آمارهای سازمان خصوصی سازی، طی سال های ۱۳۷۰ تا ۱۳۷۵ حدود ۳۳۲ میلیارد تومان از سهام شرکت های دولتی واگذار شده است. نکته ی قابل تأمل درباره ی واگذاری ها در دولت هاشمی این است که در این دوره حدود ۳۱ درصد از واگذاری ها به صورت مذاکره ای انجام شده است که این میزان عملاً به برخی افراد و نزدیکان افراد صاحب نفوذ در دولت واگذار شد. برخی از این واگذاری ها به دلیل نبود تخصص خریداران، به زودی با ورشکستگی، تعطیلی یا تعدیل کارگران روبه رو شد و بخش بزرگی از اموال عمومی از این طریق از دست رفت. براین اساس، یکی از موضوعات بسیار تأسف بار خصوصی سازی در این دوره ارزش گذاری بسیار پایین شرکت های دولتی برای واگذاری است.

تبدیل سپاه به قدرتی اقتصادی، سیاسی و نظامی

به موازات این اتفاقات تحولاتی در جریان بود که دست کم آینده‌ی اقتصاد سیاسی خصوصی سازی مورد بحث ما را رقم می‌زد. عده‌ای بر این باور بودند که گسترش بخش خصوصی و تقویت آن می‌تواند ظرفیت اپوزیسیون سازی در جمهوری اسلامی را بالا ببرد؛ بنابراین، نباید به آن میدان وسیعی داد. برخی هم، به گفته‌ی اکبر ترکان، معتقد بودند با توجه به ساختار سیاسی و اقتصادی جمهوری اسلامی تقویت بخش خصوصی یعنی دست اندازی آن‌ها به سیاست‌ورزی؛ بنابراین، باید مانع آن شد. اکبر ترکان می‌گوید:

زمانی محسن رضایی عده‌ای را دور خودش جمع کرده بود و می‌گفت ما باید بچه‌های حزب‌الله انقلاب را پول‌دار کنیم، اما نمی‌دانست که در عمل چه اتفاقی می‌افتد. فکر می‌کرد آن بچه‌ی انقلابی و حزب‌اللهی که پول‌دار شد، همان‌طور می‌ماند. ذات پول این‌طوری است که شما اگر منزه‌ترین آدم و اهل مراقبت و دقت و حرام و حلال و همه چیز باشید، وقتی پول‌دار شدید، جنستان هم عوض می‌شود. پول‌دار شدن ویژگی‌ای دارد که در آن انسان پول‌دار با انسان متدین حزب‌اللهی زاویه پیدا می‌کند. آن وقت ما می‌خواهیم خصوصی سازی کنیم. می‌خواهیم اقتصاد را به دست که بسپاریم؟

از اکبر ترکان پرسیدم این‌طور که شما گفتید، بعضی‌ها معتقدند بودند که اگر بخش خصوصی تقویت شود، ظرفیت اپوزیسیون سازی برای نظام دارد؛ بنابراین،

باید در این بخش خصوصی بگردیم و آدم‌های اهل را پیدا کنیم، آدم‌هایی که موافق جریان حاکم بر انقلاب و در خدمت انقلاب باشند. باید بچه‌های حزب‌اللهی را پول‌دار کنیم. شیوهی این پول‌دار شدن به چه صورت است که در آن جلسه گفته شد؟ او این‌طور پاسخ داد:

یعنی فرصت‌ها را به آن‌ها بدهیم. پول‌دار شدن در ایران یعنی توزیع فرصت و امکانات به اشخاص خاص و مورد اعتماد و هم‌سو و هم‌فکر. ارز ۴۲۰۰ تومانی را به هرکسی بدهید بلیت بخت‌آزمایی‌اش برده است؛ مثلاً او رفته کار انسانی بکند و شیرخشک بچه بیاورد، ارز ۴۲۰۰ تومانی می‌گیرد، ولی ارز را به کجا می‌برد؟ به جاهایی می‌برد که می‌تواند به ده‌ها برابر قیمت بفروشد. سیستم کنترلی هم که نداریم؛ بنابراین، چه چیزی نشان می‌دهد که من طرف‌دار انقلابم؟ می‌شود ریاکاری. هرکس ریاکارتر است، متقلب‌تر است و ریش و تسبیح و انگشترش جلوه‌ی بیشتری دارد، مورد اعتماد می‌شود. خلوص و تقوا و خیلی از ارزش‌ها در سایه قرار می‌گیرند و ریاکاری و تقلب و حقه‌بازی جلو می‌آید.

عباس آخوندی تحلیل دیگری از این موضوع دارد:

نکته‌ای درباره‌ی همه‌ی کشورهایی که جنگ طولانی داشته و با آن مواجه بودند وجود دارد و آن این سؤال و پرسش است که کسانی که مستقیماً بار جنگ را بر دوش گرفتند، وقتی از جنگ برمی‌گردند، در کجای اقتصاد و سیاست قرار می‌گیرند؟ این یک سؤال خیلی مهمی است. سیاستمدار باید بتواند به این سؤال پاسخ دهد. از جمله مشکلاتی که در جمهوری اسلامی بود، اتفاقاً یکی‌اش همین بود که برای این سؤال هیچ‌وقت پاسخ روشنی نداشت. مثلاً به ۱۹۴۵ و به تجربه‌ی انگلستان نگاه کنید. جنگ جهانی دوم تمام شده و چرچیل یک جنگ کاملاً باخته را به جنگ پیروز تبدیل کرد. او قهرمان است، ولی در همان انتخابات ۱۹۴۵ بزرگ‌ترین شکست تاریخی‌اش را در انتخابات می‌خورد... چرچیل به‌عنوان قهرمان پیروز جنگ کاملاً احساس قدرت می‌کند. احساس محبوبیت صددرصدی در داخل انگلستان می‌کند... و بحش این است که باید بتوانیم این پروژه و مأموریت ملی را تمام کنیم و مأموریت ما با شکست کامل ژاپن به اتمام می‌رسد. در برابرش چه کسی می‌آید؟ آتلی می‌آید. از حزب رقیب. آتلی نه قهرمان است و نه هیچ‌کدام از این حرف‌ها را می‌زند. ولی شعار آتلی چیست؟ شعارش این است که من به‌دنبال رفاه برای کسانی هستم که در جنگ آسیب دیده‌اند و بار جنگ را به دوش کشیده‌اند. دیگر نه دنبال قهرمانی است و نه دنبال اتمام مأموریت ملی. مسئله‌اش این ۲ میلیون سربازی است که از جنگ برگشته‌اند و خانواده‌های آن‌ها و محدودیت‌هایی که در این سال‌ها داشته‌اند و اینکه چطور آنان را دوباره به جامعه و اقتصاد و سیاست

کشور برگرداند. می‌گویند مسئله‌ی من رفاه این‌ها است و شعار دولت رفاه از آنجا وارد ادبیات اقتصاد سیاسی انگلستان می‌شود. می‌گویند رفاه برای سربازان می‌خواهم... این نکته‌ی بسیار مهمی است که آیا بعد از اتمام جنگ حکومت ما راجع به افرادی که در جریان جنگ فداکاری کردند، شهید دادند و زحمات بسیار زیادی را متحمل شدند، اندیشه‌ای کرده یا خیر؟ قاعدتاً ممکن است این بحث را آقای هاشمی به دلیل اینکه فرمانده جنگ بوده متوجه شده است که این‌ها وقتی برمی‌گردند اشتغال ندارند و گرفتاری دارند، به شکلی باید از آن‌ها قدردانی کرد. لذا، یک سری حرف‌های پراکنده‌ی این‌جوری هم زده باشد.

هیچ‌کدام از آن‌ها یک برنامه‌ی متمرکز نبود. نه جایگاه اجتماعی‌شان را روشن می‌کرد و نه جایگاه سیاسی‌شان را. به همین خاطر هم هیچ‌وقت افرادی که واقعاً درگیر جنگ بودند، راضی نبودند و همواره می‌گفتند - همچنان هم می‌گویند - ما جنگیدیم و کسان دیگری شمره و سودش را بردند. هنوز هم ایران صحنه‌ی این درگیری و تعارض است. یک عده می‌گویند هزینه را ما دادیم و یک عده‌ی دیگری سود آن را بردند. می‌خواهم بگویم آن حرف‌هایی که آقای هاشمی در نمازجمعه زده انعکاس بخشی از این مشکل بوده است. ولی فکر نمی‌کنم آقای هاشمی برای افرادی که از جنگ بازگشته‌اند و در جنگ سهم داشتند و فداکاری کرده بودند، برنامه و نقشه‌ی روشنی داشت. ارزیابی من این است... یک چیزی در ذهن آقای هاشمی می‌آمد و در نمازجمعه هم می‌گفت که چه اشکالی دارد این‌ها بیایند و ثروتمند بشوند؟ آیا بد است؟ قرائت کلی را می‌گفته، ولی اینکه آیا نقشه‌ای برای این کار داشته، من باور نمی‌کنم. دست‌کم با اطلاعات و برداشتی که من از ایشان دارم این‌طور به نظر می‌رسد...

حتماً از این فضایی که خلق می‌شود یک عده تلاش می‌کنند بهره‌هایی ببرند و منافع خود را پی بگیرند. اما این دو بحث است: یک وقتی گفته می‌شود آقای هاشمی برای این کار و هدف برنامه‌ریزی داشته و تعمداً آن را پیش می‌برد و یک زمانی هم مطرح می‌شود که آقای هاشمی آمده و برای بعد از جنگ مسئولیت اقتصادی را به عهده گرفته و در این راه یک سری شرکت‌های ورشکسته و یک سری نیروی از جنگ برگشته و یک سری زیرساخت‌های متلاشی شده مواجه شده و می‌خواهد برای آن‌ها کاری بکند؛ لذا، در هرکدام از این موارد یک سری اقداماتی می‌کند و فضاهایی ایجاد می‌شود و در این فضا افراد رقابت می‌کنند تا این فضاها را اشغال کنند. بله، حتماً در کنار بازاری‌های سنتی نیروهای جدید تلاش می‌کنند که یک بخشی از این فضا را به عهده بگیرند... ۷۲

وقتی از او پرسیدیم که آیا خشونت موجود در عرصه‌ی رقابت سیاسی جناح‌های کشور که از دهه‌ی ۱۳۷۰ به این سو رفته‌رفته سخت‌تر و عریان‌تر شد را هم ناشی از همین رویکرد می‌داند، گفت:

بله! ولی هیچ‌کدام این‌ها دلیل بر این نیست که بگوییم آقای هاشمی برنامه‌ی روشنی به نفع یکی از این گروه‌ها داشته است. من این را می‌دانم که فضا ایجاد کرده بود که در این فضا اتفاقاتی بیفتند. ولی برای من مسجل نیست که برنامه‌ی روشنی به نفع یکی از این گروه‌ها داشته است... یک عده می‌گویند ایشان دنبال این بوده که یک نوع طبقه‌ی مدرن صنعتی ایجاد کند. هم‌زمان متشکل کردن نیروهای نظامی در حوزه‌ی اقتصادی را ایشان انجام داده است. این که با آن مغایرت دارد! وقتی از آقای هاشمی می‌پرسند چرا این کار را کردی، می‌گویند من می‌خواستم اسلحه را ازشان بگیرم و بیل به دستشان بدهم. به‌عنوان نمادین می‌گویند... این که با آن یکی مغایرت دارد! برای همه‌ی این‌ها می‌توانید شاهد و مثال بیاورید. هم برای بازار سنتی می‌توانید شاهد و مثال بیاورید و هم برای واردکردن نیروهای نظامی به اقتصاد و هم برای متشکل کردن نیروهای مدرن که یک طبقه‌ی مدرن صنعتی تشکیل شود. من می‌گویم که آقای هاشمی اساساً برنامه‌ی روشنی نداشته است و در حوزه‌ی خصوصی‌سازی که به نظر من بحث تنها دفع شر بوده است...

حداقل در سال ۱۳۶۸ سیستم به‌دنبال دفع شر بوده و می‌خواسته از شر این بنگاه‌های پرهزینه‌ی زیان‌ده و تنبل و ناکارآمد راحت شود. در بقیه‌ی حوزه‌ها هم تلاشی برای ایجاد فرصت و ظرفیت بوده است. ولی اینکه آن ظرفیت توسط چه کسانی اشغال شود، این‌طور به نظر می‌رسد هرکسی که مهارت بیشتری داشته آن را گرفته است.^{۷۳}

سپاه پاسداران یکی از نقاط کلیدی این تفکر است. برخی بر این عقیده‌اند که ساختار سپاه به‌گونه‌ای طراحی و برنامه‌ریزی شده که بتواند تمام نقش‌های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی را در جامعه ایفا کند، بخشی به‌صورت بالقوه و بخشی بالفعل، تا اگر شرایط خاصی به وجود آمد بتواند نقش خود را در دفاع از انقلاب بازی کند. یکی از این نقش‌ها حضور فعال در عرصه‌ی اقتصادی است. برای رسیدن به چنین جایگاهی مراحل متعددی را پشت‌سر گذاشته که برای بررسی این فرایند باید قدری تاریخ را ورق بزنیم و به گذشته‌های دورتر برگردیم. سال‌های اولیه‌ی پیروزی انقلاب.

مرحله اول: شکل‌گیری و تأسیس سپاه

از سال ۱۳۵۸ و پس از روی کار آمدن مردان جدیدی که سودای ایجاد تغییرات بزرگ در ایران و خاورمیانه داشتند، انقلاب ایران نیاز به یک بازوی اجرایی برای حفاظت و نگهداری در مرحله اول و فراهم آوردن امکاناتی برای گسترش پیام خود به خاورمیانه در گام بعدی داشت.

به جرئت می‌توان گفت تمام نیروهای خوش فکر، تحلیل‌گر و علاقه‌مند به سرنوشت انقلاب ایران و کشور که برای خود جایگاهی در اپوزیسیون جمهوری اسلامی تازه تأسیس قائل نبودند به سوی این نهاد جدید که حالا «سپاه پاسداران انقلاب اسلامی» نام گرفته بود گرایش پیدا کردند.

شروع جنگ بین ایران و عراق و طرح اهداف مذهبی و شعارهایی با خاستگاه اسلام شیعی که رهبران جمهوری اسلامی به شدت بر آن پای می‌فشردند، علاوه بر استراتژی نظامی کشور که شکست عراق را از طریق استفاده از امواج انسانی پی گرفت، سبب شد سپاه مردان جوان بیشتری با آرزوها و رؤیاهای بزرگ و انسانی را به درون ساختار و تشکیلات خود جذب کند. سپاه پاسداران در طول دوران جنگ و تا پایان آن در سال ۱۳۶۷ بهترین بهره‌ها را از این امواج انسانی برد و آن‌ها را در ساختار سازمانی و تشکیلاتی متعدد خود سازمان‌دهی کرد.

سپاه در کنار این سازمان‌دهی گسترده‌ی نیروهای انسانی، با توجه به نفوذی که در سازمان‌ها و ادارات و افکار عمومی داشت و همچنین اهمیت و موقعیتی که مقامات جمهوری اسلامی برای آن قائل بودند، توانست بخش عمده‌ای از امکانات مادی و مالی کشور را که در حال جنگ بود جذب کند. استفاده از امکانات مالی کشور تا آنجا پیش رفت که در سال ۱۳۶۶ درآمد ارزی کشور به واسطه‌ی کاهش شدید قیمت نفت به اندکی بیش از ۷ میلیارد دلار می‌رسید، سپاه توانست ۱ میلیارد دلار آن را به‌عنوان بودجه‌ی وزارت سپاه از آن خود کند. این در حالی بود که سیل کمک‌های مالی بازاریان و دیگر گروه‌های اجتماعی نیز به سوی سپاه سرازیر بود.

بسیاری از نیروهای سیاسی و تکنوکراتی که جمهوری اسلامی در چهار دهه‌ی عمر خود به جامعه‌ی ایران معرفی کرد عمدتاً از سپاه یا وابستگان به آن وارد عرصه‌ی سیاسی و مدیریت اجرایی کشور شدند. این نیروها همان کسانی بودند

که سپاه را در ابتدای تشکیل و تا سال‌های اولیه تنها جایگاه و محلی می‌دانستند که در آن می‌توانستند به انقلاب و اهداف آن خدمت کنند.

در این مرحله، سپاه وظیفه و فلسفه‌ی وجودی خود را دفاع از انقلاب و در کنار آن صدور پیام انقلاب اسلامی می‌دانست. یکی از مهم‌ترین بحث‌هایی که در رده‌های فرماندهی سپاه در آن سال‌ها مطرح بود ضرورت عمل به‌عنوان یک ارتش آزادی‌بخش و در اختیارگرفتن مدیریت سیاسی و اجرایی کشور در دست سپاه به‌عنوان تنها نیروی وفادار و محرم به آرمان‌های انقلاب بود. در کنار گسترش واحدهای عملیاتی و نظامی سپاه، واحد نهضت‌های آزادی‌بخش، واحد روابط بین‌الملل، واحد اطلاعات و امنیت آن نیز ایجاد و تقویت شد.

با راه‌اندازی وزارت اطلاعات در سال ۱۳۶۲، تمامی تشکیلات حفاظتی و اطلاعاتی سپاه به این وزارتخانه‌ی تازه تأسیس منتقل شد. این انتقال به‌رغم مخالفت تمام‌قد سپاه صورت گرفت که درنهایت با پادرمیانی آیت‌الله خمینی و رأی او به منفک‌کردن بخش اطلاعات کشور از سپاه و در اختیارگذاشتن امکاناتش به وزارت اطلاعات خاتمه یافت. به نظر می‌رسد که این اتفاق نخستین اقدام و حرکت رهبران جمهوری اسلامی برای جلوگیری از افزایش روزافزون قدرت سپاه، کاهش حجم اختیارات و حیطه‌ی گسترده‌ی عمل آن بود. از این مرحله به بعد شاهد تصمیمات و اتفاقاتی هستیم که درنهایت سپاه را به نهادی با شکله‌ی صرفاً نظامی محدود کرد.

دومین اقدام عملی در این جهت جلوگیری از فعالیت‌های خارج از کشور سپاه و محدودکردن آن تنها به یک نیروی نظامی بود. نیرویی که هم قادر به انجام عملیات کلاسیک همچون ارتش‌های دیگر کشورها باشد و هم بتواند عملیات غیرکلاسیک و نامنظم را پیش ببرد. از این روست که تنها اقدام مهم و مؤثر سپاه در خارج از کشور را می‌توان کمک به شکل‌گیری حزب‌الله لبنان در آن سال‌ها دانست. راه‌اندازی حزب‌الله لبنان هم از نظر ادبیات نظامی یک اقدام صرفاً نظامی بود، نه حضور در خارج از کشور.

پس از سال ۱۹۸۲ که اسرائیل جنوب لبنان را به اشغال خود درآورد و نیروهای فلسطینی را مجبور به ترک جنوب لبنان کرد و حتی مراکز آن‌ها را در بیروت به‌طور

کامل نابود کرد، مقامات ارشد ایران، به‌ویژه اکبر هاشمی رفسنجانی، بر این اعتقاد بودند که باید سپاه را در لبنان فعال کرد. آن‌ها برای این منظور معتقد بودند که باید چند لشکر سپاه را از طریق سوریه وارد لبنان کرد. این اقدام در ادامه‌ی مأموریت برون‌مرزی سپاه بود. سپاه پاسداران و فرماندهان آن نیز به‌شدت از این ایده دفاع می‌کردند.

اما آیت‌الله خمینی با مخالفت با این تفکر و اقدام، پیشنهاد آموزش خود لبنانی‌ها را داد که منجر به تشکیل حزب‌الله لبنان شد و نه حضور در خارج از کشور. در این زمینه سپاه فقط نقش آموزش، کمک و تدارکات را بازی می‌کرد و عمده‌ی کار را خود لبنانی‌ها بر عهده داشتند. تمام این فعالیت‌ها و تلاش‌ها برای محدود کردن قدرت سپاه و پیام‌هایی که گاه‌وبیگاه از جانب سران کشور برای دورنگاه‌داشتن سپاهیان از دخالت در سیاست دیده می‌شد، نشانه‌هایی بود از نگرانی‌هایی که در فردای پس از جنگ در ذهن بعضی از مقامات جمهوری اسلامی مطرح بود.

در میانه‌ی دهه‌ی ۱۳۶۰ که صحبت از ادغام کمیته‌ها و پلیس شهری و ژاندارمری بود، رئیس وقت کمیته‌ها، آیت‌الله مهدوی کنی، در دیداری با آیت‌الله خمینی به مسائلی اشاره کرد که به‌وضوح اوج نگرانی‌اش را از آینده‌ی سپاه و نقشی که می‌توانست بازی کند نشان می‌داد. او در خاطراتش می‌نویسد: «به آیت‌الله خمینی گفتم من مخالف ادغام کمیته‌ها هستم. ما به نیرویی نیاز داریم که در مقابل سپاهیان بازگشته از جنگ که می‌توانند سودهای بزرگ‌تری در سر داشته باشند بایستد. این نیرو هم باید یک نیروی انقلابی و همین کمیته‌ها باشند. این نیرو می‌تواند نقش متعادل‌کننده را در آن فضا بازی کند.»

علاوه بر این، دخالت‌هایی که سپاه در چگونگی تخصیص بودجه‌های نظامی و دفاعی کشور داشت، مدیریت اجرایی و میانی را به‌شدت نگران و عصبانی کرده بود. سپاهیان در کنار ارتشی‌ها مرتب از دولت تقاضای بودجه و امکانات بیشتر می‌کردند. عمده‌ی تلاش دولت معطوف به پاسخ‌گویی به خواسته‌های آن‌ها و هماهنگ کردن تمام برنامه‌ها و اهداف کلان اقتصادی کشور با برنامه‌های نظامیان بود. بودجه‌ی بیشتر برای عملیات جدید که عمدتاً به شکست می‌انجامید، اما این شکست‌ها نظامیان را برای دراختیارگرفتن امکانات مالی و غیرمالی ترغیب

می‌کرد تا شاید در عملیات بعدی نتیجه‌ای بگیرند. بدنه و مدیریت کلان اجرایی کشور بارها از این مداخله‌ها و زیاده‌خواهی بارها به شخص آیت‌الله خمینی شکایت کردند که نهایتاً در سال‌های آخر جنگ منجر به حضور تمام‌عیار دولت در جنگ شد و دولت خود تبدیل به ستاد فرماندهی جنگ شد.

علیزاده طباطبایی، که در آن زمان مدیرکل اجتماعی و رفاهی سازمان برنامه‌بودجه بود، وظیفه‌ی تخصیص بودجه به نیروهای نظامی و امنیتی را بر عهده داشت و به‌خوبی به یاد دارد که بودجه‌های زیادی با اعمال فشار فراوان به سپاه اختصاص می‌یافت، ولی آن‌ها بخش زیادی از این بودجه را خرج ساخت‌وساز و توسعه‌ی زیرساخت‌ها می‌کردند، درحالی‌که قرار بود آن‌ها را مستقیماً در جبهه‌های جنگ به کار ببرند.^{۷۴}

با این‌همه، هرچه به سال‌های پایانی جنگ نزدیک می‌شویم، سپاه پاسداران به مأموریت خود در حیطه‌ی نظامی محدود می‌شد و با دخالت آن در عرصه‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی مخالفت می‌شد. عمده‌ترین این مخالفت‌ها از جانب آیت‌الله خمینی بیان می‌شد. اوج مخالفت‌های آیت‌الله خمینی با ورود سپاه به عرصه‌ی سیاسی را می‌توان در حکمی که او برای عبدالله نوری به‌عنوان نماینده‌ی خود در سپاه صادر کرد، دید. نزدیکان آیت‌الله خمینی و عبدالله نوری بر این باورند که این حکم محکم‌ترین حکمی است که آیت‌الله صادر کرده و هدفش نه‌تنها تثبیت نماینده‌اش در سپاه بلکه تلاش برای کورکردن تمام مجراهایی بود که نظامیان از طریق آن‌ها می‌توانستند پا به عرصه‌ی سیاست بگذارند. این حکم را آیت‌الله خمینی در اواخر سال ۱۳۶۷ صادر کرد. با خاطره‌ی تلخی که او از چگونگی ادامه‌ی جنگ و پایان آن داشت، آیت‌الله خمینی تا روز درگذشت خود تمام تلاشش را برای کنترل انگیزه‌ی سپاهیان برای حضور در عرصه‌ی سیاسی قرار داد.

عبدالله نوری در مراسم معارفه‌ی خود در نخستین روز ورودش به‌عنوان نماینده‌ی بنیان‌گذار انقلاب، رفتاری از خود بروز داد که نزدیکانش آن را ناشی از توصیه‌های دوچندان آیت‌الله خمینی، غیر از آنچه در نامه‌اش برای ازبین‌بردن هر نشانه‌ای از علاقه‌مندی به حضور در سیاست توسط سپاهیان بود، می‌دانستند.

۷۴. گفت‌وگوی شفاهی با محمود علیزاده طباطبایی، ۱۳۹۴.

محسن رضایی، فرمانده سپاه، در آن روز ضمن خیرمقدم به عبدالله نوری در یک سخنرانی طولانی درباره‌ی تمامی حوزه‌ی سیاسی-اقتصادی و فرهنگی کشور اظهار نظر کرد. عبدالله نوری که پس از او پشت تربیون رفت در نخستین جملاتی که بیان کرد، گفت: «آقای محسن رضایی، این سخنان شما به معنای دخالت در سیاست است و من آمده‌ام که جلو این کارها و رفتارها را بگیرم.»

جنگ در مرداد ۱۳۶۷ پایان یافت و رهبران جدید جمهوری اسلامی با سپاهیان بسیاری که تجربه‌ی هشت سال جنگ تمام‌عیار را پشت سر گذاشته بودند، توان فنی و مهندسی بالایی داشتند و داعیه‌های بزرگی در سر داشتند مواجه شدند. حالا دیگر بزرگ‌ترین مخالف حضور سپاه در سیاست، آیت‌الله خمینی، و نفوذ معنوی‌اش وجود نداشت. آن‌ها سهم بیشتری از آنچه تاکنون برایشان نوشته شده بود طلب می‌کردند. به نظر می‌رسید که این غول عظیم و پر قدرت را بیش از این نمی‌توانستند در شیشه نگه دارند. لازم بود راهکارهایی برای مهار انرژی‌شان و سرگرم‌کردنشان به اموری که در آن تجربه داشتند جسسته شود.

مرحله‌ی دوم: گسترش سپاه در حوزه‌ی اقتصادی

سپاه بازگشته از جنگ تجربه‌ی گران‌قیمتی در زمینه‌های فعالیت‌های عمرانی چون راه‌سازی، پل‌سازی و ساختمان‌سازی کسب کرده بود و توانسته بود پروژه‌های بزرگی را مدیریت کند. بزرگ‌ترین و عظیم‌ترین امکانات فنی-مهندسی و راه‌سازی کشور را در اختیار داشت. بخش‌هایی که دوران جنگ وظیفه‌ی تدارکات و پشتیبانی را بر عهده داشتند اینک با ظرفیت بالایی روبه‌رو بودند که دیگر نمی‌توانست خالی بماند. لازم بود که از آن‌ها و ظرفیت‌هایشان در جاهایی استفاده شود.

با شروع ریاست‌جمهوری هاشمی رفسنجانی و رهبری آیت‌الله خامنه‌ای، ضروری بود برای مهار سپاه پاسداران آن را وارد عرصه‌ی اقتصادی کنند. شعار دولت جدید «سازندگی» بود. لزوم پاسخ‌گویی به نیازهایی که در دوران جنگ قادر به تأمین آن‌ها نبودند، خرابی‌های گسترده‌ای که از جنگ به جا مانده بود، راه‌ها، راه‌آهن و فرودگاه‌هایی که تخریب شده بودند نیاز به بازسازی فوری داشتند و در حوزه‌ی سدسازی و کشاورزی کشور به شدت عقب افتاده بود.

برای تحرک بخشیدن به اقداماتی جهت رونق دوباره‌ی اقتصادی و بازسازی زیرساخت‌های کشور، سپاه با توجه به امکانات و تجربه‌اش می‌توانست نقش تعیین‌کننده‌ای ایفا کند، به‌ویژه که نیروهای انسانی زیادی هم در زیرمجموعه‌اش وجود داشت که قابلیت‌های فراوانی هم داشتند. به همین منظور، تلاش‌های زیادی صورت گرفت تا از امکانات و توانمندی‌های فنی و تکنولوژی و تجهیزات سپاه در زمینه‌ی سازندگی و پروژه‌های فنی و مهندسی استفاده شود، اما به نظر می‌رسید که برای استفاده از آن‌ها در خارج از ساختار سپاه دچار مشکل شدند. مسعود روغنی زنجان‌ی می‌گوید:

در سفری به سنگال به آقای هاشمی رفسنجانی گفتم حالا که سپاهی‌ها نمی‌پذیرند که ما از امکانات آن‌ها در پروژه‌های اقتصادی استفاده کنیم، پس بهتر است خودشان را وارد این پروژه‌ها کنیم و به این شکل از توان آن‌ها در پیشبرد اهداف کشور استفاده کنیم. او این گفت‌وگو را زمینه‌ساز ورود سپاهیان به فعالیت‌های کلان اقتصادی می‌داند که با پروژه‌ی سد کرخه در شمال خوزستان عملیاتی شد.^{۷۵}

هرچند به نظر می‌رسد که در این مرحله توافق اصولی میان رهبران جمهوری اسلامی در خصوص چگونگی وارد شدن سپاه به عرصه‌ی اقتصادی وجود داشت، کمتر کسی به پیامدهای آن توجهی نشان می‌داد. اگر تردیدی هم وجود داشت، این هشدارها جدی گرفته نشد، پیامدهایی که در سال‌های بعد خود را نشان داد.

از سوی دیگر، اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی ایجاب می‌کرد که در دوران جدید کشور یک بخش خصوصی فعال اما معتقد به نظام در درون خودش داشته باشد و لازم بود که آن را بسازند. وظیفه‌ی این بخش خصوصی سکان‌داری ارتباط با جهان خارج و فضای کسب‌وکار بین‌المللی و تجارت جهانی بود، فضایی که جمهوری اسلامی به‌تازگی دروازه‌های خود را به روی آن باز کرده بود. در این زمینه نیز نیروهای سپاه پاسداران که از معتقدترین افراد به جمهوری اسلامی بودند می‌توانستند کارساز باشند. طی سال‌های پس از جنگ به تدریج سپاهیان‌ی که از بدنه‌ی اصلی خارج شده بودند، وارد عرصه‌ی بخش

۷۵. گفت‌وگوی شفاهی با مسعود روغنی زنجان‌ی، ۱۳۹۸.

خصوصی اقتصاد ایران شدند و با استفاده از رانت، روابط خاص و تجربه‌ی کاری کسب‌کرده پیشرفت‌هایی هم به دست آوردند.

اما این همه‌ی سهم سپاه نبود. این نمی‌توانست آن‌ها را راضی کند و آرام نگه دارد. قرارگاه سازندگی سپاه که به نام خاتم‌الانبیا شهرت یافته بود دست‌اندرکار به واقعیت بدل کردن رؤیاهای مقامات سیاسی و تکنوکرات‌های پایتخت‌نشین در گوشه‌وکنار کشور بود. به‌پایان‌بردن پروژه‌های سدسازی کشور، از جمله سد کرخه، را سپاهیان به نام خود ثبت کردند.

به‌موازات افزایش اختلاف در خصوص چگونگی اداره‌ی کشور در سطوح بالای نظام، توان اقتصادی سپاه با سرعت زیادی در سطح و عمق پیش رفت. بخش عمده‌ای از حضور اقتصادی و کسب امکانات بیشتر را باید با توجه به این اختلاف تحلیل و بررسی کرد.

اکنون سپاه در حوزه‌ی اقتصادی کشور بزرگ‌ترین نهاد فعال شناخته می‌شد. مؤسسات مالی و اعتباری بزرگی با شعبه‌های فراوان در سراسر کشور توان مالی آن را به‌شدت تقویت می‌کردند. این مؤسسه‌ها بعدها زمینه‌ی پیدایش چهار بانک را در نیمه‌ی دوم دهه‌ی ۱۳۸۰ برای سپاه فراهم آوردند؛ انصار و پاسارگاد از آن جمله‌اند. برنده‌ی دست‌اول تمام مناقصه‌های کشور در حوزه‌ی نفت و گاز و انرژی، سدسازی، راه‌آهن، معادن و صنایع سبک و سنگین، از طریق مؤسسات مالی و شرکت‌های سرمایه‌گذاری خود توانست بعدها بخش زیادی از سهام شرکت‌های مخابرات و فولاد را در اختیار بگیرد و سرمایه‌گذاری و فعالیت در صنایع بالادستی و پایین‌دستی نفت، گاز و پتروشیمی را پیش ببرد.

بسیار طبیعی بود که یک مرکز اقتصادی به همان میزان که توان تأثیرگذاری اقتصادی‌اش افزایش می‌یابد، خواهان مشارکت بیشتر در تصمیم‌گیری و تصمیم‌سازی سیاسی شود.

انتخابات مجلس پنجم را شاید بتوان نخستین اقدام منظم برای تحرک بیشتر و سرعت‌گرفتن این حضور سیاسی دانست که حالا از پشتوانه‌ی گسترده‌ی اقتصادی هم برخوردار بود.

مرحله‌ی سوم: سپاه و سیاست‌ورزی

با اعلام موجودیت حزب کارگزاران سازندگی در آستانه‌ی انتخابات مجلس پنجم در سال ۱۳۷۵ و پیروزی قاطع نمایندگان آن در دور اول انتخابات به‌ویژه در تهران، تلاش برای استفاده از توان و امکانات سپاه برای حضور گسترده‌تر در سیاست افزایش یافت. این تلاش‌ها سرانجام در مرحله‌ی دوم انتخابات نتیجه‌ای را رقم زد که میزان تأثیرگذاری سپاه و استفاده از تشکیلات و سازمان‌دهی و امکاناتش را به نمایش می‌گذارد.

در این دوره محسن رضایی با تغییر موضع به اردوی مخالفان هاشمی رفسنجانی پیوست. رضایی در فاصله‌ی مرحله‌ی اول و دوم انتخابات مجلس پنجم آشکارا در یک سخنرانی اعلام کرد که لیبرال‌ها با حمایت آمریکایی‌ها به دنبال گرفتن مجلس پنجم هستند و دوستداران انقلاب باید مانع آن شوند.

حسین مرعشی، رئیس دفتر رئیس‌جمهور وقت، هاشمی رفسنجانی، به‌خوبی به یاد می‌آورد وقتی خبر این سخنرانی محسن رضایی را، که نشانه‌ی تغییر مواضع او بود، به هاشمی رفسنجانی دادند، هاشمی پس از مدتی سکوت و خیره‌شدن گفت که فکرش را می‌کردم که رضایی چنین کاری بکند.^{۷۶}

سخنرانی محسن رضایی دو مخاطب داشت: هاشمی رفسنجانی و اطرافیان‌ش که در حزب کارگزاران سازندگی جمع شده بودند و نمایندگان پیروز در انتخابات مرحله‌ی اول از یک‌سو، و سپاهیان‌ی که او با نام دوستداران انقلاب از آن‌ها یاد کرده بود. در واقع او به‌صورت غیررسمی به نیروهای تحت امرش دستور داد که وارد سیاست شوند و نقش کارساز و تعیین‌کننده‌ای بر عهده بگیرند.

در مرحله‌ی اول انتخابات، فائزه هاشمی، دختر رئیس‌جمهور، نفر اول تهران بود، هرچند با تدابیری و باطل کردن آرای چند صندوق نفر دوم شد. میدان سیاست ایران از این لحظه به بعد با یک عامل جدید روبه‌رو شد و آن حضور بارز سپاه در اقتصاد سیاسی ایران بود. در انتخابات ریاست‌جمهوری دوم خرداد ۱۳۷۶ نیز حضور سپاه پررنگ‌تر از پیش شد. بخشی از نیروهای سپاه با گرایش

۷۶. گفت‌وگوی شفاهی با حسین مرعشی، ۱۳۹۱.

به ناطق نوری به صورت تمام عیار وارد عمل شدند، اما در انتخابات دوم خرداد ۱۳۷۶ بازی را به آقای خاتمی و اطرافیانش واگذار کردند.

سپاه با استفاده از بسیج می توانست در تمام مدارس، آموزشگاه‌ها، ادارات، مؤسسات دولتی و شبه دولتی و حتی بخش خصوصی و دانشگاه‌ها حضور فعال و گسترده داشته باشد. دفاتر بسیج می توانست پل ارتباطی سپاه با بدنه‌ی فعال و پایگاه اجتماعی‌اش باشد. سپاه حالا تبدیل شده بود به دولتی در دولت اصلی؛ اگرچه در سال‌های بعد دولت اصلی و علنی شد و ابایی هم از بیان آن نداشت.

از این مرحله است که یک حزب پادگانی وارد عرصه‌ی سیاست ایران می شود، حزبی با بازوهای متعدد اقتصادی، نظامی، حمایت رسانه‌ای و قضایی که در سراسر کشور شعباتی داشت و بودجه‌ی نامحدودی هم در اختیار داشت.

اتفاق «قتل‌های زنجیره‌ای» و کشتن نویسندگان و دگراندیشان توسط برخی از نیروهای وزارت اطلاعات شرایطی را پیش آورد که پس از مدتی این حزب پادگانی یک بازوی اطلاعاتی-امنیتی نیز برای خود ایجاد کند. آیت‌الله خامنه‌ای و سپاه وزارت اطلاعات و توان اطلاعاتی آن را از دست داده بودند و نمی توانستند بر روی وزارت اطلاعات دولت اصلاحات حساب کنند. لازم بود که همان بدنه‌ی اطلاعاتی که در ابتدای انقلاب در سپاه تشکیل شده بود و در زمان راه‌اندازی وزارت اطلاعات از او گرفته بودند دوباره بازسازی و احیا شود، اما حالا با نیروهایی که از وزارت اطلاعات جدا شده بودند. نخستین ثمره‌ی ایجاد بخش اطلاعاتی در سپاه را باید دستگیری فعالان ملی مذهبی و اعضای نهضت آزادی در سال ۱۳۷۹ - ۱۳۸۰ دانست. وزارت اطلاعات دولت اصلاحات و وزیر اطلاعات، یونسی، اعتقادی به براندازی‌بودن آن‌ها نداشتند و این موضوع را پس از دستگیری آن‌ها در مصاحبه‌ای اعلام کردند و لزوم به برخورد هم نمی دیدند. از نظر آن‌ها، همین که تحت کنترل و نظارت هستند کفایت می کرد. اما سپاه، به پیروی از رهبری، بر این باور بود که آن‌ها برانداز هستند و باید دستگیر شوند. دستگیری آن‌ها پس از این اختلاف نظر با راه‌اندازی اطلاعات موازی آغاز شد و به دانشجویان و روزنامه‌نگاران نیز تسری پیدا کرد و تعداد زیادی از آن‌ها توسط سپاه دستگیر و احضار شدند و مورد فشار قرار گرفتند. به موازات آن، کار فشرده‌ی اطلاعاتی بر روی اصلاح طلبان

درون دولت و مجلس آغاز شد. دستگیری عباس عبدی، قاضیان و بهروز گران‌پایه و دادگاهی کردن تعدادی از نمایندگان مجلس از نخستین اقدامات آن‌ها برای تمرکز اطلاعاتی بر روی اصلاح‌طلبان ارزیابی می‌شود. دولت اصلاحات و نمایندگان مجلس ششم از هر سو تحت فشار و کنترل بودند و سنگرهای فتح‌شده، یکی پس از دیگری، پس گرفته می‌شدند. دوران پاتک سپاه شروع شده بود. حالا آن‌ها دیگر لزومی بر صبر کردن نداشتند. همه‌ی عوامل و امکانات را در اختیار داشتند برای اینکه نیروهای خود را در دولت بنشانند.

مرحله‌ی چهارم: سپاه و دولت‌سازی

انتخابات مجلس هفتم و حوادث و حاشیه‌های آن نخستین پروژه‌ی تمام‌عیاری بود که به سپاه واگذار شد و باید از آن سربلند بیرون می‌آمد. این پروژه می‌توانست محک خوبی برای سپاهیان تازه‌وارد به میدان سیاست و آیت‌الله خامنه‌ای باشد که سرنخ آن‌ها را در اختیار داشت و به بازی گرفته بودشان.

رد صلاحیت بیش از ۲ هزار نفر توسط سپاه، که اطلاعات موازی آن را مدیریت می‌کرد، اولین گام در این راه بود. هدف‌گذاری صورت‌گرفته در این مرحله مهندسی انتخابات و مدیریت کردن شورای نگهبان بود. نتیجه‌ی انتخابات مجلس هفتم برای مدیران آن پروژه بسیار راضی‌کننده بود. آن‌ها توانسته بودند در طی چهارپنج سال در عرصه‌ی سیاست با کسانی که بیش از بیست سال تجربه‌ی سیاسی داشتند دست‌وپنجه نرم کنند و موفق و راضی‌کننده از آن میدان بیرون بیایند. آینده‌ی درخشانی در انتظار آن‌ها بود و گام‌های بعدی را باید بلندتر و استوارتر برمی‌داشتند. جامعه‌ی ایران با یک حزب مدرن مواجه شده بود که هر کاری از آن برمی‌آمد. این حزب در سراسر کشور پادگان و پایگاه‌های بسیج، نیروی سرکوب شهری و سازمان‌های فرهنگی متعدد خود را زیرمجموعه‌ی آن‌ها به وجود آورده بود و روزنامه و خبرگزاری خاص خود را داشت. علاوه بر آن، از یک مرکز اطلاعاتی-امنیتی قوی و بانفوذ برخوردار بود که می‌توانست رفتار و سخنان هر شهروند ایرانی را بشنود و برای آن‌ها پرونده‌سازی کند. تعداد زیادی نماینده را در مجلس هفتم دست‌چین و برخی از آن‌ها را وام‌دار خود کرده بود.

در کمتر از شانزده سال رؤیای سپاهیان برای ورود به سیاست جامه‌ی عمل به خود پوشید. به نظر می‌رسید گام‌های برداشته‌شده فراتر از انتظارات و خواست آن‌ها بود. باوجوداین، راه طولانی‌تری نیز در پیش رو داشتند.

تجربه‌ی انتخابات مجلس هفتم و مدیریت پروژه‌ای به این سنگینی و ایجاد هماهنگی بین نهادهای رسمی و غیررسمی برای حصول نتیجه‌ی دل‌خواه پیش‌زمینه‌هایی بود برای میدان بزرگ‌تر انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۱۳۸۴. سازمان بسیج به‌عنوان بازوی حضور سپاه در شهرها و روستاها در بالاترین حد خود تقویت و سازمان‌دهی شده بود. در بسیاری از روستاها و شهرهای کوچک کشور بسیج تنها نهاد و مرجع کارهای مردم بود. امتیازات حکومتی و دولتی زندگی شهری و روستایی از طریق بسیج ارائه می‌شد و خدمات فرهنگی متعددی ارائه می‌داد. عضویت دانش‌آموزان و دانشجویان در این نهاد برای گرفتن مجموعه‌ای از امتیازات و حقوق ویژه و معافیت‌ها موقعیت بسیج را در میان قشرهایی از مردم تقویت کرده بود و این‌همه یعنی گسترش سپاه.

آن‌ها قادر بودند که در انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۱۳۸۴ بیش از ۵ میلیون رأی برای فرد گمنام و ناشناخته‌ای به نام محمود احمدی‌نژاد بسازند. بیش از ۹۰ درصد این آرا واقعی بود و بدون کوچک‌ترین تقلبی به صندوق‌ها ریخته شده بود. در واقع، سازمان رأی‌حزب پادگانی سپاه می‌توانست تا این میزان رأی تولید کند. این سازمان بعدها توان و قدرت رأی‌سازی خود را در انتخابات مجلس هشتم دوباره تجربه کرد.

در بحبوحه‌ی رقابت‌های انتخاباتی ریاست‌جمهوری سال ۱۳۸۸ هاشمی رفسنجانی گروهی را برای چانه‌زنی با فرماندهان سپاه و شنیدن حرف‌هایشان تعیین کرد. هدف این بود که سپاهیان را به‌سوی خود جذب کنند. او هم از اهمیت ساختار سازمانی و تشکیلاتی حزب سپاه خبر داشت و آخرین تلاش‌های خود را برای نزدیکی به آن‌ها به کار می‌یست. از طرف فرماندهان سپاه سردار شوشتری که بعدها در بمب‌گذاری گروه ریگی در سیستان و بلوچستان کشته شد با تیم هاشمی رفسنجانی وارد مذاکره شد. حسین مرعشی، رئیس‌دفتر هاشمی رفسنجانی و از نزدیکان سببی وی که در این مذاکرات حضور داشت، می‌گوید سردار شوشتری

در پاسخ به تقاضای هاشمی برای حمایت سپاه از او پرسید آقای هاشمی رفسنجانی در ازای این حمایت و همراهی چه چیزی به ما خواهد داد؟ ما دیگر حاضر نیستیم با پروژه‌های کوچکی چون سد کرخه سرگرم شویم.

محتوای این مذاکره نشان می‌داد که سپاهیان سهمی از دولت می‌خواهند و هرکس که حاضر باشد سهم بیشتری از دولت آینده را به آن‌ها بدهد مورد حمایت آن‌ها خواهد بود. با روی کار آمدن احمدی‌نژاد حالا سپاه اعضای خودش را در دولت داشت، وزرای کشور، بازرگانی، نفت، نیرو، در کنار همراهی وزارت اطلاعات و پراکندن نیروهایش در رده‌های معاونت‌ها و مدیریت‌های میانی وزارتخانه‌های دیگر. از این به بعد چرخه‌ی تولید قدرت، ثروت و سیاست حزب پادگانی سپاه را به شدت تقویت می‌کند. در این دوره بیشترین حجم قراردادهای اقتصادی با سپاه و قرارگاه خاتم‌الانبیا منعقد می‌شود و عمده‌ی واگذاری‌هایی که دولت تحت عنوان اصل ۴۴ و خصوصی‌سازی از طریق بورس انجام می‌دهد توسط صندوق‌های مالی، مؤسسات اعتباری و بانک‌های وابسته به سپاه خریداری می‌شود.

انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۱۳۸۸ آشکارترین پروژه‌ی ملی، سیاسی و گسترده‌ای بود که سپاه آن را مدیریت کرد. سپاه در این مرحله از مهندسی انتخابات یک گام جلوتر رفت و علاوه بر مهندسی انتخابات به دنبال نتیجه‌سازی انتخابات هم بود. به همین دلیل است که علاوه بر حداکثر استفاده از توان رأی‌سازی مجموعه‌های زیرنظر خود، در عین حال اقدام به کودتای انتخاباتی می‌کند که نتیجه‌ی نهایی را به سود خود رقم بزند. در واقع، حزب پادگانی سپاه از طریق نهادهای قانونی سازوکار آرا وارد دولت شد و ضربه‌ی آخر را با استفاده از بازوی نظامی و اطلاعاتی-امنیتی خود وارد کرد و با کودتا انتخابات سال ۱۳۸۸ را به نام خود رقم زد.

سرکوب‌های پس از آن کودتا و حملات گسترده‌ی رسانه‌ای علیه مردم، اصلاح‌طلبان و جنبش سبز، همه توسط حزب پادگانی سپاه که در دولت نهم احمدی‌نژاد سهم مهمی دارد انجام می‌شد. به نظر می‌رسد سپاه در حال تکمیل مرحله‌ی چهارم خود است و آماده می‌شود با دردست‌گرفتن کامل قدرت و انتخاب

فردی از میان خود به‌عنوان رئیس‌جمهور مرحله‌ی دولت‌سازی را تکمیل و خود را برای ورود به مرحله‌ی بعد آماده‌کند. اما پیش از واردشدن به این مرحله باید اقداماتی را برای تکمیل پروژه‌ی دولت‌سازی خود پی‌بگیرد. مبارزه با جریان انحرافی و نابودی افراد و جریانی که خود به وجود آوردند در دستورکار سپاه قرار دارد. آن‌ها در چند سال اخیر در پی پروژه‌ی حذف مخالفین بالقوه و بالفعل آیت‌الله خامنه‌ای سهم‌خواهی‌هایی کرده بودند و به نظر می‌رسد که در حال ایجاد جای پای برای خود در قدرت باشند. حالا حزب پادگانی سپاه برای رسیدن به قله‌ی روند پروژه‌ی دولت‌سازی که در پیش گرفته است باید آن‌هایی را زیر پا بگذارد که در چند سال اخیر راه رسیدن به دولت را برای سپاهیان هموار کرده بودند.

آن‌ها برای احمدی‌نژاد نقشی بیش از کاتالیزور قائل نبودند. او وظیفه‌اش این بود که سریع‌تر قدرت سیاسی در ایران را یکدست سازد و بسیاری از مخالفان بالقوه و بالفعل آیت‌الله خامنه‌ای و سپاهیان را حذف کند و جنبش‌های جوانان، دانشجویان، زنان و کارگران ایران را لگدمال کند و همه‌ی آن‌هایی را که می‌توانستند ادعایی داشته باشند از گردونه‌ی رقابت حذف کند. اتفاقات پیش‌بینی‌نشده‌ای مانع اجرای سیاست یکدست‌سازی سیاسی و ایدئولوژیک مورد نظرشان شد، اما احمدی‌نژاد به این نقش راضی نبود و دنبال سهمی از قدرت بود. اختلافات دوباره تشدید شد و تا دوازده سال بعد از جنبش سبز و با روی‌کارآمدن ابراهیم رئیسی به‌عنوان رئیس‌جمهور و مجلس دوازدهم کاملاً دست‌چین‌شده به‌صورت برنامه‌ریزی‌شده و با سرعت دوباره این سیاست را در پیش گرفتند، با این تفاوت که حوزه‌های فرهنگی و اجتماعی را هم علاوه بر سیاست و اقتصاد به‌سوی خالص‌سازی می‌برند. ضمن اینکه ناملایمات و عدم‌موفقیت‌های گذشته نیز کوله‌باری از تجربه را برای آن‌ها به ارمغان آورده است.

مرحله‌ی پنجم: سپاه و رهبرسازی

مهم‌ترین و محتمل‌ترین فردی که احتمال جانشین‌شدنش در غیاب آیت‌الله خامنه‌ای می‌رفت علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی بود. کنارگذاشتن تدریجی وی از تمام مراجع قدرت پروژه‌ای بود که آیت‌الله خامنه‌ای از همان سال ۱۳۶۸ که به

رهبری انتخاب شد بسیار زیرکانه و با صبر و حوصله پی گرفت. هاشمی در مواقعی نقش یک حامی بزرگ را برای آیت‌الله خامنه‌ای بازی کرده بود؛ آیت‌الله خامنه‌ای حتی رهبرشدنش را به او مدیون بود. اما دنیای سیاست و قدرت چنین روابطی را بر نمی‌تابد.

پروژه‌ی حذف هاشمی رفسنجانی را شاید بتوان بزرگ‌ترین، قدیمی‌ترین و سخت‌ترین اقدام حزب سپاه و آیت‌الله خامنه‌ای ارزیابی کرد، روندی که به مرگ مشکوک او در دی‌ماه سال ۱۳۹۵ منجر شد.

چنین به نظر می‌رسد که هم‌اکنون در عرصه‌ی سیاست و قدرت ایران تنها آیت‌الله خامنه‌ای و حزب پادگانی سپاه قامت برافراشته‌ای دارند، دو پیکره‌ای که تاکنون همچون یک تن واحد عمل کرده‌اند. اما عوامل و شواهد و شرایط متعددی وجود دارد که تحلیل و بررسی آن‌ها نشان می‌دهد در آینده‌ای نزدیک این تن واحد دوشقه خواهد شد و آیت‌الله خامنه‌ای در یک بازی جدید قدرت، که علاقه‌ی زیادی هم به آن دارد، سرانجام چاره‌ای جز پذیرش عمل در زمین بازی حزب سپاه و تن‌دادن به خواسته‌های آن‌ها نخواهد داشت.

البته نتیجه‌ی نهایی فرایند رهبرسازی سپاه که از مدتی پیش آغاز شده می‌تواند پس از مرگ آیت‌الله خامنه‌ای و انتخاب و دست‌چین کردن یک رهبر توسط سپاهیان ساخته شود و رقم بخورد یا اینکه به‌واسطه‌ی یک کودتا، که ناشی از شرایط خاص داخلی و بین‌المللی است، آن را پیش از مرگ آیت‌الله خامنه‌ای انجام دهند. اما تحلیل ویژگی‌های شخصیتی آیت‌الله خامنه‌ای در اینجا نقش بسیار مهمی بازی می‌کند:

وی که در پیش از انقلاب و تا چند سال اول پس از انقلاب به‌عنوان یک روحانی روشنفکر متمایل به اسلام انقلابی و پیشرو و نزدیک به شریعتی و محفل شاعران و روشنفکران غیرمذهبی بود به‌تدریج به محافظه‌کارترین و متحجرترین گرایش و برداشت‌های اسلامی درون حلقه‌ی قدرت جمهوری اسلامی متمایل شد. شاید نخستین جرعه‌های این گرایش را زمانی که وی نماینده‌ی شورای انقلاب در وزارت دفاع بود باید جست.

رئیس‌دفتر وی، سرهنگ سلیمی، از نیروهای مؤثر و شاخص انجمن حج‌تبه بود. اگرچه آیت‌الله خامنه‌ای هنوز با پوشیدن لباس‌های خاص روحانیان روشنفکر و

سنت‌شکنی چون بهشتی، صدر و خاتمی بر فاصله‌گذاری‌های خود با روحانیان سنتی اصرار می‌ورزید، پیپ می‌کشید، موسیقی گوش می‌داد، رمان می‌خواند، برخلاف هم‌مسلمان خود که نعلین به پا داشتند کفش می‌پوشید و در محافل شاعران حضور پیدا می‌کرد، به تدریج خود را به‌طور کامل به حجتیه‌ای‌ها نزدیک کرد.

سرهنگ سلیمی بعدها وزیر دفاع جمهوری اسلامی شد. یکی دیگر از نیروهای حجتیه که او هم سرهنگ نیروی زمینی ارتش بود و رابطه‌ی بسیار حسنه‌ای با آیت‌الله خامنه‌ای داشت سرهنگ صیاد شیرازی بود. شواهد نشان می‌دهد به دلیل نزدیکی آیت‌الله خامنه‌ای به آن‌ها، تعداد زیادی از افراد وابسته به جریان انجمن حجتیه در مشاغل مهمی در ارکان جمهوری اسلامی نفوذ کرده‌اند. مهندس جواد مادرشاهی، دیگر فرد برجسته‌ی حجتیه در این زمان، مشاور امنیتی آقای خامنه‌ای در پست ریاست جمهوری بود. یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های آیت‌الله خامنه‌ای این است که فردی کاملاً تشکیلاتی است.

در حال حاضر مهم‌ترین و پرنفوذترین اطرافیان آیت‌الله خامنه‌ای گروهی از فرماندهان ارشد و نیروهای اطلاعاتی-امنیتی سپاه هستند، افرادی که او غیر از آن‌ها کسی را خودی نمی‌داند و مهم‌ترین تکیه‌گاه قدرت خود را بر آن‌ها استوار کرده است.

در سال‌های گذشته آن‌ها به شدت غرق در افتخار، از مزایا و امکانات و تشکیلاتی برخوردار شده‌اند که امرا و فرماندهان ارتش شاهنشاهی هرگز در خواب هم نمی‌دیدند. آیت‌الله خامنه‌ای به برکت توان اقتصادی فزاینده‌ای که از طریق بنیاد مستضعفان و بانک و مؤسسات مالی وابسته به آن، آستان قدس رضوی و ستاد اجرایی فرمان امام برایش فراهم شده با بذل و بخشش فراوان و مدیریت سازمان‌یافته و تشکیلاتی خود سپاهیان را از سپاهی نزدیک به هاشمی رفسنجانی و با گرایش‌های عمدتاً اصلاح‌طلبانه تبدیل به یک حزب تمام‌عیار سیاسی با قدرت منحصر به فرد اقتصادی، امنیتی و فرهنگی و سیاسی کرده است.

برنامه‌ی سوم؛ آغاز دوباره‌ی خصوصی‌سازی

در دولت سید محمد خاتمی که از مرداد سال ۱۳۷۶ روی کار آمد، برنامه‌ی سوم نوشته و از سال ۱۳۷۹ به اجرا گذاشته شد، تنها برنامه‌ای که تقریباً همه‌ی جناح‌های سیاسی و گروه‌ها بر جامع‌بودن و اجرای خوب آن تأکید می‌کنند و نویسندگان‌ش هم به آن می‌بالند، اگرچه خودشان آن را اجرا نکردند. در این برنامه برای نخستین مرتبه از واژه‌ی خصوصی‌سازی استفاده شد و سازمانی را برای پیشبرد اهداف آن به نام سازمان خصوصی‌سازی پیش‌بینی کرده بود:

ماده‌ی ۲ - به‌منظور کاهش تصدی‌ها و تقویت اعمال حاکمیت و نظارت دولت و فراهم‌نمودن زمینه‌ی توسعه‌ی مشارکت مؤثر مردم، بخش خصوصی و بخش تعاونی در اداره‌ی امور، تبیین دقیق وظایف واحدهای ملی و استانی در برنامه‌ریزی و اجرا و فراهم‌نمودن زمینه‌ی تحقق مطلوب اهداف برنامه‌ی سوم، دولت موظف است در طول سال اول برنامه‌ی اصلاحات ساختاری لازم را با رعایت موارد زیر در تشکیلات دولت به عمل آورد:

الف - رعایت اصل ارتباط، پیوستگی، همبستگی و تجانس وظایف؛

ب - تجمیع فرایند انجام هر فعالیت در سازمان واحد و هدف‌گرا نمودن فعالیت‌ها؛

ج - حذف واحدها و سازمان‌های غیرضرور و حذف وظایف موازی و مشترک دستگاه‌ها؛

د- رعایت اصل عدم تمرکز در توزیع وظایف ملی و استانی و محدود نمودن وظایف و مأموریت‌های واحدهای ملی و ستادی به جنبه‌های اعمال حاکمیت، سیاست‌گذاری، برنامه‌ریزی کلان و هدایت و نظارت و واگذاری امور اجرایی به واحدهای استانی؛

ه- عدم گسترش تشکیلات دولت با تأکید بر کوچک‌سازی دولت از سطوح پایین هرم تشکیلات، از طریق تجمیع کلیه فعالیت‌های مربوط به یک وزارتخانه (به‌جز شرکت‌های مستقل) در سازمان استانی واحد.

براساس این ضوابط باید ترتیبی اتخاذ شود که:

۱- امور انرژی،

۲- امور کشاورزی، دام، توسعه و عمران روستایی و

۳- امور صنعت و معدن در سه وزارتخانه تجمیع شود.

دولت موظف است به‌منظور تحقق این ماده، عناوین وزارتخانه‌ها و سازمان‌های مستقل را همراه با حدود مأموریت‌ها و اختیارات هر یک از آنها و تبیین اعمال حاکمیت و اعمال تصدی در حیطه‌ی فعالیت هر دستگاه و نحوه‌ی تحقق آن‌ها همراه با پیش‌بینی زمان‌بندی مناسب برای تحقق آن در طول سال اول برنامه‌ی سوم تنظیم و ظرف یک ماه اقدامات قانونی لازم معمول شود.

ماده‌ی ۴- به‌منظور سامان‌دهی و استفاده‌ی مطلوب از امکانات شرکت‌های دولتی و افزایش بازدهی و بهره‌وری و اداره‌ی مطلوب شرکت‌هایی که ضروری است در بخش دولتی باقی بمانند و نیز فراهم‌کردن زمینه‌ی واگذاری شرکت‌هایی که ادامه‌ی فعالیت آن‌ها در بخش دولتی غیرضروری است به بخش غیردولتی، به دولت اجازه داده می‌شود نسبت به واگذاری، انحلال، ادغام و تجدید سازمان شرکت‌های دولتی، اصلاح و تصویب اساسنامه‌ی شرکت‌ها، تصویب آیین‌نامه‌های مالی و معاملاتی، تصویب آیین‌نامه‌های استخدامی و بیمه، با رعایت مقررات و قوانین مربوط و جابه‌جایی و انتقال وظایف، نیروی انسانی، سهام و دارایی‌های شرکت‌های دولتی و شرکت‌های وابسته به آن‌ها اقدام کند.

بااین‌همه، در روند واگذاری‌ها اتفاق خاصی روی نداد و شتابی که مدنظر مسئولان بود و پیش‌بینی می‌شد شکل نگرفت. در دوره‌ی هشت‌ساله‌ی دولت اصلاحات جمعاً ۲ هزار و ۵۱۵ میلیارد تومان از سهام شرکت‌های دولتی از طریق خصوصی‌سازی واگذار شد که کمتر از ۰/۵ درصد آن از طریق مذاکره و بیش از ۹۹/۵ درصد نیز از طریق بورس و مزایده واگذار شد. براین‌اساس، یکی از اتفاقات

مثبت این دوره، توقف واگذاری به صورت مذاکره‌ای است. بررسی آماری نشان می‌دهد دولت اصلاحات در مقایسه با دولت قبل و بعد از خود مقاومت بیشتری در مقابل خصوصی‌سازی نشان داده است، به طوری که در سال ۱۳۸۰ میزان واگذاری‌ها حتی به ۲۱ میلیارد تومان رسید که در مقایسه با آمار سال‌های قبل، به نوعی توقف خصوصی‌سازی بود. اما در دو سال پایانی دولت خاتمی، یعنی سال‌های ۱۳۸۲ و ۱۳۸۳ به ترتیب ۹۸۳ و ۶۴۹ میلیارد از سهام شرکت‌های دولتی واگذار شد که این میزان (جمع دو سال) حدود ۶۵ درصد از کل ارزش خصوصی‌سازی در دوره‌ی هشت‌ساله‌ی دولت خاتمی است.

۱۳۸ چگونه می‌توان یک کشور را دزدید؟

اموال و دارایی‌های دولتی خصوصی‌سازی شده در ۱۶ سال گذشته

سال	حجم واگذاری‌ها (میلیارد تومان)	معادل دلاری (میلیون دلار)
۱۳۸۰	۲۰	۲۵
۱۳۸۱	۳۲۲	۴۰۸
۱۳۸۲	۱۲۲۶	۱۴۷۷
۱۳۸۳	۷۱۸	۸۲۵
۱۳۸۴	۸۳	۹۲
۱۳۸۵	۳۴۰۹	۳۷۰۵
۱۳۸۶	۱۴۳۴۴	۱۵۴۲۴
۱۳۸۷	۷۸۱۷	۸۱۴۳
۱۳۸۸	۲۵۵۱۰	۲۵۵۱۰
۱۳۸۹	۶۱۱۰	۵۵۵۵
۱۳۹۰	۱۲۸۴۷	۷۱۳۷
۱۳۹۱	۱۳۰۵۰	۳۶۲۵
۱۳۹۲	۴۴۰۶۰	۱۲۲۳۹
۱۳۹۳	۵۲۲۷	۱۴۵۲
۱۳۹۴	۳۷۳۴	۱۰۳۷
۱۳۹۵	۴۹۶۰	۱۳۴۱
۱۳۹۶	۱۲۹۹	۳۰۹
جمع		
	۱۴۴۷۳۶ میلیارد تومان	۸۸۳۰۴ میلیون دلار

محاسبه و استنتاج: محمد مساعد بر اساس داده‌های بانک مرکزی و وزارت اقتصاد

همان‌طور که از اعداد جدول بالا مشاهده می‌شود، روند واگذاری‌ها و خصوصی‌سازی به یک‌باره از سال ۱۳۸۴ به بعد شتاب چشمگیری گرفته است. این شتاب و افزایش حجم بالای واگذاری‌ها تنها به یک عامل بازمی‌گردد و آن نیز مربوط به اتفاقاتی است که در اردیبهشت ۱۳۸۴ در خصوص اصل ۴۴ قانون اساسی روی داد.

اطلاعات مربوط به واگذاری سهام طی سال‌های دوره ۱۳۷۰ تا ۱۳۹۲								
سال واگذاری	ارزش واگذاری (میلیارد ریال)			سهم هر یک از روش‌های واگذاری (درصد)			سهم از کل	
	بورس	مذاکره	جمع ارزش واگذاری	بورس	مزایده	مذاکره		
۱۳۷۰	۲۳۲/۸	۱۴/۶	۲۴۵/۶	۸۷/۶۵	۶/۸۵	۵/۵۰	۳/۱۹	
۱۳۷۱	۱۲۰/۶	۴۷/۱	۲۳۸/۸	۵۰/۵۰	۱۹/۷۲	۲۹/۷۷	۲/۸۷	
۱۳۷۲	۱۷۳/۷	۳۸/۶	۲۸۷/۶	۶۰/۴۰	۱۳/۴۲	۲۶/۱۸	۳/۴۵	
۱۳۷۳	۲۶۴/۸	۱۲۶/۷	۹۲۳/۷	۲۸/۵۶	۱۳/۷۲	۵۷/۷۲	۱۱/۰۹	
۱۳۷۴	۳۱۳/۹	۰/۰	۵۱۶/۳	۶۰/۸۰	۰/۰	۳۹/۲۰	۶/۲۰	
۱۳۷۵	۹۴۰/۹	۸/۸	۱۴۱/۳	۸۶/۲۴	۰/۸۱	۱۲/۹۵	۱۳/۱۰	
۱۳۷۶	۱۱۵/۶	۲۰/۳	۱۷۳/۴	۶۶/۶۷	۱۱/۷۱	۲۱/۶۳	۲/۰۸	
۱۳۷۷	۷۴۳/۳	۱۸/۷	۷۶۲/۰	۹۷/۵۵	۲/۴۵	۰/۰۰	۹/۱۵	
۱۳۷۸	۲۰۰۷۳/۸	۲۷۴/۲	۲/۳۴۸/۰	۸۸/۳۲	۱۱/۶۸	۰/۰۰	۲۸/۱۹	
۱۳۷۹	۱/۵۴۵/۸	۱۷۶/۵	۱/۷۲۲/۳	۸۹/۷۵	۱۰/۲۵	۰/۰۰	۲۰/۶۸	
مجموع	۶/۵۲۴/۲	۷۲۹/۱	۱/۰۷۵/۴	۸/۳۲۸/۷	۷۸/۳۳	۸/۷۵	۱۰۰	۱۲/۹۱

مآخذ: درگاه الکترونیک سازمان خصوصی سازی / گزارش‌های عملکرد در سال‌های مختلف

با توجه به جدول بالا، به نظر می‌رسد که در سه سال پایانی دهه‌ی ۱۳۷۰ که با سال‌های ابتدایی برنامه‌ی سوم توسعه همراه بوده، در مجموع خصوصی‌سازی رشد قابل توجهی داشته است. در حدود ۵۸ درصد از کل واگذاری‌های سهام در طول این دوره گزارش شد. ضمن اینکه در این دهه روش واگذاری سهام از طریق بورس مرتب روبه‌افزایش بوده که در سه سال پایانی این دهه که مصادف با دولت اول سید محمد خاتمی است، این رشد مشهود و بارز نشان داده می‌شود، به طوری که در مجموع بیش از ۹۰ درصد واگذاری‌ها از این طریق بوده و در مقابل روش‌های سلیقه‌ای و فسادانگیز مذاکره به صفر کاهش یافته است.

از سال ۱۳۸۰ و به موجب ماده‌ی ۱۵ قانون برنامه‌ی سوم توسعه که در سال ۱۳۷۹ مصوب شده بود، با تغییر اساسنامه‌ی سازمان مالی گسترش مالکیت واحدهای تولیدی سابق، سازمان خصوصی‌سازی ایران تأسیس شد. اساسنامه‌ی این سازمان در تاریخ ۲۹ فروردین ۱۳۸۰ به توصیه‌ی هیئت وزیران رسید و پس از تأیید شورای نگهبان در ۱۶ اردیبهشت همان سال روند خصوصی‌سازی سرعت بیشتری گرفت. تا پیش از آن روند خصوصی‌سازی با تأیید دولت به وزارتخانه‌های مربوط آن بنگاه ارجاع داده می‌شد. با تأسیس سازمان

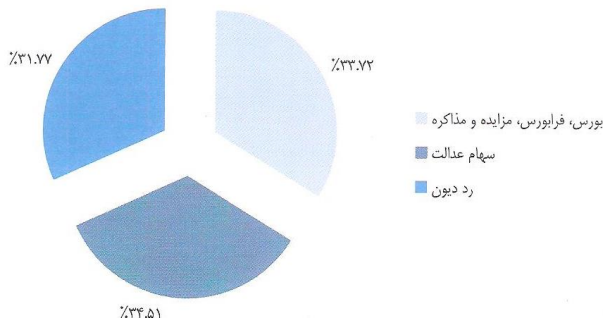
خصوصی‌سازی این روند متولی متمرکزی پیدا کرد. اتفاق دیگری که سبب گسترش خصوصی‌سازی‌ها شد در اول خرداد ۱۳۸۴ روی داد. سیاست‌های کلی اصل ۴۴ قانون اساسی به‌وسیله‌ی رهبری ابلاغ شد و تصویب نهایی قانون اصلاح موادی از قانون برنامه‌ی چهارم توسعه و اجرای سیاست‌های کلی اصل ۴۴ قانون اساسی نیز در ۲۵ خرداد سال ۱۳۸۷ تصویب شد. در واقع، در این دهه با فراهم‌شدن بسترهای قانونی و زیرساخت‌های لازم و جلب حمایت‌های سیاسی، حکومتی و مردمی در سطوح مختلف، واگذاری سهام روند روبه‌رشدی را در پیش گرفت، به‌طوری‌که ارزش این واگذاری‌ها در دهه‌ی ۱۳۸۰ بیش از ۱۱۹ برابر ارزش واگذاری‌ها در دهه‌ی ۱۳۷۰ بوده است. جدول زیر به‌خوبی این روند و اعداد و ارقام مربوط به آن را نشان می‌دهد.

بهمن احمدی امویی ۱۴۱

اطلاعات مربوط به واگذاری سهام طی سال‌های دوره ۱۳۸۰ تا ۱۳۹۰								
سهم از کل	سهام واگذاری در هر سال (درصد)			ارزش واگذاری (میلیارد ریال)				سال واگذاری
	پایت رد دیون دولت	پایت سهام عدالت	واگذاری به بخش خصوصی	کل گزارش واگذاری	پایت رد دیون دولت	پایت سهام عدالت	بخش خصوصی	
۰/۰	۰	۰	۱۰۰	۲۰۷	۰	۰	۲۰۷	۱۳۸۰
۰/۴	۴/۸	۰	۹۵/۲	۳۶۰۲	۱۷۴	۰	۳۴۲۸	۱۳۸۱
۱/۰	۰	۰	۱۰۰	۹۸۳۰	۴	۰	۹۸۲۶	۱۳۸۲
۰/۷	۰	۰	۱۰۰	۶۴۹۲	۰	۰	۶۴۹۲	۱۳۸۳
۰/۱	۰	۰	۱۰۰	۷۶۴	۰	۰	۷۶۴	۱۳۸۴
۲/۶	۰	۸۵/۶	۱۴/۴	۲۵۳۹۰	۰	۲۱۰۳۵	۳۶۵۵	۱۳۸۵
۲۵/۵	۱۱	۷۱	۱۸	۲۴۹۰۳۷	۲۷۴۸۲	۱۷۷۴۳۷	۴۵۰۱۸	۱۳۸۶
۷/۴	۴۳/۲	۰	۵۶/۸	۷۲۲۵۶	۳۱۲۴۰	۰	۴۱۰۱۶	۱۳۸۷
۳۲/۹	۱۸/۴	۴۴/۴	۳۷/۲	۳۲۱۰۹۸	۵۹۰۱۴۰	۱۴۲۰۹۳۶	۱۱۹۰۹۲۲	۱۳۸۸
۵/۷	۰	۰	۱۰۰	۵۵۴۳۶	۰	۰	۵۵۴۳۶	۱۳۸۹
۲۳/۸	۸۱/۹	۰	۱۸/۱	۲۳۲۶۴۷	۱۹۰۰۶۰۵	۰	۴۲۰۴۲	۱۳۹۰
۱۰۰	۳۱/۵	۳۵	۳۳/۵	۹۷۸۵۵۹	۳۰۸۶۴۵	۳۴۲۰۱۰۸	۳۲۷۸۰۶	مجموع

مأخذ: درگاه الکترونیک سازمان خصوصی سازی / گزارش‌های عملکرد در سال‌های مختلف

سهام روش‌های واگذاری از کل واگذاری‌های انجام شده در طی سال‌های ۱۳۸۰ تا ۱۳۹۰



این سرعت و افزایش حجم بالای واگذاری‌ها البته بی‌اشکال نبود و سهم بخش خصوصی واقعی اقتصاد ایران از این معاملات کمترین میزان ممکن گزارش شده است. در سال ۱۳۹۲ سازمان بازرسی کل کشور سهم این بخش از این میزان واگذاری را تنها ۱۲ درصد ذکر کرده بود. هرچند در همان سال مرکز پژوهش‌های مجلس این رقم را پایین‌تر و حدود ۷ درصد ذکر کرد، رقمی که به نظر دور از واقعیت نیست و سازمان خصوصی سازی هم آن را به‌نوعی تأیید کرده است.

سهم بخش خصوصی واقعی از واگذاری‌ها		
۱۸ درصد (۱۷۹/۹۸۲ میلیارد ریال)	۶۷ درصد (۱۰۵/۳۱۱ میلیارد ریال)	۷۴ درصد (۸۴/۲۹۵ میلیارد ریال)
دولت‌های گذشته	دولت یازدهم	دولت دوازدهم

Iranian Privatization Organization

ارقام بالا نشان می‌دهد که تا سال ۱۳۹۲ و روی کارآمدن دولت روحانی، در مجموع در سه دولت هاشمی، خاتمی و احمدی‌نژاد و سابقه‌ی ۲۲ ساله‌ی خصوصی‌سازی سهم بخش خصوصی واقعی از میزان کل واگذاری‌ها ۱۸ درصد بوده و مابقی، یعنی ۸۲ درصد دیگر، به مؤسسات، نهادها، سازمان‌های فرهنگی و نظامی و صندوق‌های بازنشستگی فروخته شده یا در قبال رد دیون انجام شده است. در تحقیقی که سال ۱۳۹۰ با عنوان «سهم بخش خصوصی و بخش عمومی از واگذاری شرکت‌های دولتی» انجام شده نشان می‌دهد که در دوره‌ی ۱۳۸۲ - ۱۳۸۶ سهم بخش عمومی از این واگذاری‌ها ۴۷/۱ درصد بوده است، دولت و شرکت‌های زیرمجموعه‌ی آن ۳۵/۵۸ درصد از کل ارزش معاملات را خریداری کرده‌اند و در این بین سهم بخش خصوصی فقط ۴/۶۲ درصد بوده است. سهام عدالت نیز در این میان ۰/۷۱ درصد را به خود اختصاص داده و در انتهای جدول قرار دارد. لازم است ذکر شود که با اضافه‌کردن ارزش سهام واگذار شده از طریق رد دیون به این معاملات، سهم بخش خصوصی به حدود ۲/۵ درصد کاهش خواهد یافت. نتایج این تحقیق نشان می‌دهد که در خلال خصوصی‌سازی شرکت‌های دولتی طی سال‌های موردنظر سهام آن‌ها عمدتاً بین اجزای مختلف بخش عمومی دست‌به‌دست شده است.^{۷۷}

در بخشی دیگر از همین پژوهش به گزارش رسمی سازمان خصوصی‌سازی تا تاریخ ۳۱ مردادماه ۱۳۸۹ استناد شده که براساس آن از سیصد شرکت واگذار شده از سال ۱۳۸۴ تا زمان تهیه‌ی گزارش، حدود ۴۹ درصد بابت سهام عدالت ۱۷ درصد بابت رد دیون به مؤسسات عمومی غیردولتی و ۳۴ درصد هم

۷۷. «خصوصی‌سازی در ایران»، مرکز امور فرهنگی و نشر اتاق بازرگانی، زمستان ۱۳۹۱.

از طریق بورس و مزایده واگذار شده است. در خصوص سهام واگذار شده از طریق بورس و مزایده، از مجموع ارزش واگذار شده، میزان ۷۵ درصد از طریق فروش بلوکی انجام شده که از این میزان ۷۶ درصد آن به مؤسسات عمومی غیردولتی و شبه دولتی واگذار شده است. بر همین اساس، کمیسیون ویژه نظارت و پیگیری اجرای اصل ۴۴ قانون اساسی در پاییز ۱۳۸۹ یکی از مهم ترین چالش های فراروی خصوصی سازی در کشور را حضور کم رنگ بخش خصوصی حقیقی و رشد حضور نهادها و مؤسسات عمومی غیردولتی و شرکت های شبه دولتی اعلام کرد. در تیرماه ۱۳۹۱ سازمان بازرسی کل کشور در گزارشی به بررسی عملکرد یازده سال خصوصی سازی از ابتدای سال ۱۳۸۰ به بعد پرداخته و در آن گزارش آمده است «سهم بخش خصوصی واقعی متأسفانه در این میان به اندازه ای نیست که در این گزارش به آن پرداخته شود».

بنابراین، گزارش حجم عظیمی از سهام شرکت های دولتی مشمول واگذاری به جای اینکه به سمت بخش خصوصی کارآمد هدایت شود به سمت سازمان ها و نهادهای طلبکار از دولت (که غالباً نهادهای عمومی و شبه دولتی مانند سازمان تأمین اجتماعی، صندوق بازنشستگی نفت، صندوق ذخیره فرهنگی و...) منتقل شده اند که این وضعیت ناشی از نبود یک استراتژی مشخص در خصوص واگذاری شرکت های دولتی و به طور کلی نداشتن تئوری مشخصی درباره خصوصی سازی است. این گزارش می افزاید که میزان تحقق درآمدهای حاصل از واگذاری های صورت گرفته طی سال های ۱۳۸۰ تا ۱۳۹۰ حاکی از آن است که نبود استراتژی مشخص درباره خصوصی سازی موجب شد ضمن اتکا دولت به درآمدهای مذکور و بازکردن حساب ویژه ای از این محل جهت جبران هزینه های جاری خود، تأمین بدهی های دولت به عنوان نخستین اولویت در حوزه خصوصی سازی تلقی شود و در نهایت کیفیت خصوصی سازی فدای کمیت آن شد. شکل گیری شبکه های شبه دولتی در فرایند خصوصی سازی که محصول آن مدیریت مجدد تیم دولت بر شرکت های واگذار شده بود و شکل گیری شبکه های فساد در بلندمدت از پیامدهای این روند است.^{۷۸}

عباس آخوندی که خصوصی‌سازی در جمهوری اسلامی را در آغاز به‌عنوان «دفع شر» می‌داند و رسیدن به این نقطه را چنین بیان می‌کند:

در مرحله‌ی دهه‌ی ۱۳۸۰ یواش‌یواش حاکمیت به این نتیجه می‌رسد که باید یک انتخاب جدید کند؛ لذا، می‌بیند که سیاست‌های ابلاغی اصل ۴۴ مطرح می‌شود و رسماً اصل ۴۴ قانون اساسی مورد تجدیدنظر صددرصدی قرار می‌گیرد... از کمی قبل‌تر مقدماتش فراهم می‌شود. از سال ۱۳۸۳ شروع می‌شود و در ۱۳۸۴ به نتیجه می‌رسد و ابلاغ می‌شود. در این شرایط با یک فضای جدید و اراده‌ای متفاوت از گذشته مواجه هستید و دیگر آن حالت دفع شر سال ۱۳۶۸ مطرح نیست...

تا قبل از ۱۳۸۴ ازنظر اندازه و گستردگی، واگذاری‌ها و خصوصی‌سازی‌های صورت‌گرفته سهم قابل‌توجهی ندارد. سهم کل خصوصی‌سازی یک دوره سال ۱۳۶۸ است که سهم بسیار بسیار محدود است و یک دوره هم در برنامه‌ی سوم است که کمی نظم در واگذاری دارد و خیلی خیلی سهم محدودی است.

عمده‌ی آنچه که اتفاق می‌افتد از ۱۳۸۴ به بعد است و فکر می‌کنم عمده‌تاً از ۱۳۸۷ تا ۱۳۸۹ و ۱۳۹۱، سه سال پیک و نقطه‌ی اوج آن است. در این سه سال بخش عمده‌ی این کار صورت می‌گیرد...

از سال ۱۳۸۴ به بعد یک سیاست رسمی است از بالاترین سطح ابلاغ شد و این دیگر نه دفع شر است و نه انتخاب تصادفی و نه انتخاب یک گروه خاص. این یک سیاست ملی و سیاست عمومی جمهوری اسلامی است. این فرق می‌کند با قبل از آن، که بخش‌هایی از حاکمیت به‌دنبال آن بودند و بخش‌هایی مخالف و عده‌ای هم با هم در به‌دست‌گرفتن بنگاه‌ها رقابت می‌کردند... در این مرحله، ازنظر من، مهم‌ترین مسئله‌ای که وجود دارد این است که آیا برای اهداف منظور شده در سیاست‌های ابلاغی هیچ فرایندی پیش‌بینی شده بود؟ آیا هیچ سازوکاری برای آن تعریف شده بود؟ فرایند می‌تواند حتی بالاتر از قانون باشد. در یک برنامه و سیاست‌گذاری می‌گویید که می‌خواهم این اتفاق رخ بدهد و از این نقطه به آن نقطه بروم... ولی اینکه این فاصله را چگونه طی کنم و با چه سرعتی و با چه وسیله‌ای و با چه مسیری و با چه امکاناتی؟ هیچ‌کدام این‌ها پیش‌بینی نشده بود. درست است که مقصد رسماً اعلام شده بود، ولی فرایندها کلاً مورد غفلت قرار گرفت. دوباره آن ساختار اقتصاد سیاسی متمرکز از همین خلأ حذاکثر استفاده را کرد و این سیاست‌های ابلاغی را کلاً به نفع خودش مصادره کرد.^{۷۹}

۷۹. بهمن احمدی امویی، «بازار مرکانتیلیست‌های وطنی: گفت‌وگو با عباس آخوندی»، مشتق فردا، شماره‌ی ۴، خرداد و تیر ۱۳۹۹.

او که آن موقع نماینده‌ی اتاق بازرگانی در شورای رقابت بود به داود دانش جعفری، وزیر اقتصاد و دارایی، پیشنهاد داد که بلافاصله برای این سیاست ابلاغی یک قانون بنویسند. قرار شد که لایحه‌ای برای آن تهیه شود که دو هدف داشته باشد:

یک هدفشان این باشد که این سیاست را از واگذاری نگاه فراتر تفسیر کنید و تبدیل شود به یک سیاست تغییر مدل مدیریت اقتصاد ملی ایران. در واقع، روی این سیاست‌ها یک قانون مدیریت اقتصاد ملی می‌نویسیم که اقتصاد ملی ایران چگونه باید مدیریت شود. مقصودمان از مدیریت اقتصاد ملی ایران این بود که بگوییم دولت را باید از نو بازتعریف کنیم، بگوییم دولت یعنی چه و مأموریت‌های بنیادین دولت چیست و چه کارهایی را دولت حتماً باید انجام دهد و چه کارهایی را حتماً نباید انجام دهد، کالای خصوصی چیست و کالای عمومی چیست و چرا دولت باید کلاً خودش را از تولید کالای خصوصی کنار بکشد و به تولید کالای عمومی بپردازد. از آن طرف هم یک بازاری را تعریف کنیم که این بازار مسئول تولید کالای خصوصی است؛ بنابراین، براساس این سیاست، بسیاری از کالاهای عمومی تبدیل به کالاهای خصوصی می‌شود که نهادهای بازار متقابلشان وجود خارجی ندارد؛ بنابراین، نهادهای بازرشان را به وجود بیاوریم و رابطه‌ی بین دولت و بازار را بازتعریف کنیم. اگر تا حالا بازار از نظر شما نهاد کارگزار دولت بوده، از اینجا باید به آن استقلال نهادی بدهیم و بازار یک نهاد مستقل شود. این‌ها یک سری بحث‌های بنیادین بودند. فرض کنید پتروشیمی را دارید که تا قبل از آن یک کالای عمومی محسوب می‌شد و در انحصار دولت بود. حالا اگر بخواهید پتروشیمی را کلاً خصوصی کنید آیا معادلس در نهادهای بازار وجود دارد؟ اصلاً در بازار برای این صنف و حرفه هیچ نوع نهادی در بازار وجود خارجی نداشت... یا مثلاً صنایع سنگین، خودرو، بانک، فولاد، بیمه و... هر کدام از این‌ها، چون کلاً در انحصار دولت بودند، در بازار نهادی که بخواهد نسبت به عرضه و تقاضای آن‌ها نظم مبتنی بر رقابت ایجاد کند وجود ندارد؛ مثلاً درباره‌ی بانک‌ها این بانک مرکزی است که این نقش را دارد. یک بانک مرکزی است و یک سری بانک دولتی که عوامل اجرایی بانک مرکزی بودند. حالا که بانک خصوصی مطرح می‌شود، حالا مفهوم بانک و تضامین و دفاع از سپرده‌ی مردم نزد بانک‌ها چیست؟ تمام بحث این بود که وقتی از این مرحله به مرحله‌ی جدید منتقل می‌شوید، باید بتوانید نهادهای بازار را درست کنید. فرض کنید در بازار خرده‌فروشی کفناشی صد سال است که نهادهای خودش را برای خودش ایجاد کرده یا در بازار نساجی یا بنکداری و یا... ولی وقتی مثلاً وارد بازار پتروشیمی می‌شوید، گیر دارید و نهادهای متناظر آن وجود ندارد؛ بنابراین، اولین کاری که نیاز بود سامان‌دهی بازار بود. قبل از اینکه بخواهید فولاد را خصوصی‌سازی کنید، باید اول بگویید که من یک بازاری به نام بازار فولاد دارم و در این بازار فولاد مفهوم سامان‌دهی بازار را تعریف کنید و سطح رقابت و

شدت تمرکز و نحوه رقابت و... را مشخص کنید. الان من یک خودروسازی صددرصد دولتی دارم، حالا که می‌خواهد خصوصی شود، باید ببینم که شدت تمرکز در بازار خودرو چیست و نحوه رقابت و دیوار تعرفه‌ای آن چگونه است و آیا اساساً می‌خواهیم رقابت بین‌المللی را بپذیریم یا نمی‌خواهیم؟ نظام قیمت با نظام سطح تعرفه‌ی بازرگانی چگونه ارتباط برقرار می‌کند؟ دهها سؤال در این وسط وجود دارد که به این سؤال‌ها باید پاسخ داده شود. در آن لایحه‌ی پیشنهادی باید همه‌ی این‌ها را می‌دیدیم. یک: دولت را از نو بازتعریف کنیم؛ دو: بازارها را بازتعریف کنیم؛ و سه: رابطه‌ی بازار و دولت را بازتعریف کنیم. بنابراین، به یک قانونی نیاز بود که آن قانون، قانون مدیریت اقتصاد ملی باشد. بعد هم به دنبال فرایندهای انتقال‌های مالکیت برویم که باید چند نهاد شکل بگیرد. ما در ایران تا قبل از آن نهادی به نام نهاد رقابت نداشتیم؛ بنابراین، باید نهاد رقابت و شورای رقابت شکل بگیرد. اگر می‌خواهید وارد واگذاری انحصار طبیعی شوید، مثل گاز و برق و مخابرات و... باید نهاد واضح مقررات کنترل انحصار طبیعی را هم ایجاد کنید که در ایران هیچ‌کدامشان را نداشتیم و هنوز هم نداریم. این‌ها باید شکل می‌گرفتند.^{۸۰}

این لایحه در ۱۵ آذر ۱۳۸۵ تهیه و تحویل داود دانش‌جعفری، وزیر اقتصاد دولت احمدی‌نژاد، شد. دانش‌جعفری هم در ۲۱ آذر ۱۳۸۵ عین لایحه را به‌عنوان لایحه‌ی پیشنهادی وزارت امور اقتصادی و دارایی به هیئت‌وزیران پیشنهاد کرد^{۸۱} (پیوست دوم) تا در جهت اجرای سیاست‌های اصل ۴۴ این لایحه توسط دولت به مجلس پیشنهاد شود. مدتی گذشت و خبری از آن لایحه و سرنوشتش در دولت نشد. می‌گفتند کارها خوب پیش می‌رود و در هیئت‌دولت ماده‌به‌ماده خوانده می‌شود و پیش می‌رود، اما پس از چندی مطلع شدیم که آقای احمدی‌نژاد، رئیس‌جمهور وقت، کلاً لایحه را از دستور کار دولت خارج کرده و کمیته‌ی سه‌نفره‌ای را به مسئولیت آقای پرویز داوودی، معاون اول خود، تشکیل داده و گفته هرچه که این کمیته گفت آن را به‌عنوان مصوبه‌ی هیئت‌وزیران به مجلس می‌فرستیم. در هر صورت آقای داوودی مسئولش می‌شود که آن را جمع‌بندی کند. من (عباس آخوندی) که عضو دولت نبودم، ولی نتیجه‌اش را دیدم. آن چیزی که از

۸۰. همان.

۸۱. «متن کامل لایحه‌ی قانونی اجرای سیاست‌های ابلاغی اصل ۴۴»، خبرگزاری فارس، ۱۹ دی ۱۳۸۵.

دولت خارج می‌شود تمام بخش اول پیشنهادهای ما را حذف کرده بود^{۸۲} (پیوست سوم).

آخوندی با ناراحتی می‌گوید:

تعریف دولت و مأموریت دولت و بایدها و نبایدها، همه را حذف کردند؛ لذا مواد لایحه از ۷۴ ماده به ۳۸ ماده تقلیل یافت و عمدتاً بر مواد مربوط به واگذاری بنگاه متمرکز شد. پیشنهاد تشکیل یک شورای رقابت را هم دادند و درعین حال که شورای رقابت بود، مسئولیت کنترل انحصارات را هم داشت. این چیزی است که من می‌دانم. این اتفاق از نظر من اتفاق ساده‌ای نیست. مفهوم این اتفاق این است که اگر آن لایحه‌ی پیش‌نویس اولیه تصویب می‌شد، آن ساختار مرکانتیلیستی قطعاً نمی‌توانست عمل کند و جلو فعالیتش گرفته می‌شد. برای همین هم بود که آن را از دستور خارج کردند. می‌توانم چند نمونه را مثال بزنم. یک نمونه، تعریف بخش‌هاست. ما در پیش‌نویس لایحه گفته بودیم در ایران براساس قانون اساسی سه بخش بیشتر نداریم: بخش خصوصی، بخش دولتی و بخش تعاونی. اما در این یکی نهاد عمومی غیردولتی برجسته می‌شود. ما در آنجا گفته بودیم که در نهاد عمومی غیردولتی دو تا اتفاق باید رخ بدهد: فقط باید در چهارچوب خودشان کار کنند و حق مدیریت بنگاه را ندارند و حداکثر می‌توانند ۲۰ درصد سهام یک بنگاه را داشته باشند. در لایحه‌ای که به مجلس می‌رود ۲۰ درصد می‌شود ۴۰ درصد و گفته می‌شود که بیشتر از ۴۰ درصد هم با مجوز دولت شدنی است؛ بنابراین، کاملاً اجازه‌ی واگذاری را به نهادهای عمومی غیردولتی می‌دهند. نکته‌ی بعدی اینکه وقتی به مجلس می‌رود چه چیزی از مجلس درمی‌آید؟ آن دیگر از این یکی هم فاجعه‌بارتر است. آنجا نه تنها می‌گویند حق سرمایه‌گذاری دارند، بلکه ۴۰ درصد سهم بنگاه را به ۴۰ درصد سهم بازار تبدیل می‌کنند. می‌گویند این نهادها می‌توانند ۴۰ درصد سهم یک بازار را داشته باشند. یک چک سفید امضای ایجاد انحصار را به این نهادها دادند. در اکثر بازارها اگر کسی بیش از ۲۵ درصد را داشته باشد، عملاً انحصار آن بازار را در اختیار دارد. حال آنکه آن‌ها به این نهادها اجازه‌ی ۴۰ درصد سهم بازار را می‌دهند^{۸۳} (پیوست چهارم). ما گفته بودیم تهاتر صورت نگیرد و حتماً باید در ازای پول نقد، واگذاری به عموم باشد؛ مثلاً اگر می‌خواهید از درآمدش بدهی دولت به یک نهاد عمومی را بپردازید، این بدهی در قالب پول باشد و نه بنگاه. واگذاری باید براساس منطق واگذاری باشد، اما در اینجا می‌گویند تهاتر مجاز است؛ یعنی می‌توانند بگویند که فلان بنگاه را بابت بدهی دولت به تأمین اجتماعی واگذار می‌کنیم. با این شیوه از واگذاری ارزیابی بنگاه هم قابل تأمل است و خیلی جای بحث دارد.

۸۲. «لایحه‌ی اجرایی سیاست‌های اصل ۴۴ قانون اساسی»، *دنیای اقتصاد*، ۱۴ مرداد ۱۳۸۶.

۸۳. «قانون اجرای سیاست‌های کلی اصل ۴۴ قانون اساسی»، ۸ بهمن ۱۳۸۶.

اینکه چگونه قیمت گذاشته و به چه قیمتی و... آیا قرار است تأمین اجتماعی بنگاهداری کند؟ مثلاً فرض کنید شرکت مسافری رجا را به تأمین اجتماعی بدهند. اگر قرار است تأمین اجتماعی که وابسته به دولت است شرکت مسافری رجا را اداره کند، خود راه‌آهن که بهتر اداره می‌کند. این چه کاری است که باید صورت بگیرد؟ اعتقاد این است که سیاست‌ها که ابلاغ می‌شود، چون سیاست‌ها ناظر بر فرایند نبوده، در بررسی طراحی فرایندها، وقتی وزارت اقتصاد و دارایی فرایندهای روشنی را ارائه می‌کند، آن‌ها، جریان مرکانتیلیست حاکم، تمامشان به‌موقع عمل می‌کنند و تمام این فرایندها را از کارکرد می‌اندازند و همه‌شان را ابتر می‌کنند.^{۸۴}

اهلیت در خصوصی سازی

تصمیم سازان جمهوری اسلامی در مقطعی بر آن بودند که نهادهای دولتی را به مهم ترین افراد نزدیک به خود واگذار کنند، افرادی که اهلیت داشته باشند. همین «اهلیت» بود که خصوصی سازی در جمهوری اسلامی را به یکی از طولانی ترین پروژه های اقتصادی-سیاسی آن تبدیل کرده است، پروژه ای که هنوز هم ادامه دارد و چشم اندازی بر پایان آن نیست.

در سال ۱۳۹۲ سازمان بازرسی کشور و دیوان محاسبات، به طور موازی، گزارش هایی درباره ی میزان خصوصی سازی در جمهوری اسلامی تهیه کرد که براساس آن تنها بین ۵ تا ۱۳ درصد از واگذاری های صورت گرفته واقعاً به بخش خصوصی رسیده است. در واقع، همه ی تلاش های بیش از سی سال اخیر در این زمینه حداکثر به ۱۳ درصد می رسد و اصل خصوصی سازی به سمت وسوی صلاحیت دار بودن و اهلیت داشتن افراد حقیقی و حقوقی میل کرده است.

بنا به روایت مسعود نیلی، عده ای بر این باور بودند که باید اموال دولت به افرادی داده شود که دارای صلاحیت لازم هستند.^{۸۵} البته او در جایی دیگر تأکید می کند که اصولاً در کشور ما همواره تصمیم درباره ی طرح های بزرگ که نیاز به

۸۵. بهمن احمدی امویی (۱۳۸۵) / اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی. تهران: گام نو، ص ۲۹۹.

سرمایه‌گذاری کلان دارد، به میزان قابل توجهی به وسیله‌ی مدیران و افراد سیاسی گرفته می‌شود و دیگر توجهی به نقطه‌نظرات کارشناسانی که مثلاً در سازمان برنامه نشسته‌اند ندارند. این طرح‌ها و پروژه‌ها در یک لابی سیاسی-اقتصادی به مرحله‌ی اجرا درمی‌آید.^{۸۶}

به نظر می‌رسد همان تفکری که معتقد است قدرت گرفتن بخش خصوصی می‌تواند برای آینده‌ی نظام مشکلاتی داشته باشد، راهکار خصوصی‌سازی را نه در واگذاری به بخش خصوصی واقعی بلکه در ابداع روش جدیدی دیدند که در نهایت سرنخ تمام اتفاقات همچنان در دست خودش باشد. مسعود نیلی اقتصاد سیاسی و نحوه‌ی کارکرد این نوع ساختار و ردپای آن را در خصوصی‌سازی و برنامه‌ی سوم پی می‌گیرد:

بعد از برنامه‌ی سوم، واژه‌ی خصوصی‌سازی کنار رفت و به‌جایش از واگذاری استفاده می‌کنند. واگذاری هویت ندارد، تعهد ندارد که بگوید می‌خواهم آن‌ها را به بخش خصوصی بدهم. در نتیجه، منجر شد به شرکت‌ها و بنگاه‌های حاکمیتی غیردولتی، عمومی غیردولتی، نظامی، دولتی و مقدار کمی خصوصی. یک قسمت سوم هم دارد که سهام عدالت است. سهام عدالت ۴۰ درصد بهترین بنگاه‌ها را دارد. شصت بنگاه را از میان کل بنگاه‌های کشور انتخاب کردند و نامش را گذاشتند سهام عدالت. گفتند که کوپنی است. چه کسی می‌داند که مالک این بنگاه است؟ یک کاغذ دستشان است که این سهام عدالت است؟ چه کسی دارد بنگاه را اداره می‌کند؟ نمی‌خواهم به‌طور مطلق بگویم، اما بنگاه‌داری در کشور ما به معنی بنگاه‌داری متعارف در دنیا که با بهره‌وری بتوانید برای خود سود بیاورید نیست و اصلاً موضوعیت ندارد. باید رانتی بگیرید و رانتی بدهید. این فرایند تماماً مبادله‌ی رانت است. در مبادله‌ی رانت بهره‌وری وجود ندارد. رانت را می‌گیرید تا رانت را بدهید.

از او پرسیدم موضوع اهلیت در خصوصی‌سازی به شیوه‌های مختلف و با کلمات متعددی مطرح شده است. این اهلیت از کجا آمده است؟ در پاسخ به شرایط برنامه‌ی سوم اشاره می‌کند و می‌گوید: از آن مرحله‌ای که در برنامه‌ی سوم واژه‌ی خصوصی‌سازی وارد ادبیات قانونی و اقتصاد سیاسی کشور شد. در واقع، رد آن را می‌توان از آنجا پی گرفت. بنا بر پیشنهاد و مفاد برنامه‌ی سوم، سازمان

خصوصی‌سازی تشکیل شد. واژه‌ی خصوصی‌سازی نداشتیم تا اینکه برای نخستین بار در برنامه‌ی سوم به آن استناد شد.

اگر به برنامه‌ی اول نگاه کنید، آنجا هم موضوع واگذاری مطرح شد. مثلاً این است که مؤسسات دولتی به بخش غیردولتی و تعاونی و... واگذار شد. طوری است که از داخلش هویت خاصی در نمی‌آید، بیشتر تمایل به این بوده که یک سری از دارایی‌ها را واگذار کنند. ولی اینکه به چه کسی بدهند، خیلی تعریف شده نبود. به همین خاطر هم در عمل اتفاق خاصی نیفتاد. آن چیزی که در سال‌های قبل از برنامه‌ی سوم به اسم واگذاری روی داد، دارایی‌ها و اموال سازمان صنایع ملی بود. متعاقب آن، یک سری مسائل برای دکتر بانکی پیش آمد و گفتند که ایشان مسؤل خصوصی‌سازی در سازمان صنایع ملی بوده و خلاف‌هایی در آنجا روی داد که بیشتر جنبه‌ی اختلاف نظر با بخشی از دولت و حاکمیت بود، تا اینکه واقعاً خطایی در آنجا صورت گرفته باشد. آن چیزی که همین الان هم به عنوان ترکیب ساختار مالکیتی بنگاه‌های اقتصادی مشاهده می‌کنیم تا حدودی گرایش و تمایل اینکه چگونه واگذار شوند را نشان می‌دهد. به لحاظ آماری سهام عدالت ۴۰ درصد این واگذاری‌ها را به خودش اختصاص داده است. در همان قانون هم آمده که پس از واگذاری، حداکثر ۲۰ درصد سهم واحدها برای دولت بماند. همین الان دولت به عنوان قوه‌ی مجریه و سهام‌دار اصلی است. وقتی واگذاری‌ها از طریق مستقیم و غیرمستقیم و آن چه مربوط به بنگاه‌های زیرمجموعه‌ی وزارت رفاه، وزارت دفاع و وزارتخانه‌های دیگر به اضافه‌ی سهام عدالت و مجموعه‌ی این‌ها را که در نظر می‌گیریم، همچنان دولت مالک اصلی است و نهادهای حاکمیتی و غیردولتی در رده‌های بعدی قرار دارند. منتها با ساختار آشفته‌ای که در مالکیت بنگاه‌های اقتصادی داریم، اصلاً امکان رشد را به بخش خصوصی نمی‌دهد.

درباره‌ی اهلیت هم قاعده‌تاً این طوری است که اگر قرار باشد بنگاه‌های اقتصادی به هرکسی داده شود، یعنی اینکه به آن فرد یک قدرتی می‌دهید؛ بنابراین، در این نوع از ساختار اقتصاد سیاسی که کشور ما دارد، خیلی مهم است که چه کسانی بخشی از قدرت را در اختیار داشته باشند و چگونه بخواهند از آن استفاده کنند. طبیعی است که این قدرت گرفتن باید برای حاکمیت ایجاد نگرانی کند و

بخوهد به هرکسی، ولو اینکه پول کافی برای خرید یک واحد اقتصادی را داشته باشد، این قدرت داده نشود. رویکردی وجود دارد که چه کسانی صاحب قدرت شوند و چه کسانی حتماً نشوند؛ بنابراین، از چنین چیزی هیچ‌وقت غفلت نخواهند کرد.

چیزی دارد تقسیم می‌شود. با خود می‌گویند ما هم برویم و بخشی از آن را بگیریم. این است که هر گروهی سعی می‌کند خودش از آن منافع بهره‌مند شوند. طبیعتاً هر جایی که قدرت بیشتری داشته باشد، بیشتر بهره‌مند می‌شود و چون در اقتصاد ایران هیچ‌وقت بخش خصوصی قدرت و توان نداشته، طبیعتاً در ته فهرست قرار می‌گیرد تا اگر در این میان چیزی باقی ماند به او بدهند؛ بنابراین، طبیعی است که تحت‌عنوان اهلیت یا هر چیز دیگری، بررسی می‌کنند این قدرت و توان اقتصادی را به چه کسی و به کدام گروه و طبقه می‌دهیم. وابستگی‌اش به قدرت و حاکمیت چگونه است و چگونه می‌خواهد از این قدرت استفاده کند؟ چیزی که ما به لحاظ کارشناسی فکر می‌کردیم، روش دیگری بود تا هم در این مسیر با نقطه ضعف‌های سیاسی و اقتصادی کشور سازگار باشد و هم با تجربه‌ی دنیا. این بود که تصمیم گرفتیم از بنگاه‌های کوچک شروع کنیم و بعد به متوسط و بعد به بزرگ برویم. ولی در عمل برعکس شد و از بنگاه‌های بزرگ شروع کردند. از خودشان پرسیدند که بنگاه کوچک به درد چه کسی می‌خورد و قسمت شیرین موضوع کجاست؟ نتیجه این شد که از بنگاه‌های بزرگ شروع کردند و لازم هم نبود که به سراغ بخش خصوصی واقعی بیایند. در یک کشور اروپایی که بخش خصوصی به معنی واقعی بنگاه‌دار است و فضای رقابت بین بنگاه‌ها وجود دارد، به موازات این موارد، دموکراسی و نهادهای مرتبط با آن هم وجود دارد و نوعی نظارت نهادینه‌شده را می‌بینیم و مشخص است که هرکس چه رفتار و عملکردی دارد. فضای رسانه بالای سر همه ایستاده و هر خلافی و هر فساد را در برابر دیدگان افکار عمومی می‌گذارد، وگرنه سیاستمدار در همه‌جای دنیا در معرض فساد اخلاقی و فساد مالی است. همه‌جای دنیا همین است. همه‌شان در معرض فساد هستند. حالا اینکه کسی خودش آدم خوبی باشد یا نباشد بحث دیگری است، اما این رسانه است که بالای سر این‌ها ایستاده و در زندگی خصوصی‌شان وارد

می‌شود و می‌گوید از اینجا پول گرفته است، اما وقتی این موارد را در کشور نداشته باشید، حتماً فساد خواهد بود، دست هرکسی باشد فرقی نمی‌کند. به سمت فساد می‌رود، ولو اینکه پیش فرض این باشد که همه‌ی مسئولان ما خوب هستند. بدون نظارت همه فاسد می‌شوند، همچنان‌که اتفاق افتاده و هر روز هم ابعاد آن بیشتر نمایان می‌شود. وقتی تمام بانک‌ها و صنعت و بیمه را در دولت جمع کردید و هر نهادی که مازاد مالی ایجاد می‌کرده را در دولت برده‌اید، از آنجا به بعد دیگر نمی‌توانید کاری کنید. فساد ریشه می‌دواند و پیش می‌رود. در این میان عده‌ای هم فکر می‌کنند آدم‌های اهل را پیدا کنیم و مؤسسات و بنگاه‌ها را به آن‌ها بدهیم. این‌ها از خودمان هستند و در روز مبادا می‌شود رویشان حساب کرد. غافل از اینکه فساد که ریشه دواند، همین‌هایی هم که اهلیت داشتند و از طریق همان اهلیت بنگاه‌ها را گرفتند، فاسد می‌شوند. تعارض منافع بین مدیران و وابستگانشان نیز در این میان وارد عمل می‌شود و بیش‌ازپیش شرایط را پرابهام و فسادزا می‌کند. این سرنوشت خصوصی‌سازی از نوع جمهوری اسلامی است که در تمام این سال‌ها شاهد آن بودیم.^{۸۷}

دولت احمدی‌نژاد رکورددار خصوصی‌سازی در ایران است، به طوری که در طول دوره‌ی هشت‌ساله‌ی رئیس‌جمهوری احمدی‌نژاد ارزش سهام شرکت‌های واگذارشده‌ی دولتی حدود ۱۰۲ هزار و ۶۴۴ میلیارد تومان است. برای تصور بزرگی رقم خصوصی‌سازی در دولت احمدی‌نژاد کافی است بدانیم این میزان حدود ۳۳۳ برابر میزان خصوصی‌سازی در دولت هاشمی، ۴۱ برابر میزان خصوصی‌سازی در دولت خاتمی و نزدیک ۲/۵ برابر میزان خصوصی‌سازی در دوره‌ی پنج‌ساله‌ی دولت روحانی است. تأکید برنامه‌ی چهارم بر سرعت گرفتن روند خصوصی‌سازی، ابلاغ سیاست‌های کلی اصل ۴۴ قانون اساسی توسط مقام معظم رهبری، ورود بسیاری از شرکت‌های بزرگ به فهرست شرکت‌های مشمول واگذاری و اجرای طرح توزیع سهام عدالت از جمله عواملی هستند که سرعت فرایند خصوصی‌سازی در دولت احمدی‌نژاد را نسبت به دولت‌های قبیل و بعد از خود چندین برابر کرد. در این دوره سهام برخی از بانک‌های مشهور دولتی، برخی از پالایشگاه‌ها، صنایع مس، صنایع بزرگ فولاد، مخابرات ایران و بسیاری از شرکت‌های بزرگ دولتی واگذار شد. طرح توزیع سهام عدالت برای توزیع متعادل ثروت و درآمد از طریق واگذاری گسترده‌ی سهام شرکت‌های دولتی نیز یکی

دیگر از اصلی‌ترین مؤلفه‌های تأثیرگذار بر میزان واگذاری‌ها در دولت احمدی‌نژاد است، به طوری که سهام عدالت حدود ۲۷ درصد از واگذاری‌های دولت نهم و دهم را شامل می‌شود. باین حال، واگذاری سهام شرکت‌های دولتی در قالب رد دیون از جمله انتقادهای بسیار مهم به روند خصوصی‌سازی در دولت احمدی‌نژاد است. همچنین واگذاری سهام شرکت‌های دولتی به شبه‌دولتی‌ها یا خصوصی‌ها یکی دیگر از انتقادهای مهم به روند خصوصی‌سازی در دولت احمدی‌نژاد است که نه تنها در این دولت بلکه در دو دولت قبل نیز وجود داشت. براساس آمارها تا سال ۱۳۹۴ حدود ۶۱/۲ درصد از واگذاری‌ها در قالب خصوصی‌سازی را شبه‌دولتی‌ها یا همان خصوصی‌ها دشت کرده‌اند که به این لحاظ در کارنامه‌ی دولت احمدی‌نژاد، نقش خصوصی‌ها پررنگ‌تر از سایر دولت‌هاست.^{۸۸}

برای بررسی میزان و اهمیت واگذاری‌های صورت‌گرفته و نگاهی به خریداران آن‌ها کافی است توجهی به وضعیت پالایشگاه‌های کشور کرد. از چهارده پالایشگاه موجود کشور تنها دو پالایشگاه آبادان و اراک در اختیار دولت و مابقی به بنگاه‌های خصوصی واگذار شده است:

پالایشگاه لاوان

شرکت پالایش نفت لاوان در سال ۱۳۵۵ تحت عنوان مجتمع تقطیر لاوان زیر نظر پالایشگاه شیراز با ظرفیت ۲۰ هزار بشکه نفت خام در روز مورد بهره‌برداری قرار گرفت. پس از انقلاب ظرفیت این پالایشگاه به ۵۵ هزار بشکه رسید که خوراک ۳۵ هزار بشکه‌ای (نفت خام) پالایشگاه توسط یک رشته خط لوله‌ی دوازده اینچ از مخازن تأسیسات شرکت نفت فلات قاره‌ی لاوان و ۲۰ هزار بشکه میعانات گازی پارس جنوبی تأمین می‌شود.

هم‌اکنون سهم دولت در این پالایشگاه ۲۰ درصد است و بیش از ۵۱ درصد سهام آن متعلق به سازمان تأمین اجتماعی است...

پالایشگاه شیراز

این واحد پالایشی با ظرفیت ۴۰ هزار بشکه در سال ۱۳۵۲ به بهره‌برداری رسید. طبق طراحی خوراک نفت خام مورد نیاز به وسیله‌ی یک خط لوله‌ی ده اینچی به طول ۲۳۰ کیلومتر از چاه‌های نفتی منطقه‌ی گچساران تأمین می‌شود. عمده‌ی محصولات

۸۸. مهدی عبداللهی، «کارنامه‌ی مردود چهار دولت در خصوصی‌سازی»، فرهیختگان، ۲۸ مرداد

بهمن احمدی امویی ۱۵۵

پالایشگاه شامل گاز مایع، بنزین معمولی، بنزین جت، نفت جت، حلال‌ها، نفت سفید، نفت گاز (گازوئیل)، نفت کوره، و کیوم سلاپس، ایزوریسایکل، ایزوفید، قیر و گوگرد است.

سهام‌دار عمده‌ی این پالایشگاه، شرکت نفت و گاز پارسیان، متعلق به وزارت دفاع، به میزان ۵۴ درصد و شرکت ملی پالایش و پخش فراورده‌های نفتی با میزان ۲۰ درصد است...

پالایشگاه نفت اصفهان

شرکت پالایش نفت اصفهان فعالیت خود را از سال ۱۳۵۸ آغاز کرد. ظرفیت طراحی این پالایشگاه از ۲۰۰ هزار بشکه در روز به بیش از ۳۷۵ هزار بشکه افزایش یافته است و از سال ۱۳۹۴ با راه‌اندازی بهره‌برداری کامل از مجتمع بنزین‌سازی و تولید متوسط روزانه ۱۱ میلیون لیتر بنزین یورو ۵ از جمله شرکت‌های پالایشی مهم به شمار می‌رود. این شرکت همچنین روزانه حدود ۲ میلیون لیتر گازوئیل یورو ۴ و ۵ تولید می‌کند و با بهره‌برداری از واحد تصفیه‌ی گازوئیل که در اواخر سال ۱۳۹۸ محقق می‌شود تمام ۲۲ میلیون لیتر گازوئیل تولیدی این شرکت، یورو ۵ خواهد شد.

دولت حدود ۱۰ درصد سهام این پالایشگاه را در اختیار دارد و مابقی سهام میان وزارت بهداشت، صندوق بازنشستگی کشوری، صندوق‌های بازنشستگی نفت و... تقسیم شده است. ۸ درصد از سهام این شرکت نیز متعلق به سهام عدالت است...

پالایشگاه تهران

شرکت پالایش نفت تهران در سال ۱۳۴۸ به بهره‌برداری رسید و امروز با ظرفیت ۲۵۰ هزار بشکه مشغول فعالیت است. از محصولات عمده‌ی این پالایشگاه می‌توان به بنزین پایه، گاز مایع، نفت سفید، گازوئیل و نفت کوره اشاره کرد. نفت خام سبک اهواز-آسماری، نفت خام مارون-شادگان نفت‌هایی هستند که از جنوب کشور به تهران منتقل شده و در این پالایشگاه تبدیل به فراورده‌های نفتی می‌شوند. ۲۰ درصد سهام این شرکت متعلق به شرکت ملی پالایش و پخش فراورده‌های نفتی است و ۷۰ درصد سهامش نیز متعلق به سهام عدالت است. به همین دلیل بود که وزیر نفت درباره‌ی این پالایشگاه گفته بود سهام این پالایشگاه متعلق به خداست.

پالایشگاه بندرعباس

این پالایشگاه که در دولت پنجم و ششم افتتاح شد هم‌اکنون با ظرفیت ۳۵۰ هزار بشکه در روز مشغول فعالیت است و خوراک آن شامل ۳۰۰ هزار بشکه نفت خام سنگین و ۳۰ هزار بشکه میعانات گازی استحصالی از منابع گازی سرخون و ۲۰ هزار بشکه نفت خام سبک جزیره‌ی هنگام است و بیشترین فراورده‌های میان تقطیر را تولید می‌کند. درحال حاضر حدود

۱۸ درصد پالایش نفت خام داخل کشور و به‌تبع آن تولید فراورده‌های نفتی مورد نیاز کشور در پالایشگاه بندرعباس انجام می‌شود سوخت جت، نفت کوره، بنزین گازوئیل و نفت کوره از محصولات اصلی این پالایشگاه به شمار می‌رود. درباره‌ی سهام‌داران عمده‌ی این شرکت هم باید گفت بانک رفاه با ۳۳ درصد سهام‌دار بزرگ آن است و پس از این بانک، شرکت ملی پالایش و پخش فراورده‌های نفتی با ۲۰ درصد و گروه گسترش نفت و گاز پارسیان با ۱۵ درصد از دیگر سهام‌داران عمده‌ی این پالایشگاه هستند.

ارزش بازار این شرکت پالایشی در روز ۸ خرداد ۱۳۹۸ حدود ۲۰ هزار و ۴۰۰ میلیارد تومان ثبت شده است. با توجه به سهم ۲۰ درصدی دولت، ارزش سهام شرکت ملی پالایش و پخش فراورده‌های نفتی معادل ۴ هزار و ۸۰ میلیارد تومان است.

پالایشگاه تبریز

پالایشگاه نفت تبریز در سال ۱۳۵۳ طراحی و پس از خاتمه‌ی عملیات مربوط به احداث، در بهمن‌ماه ۱۳۵۶ به بهره‌برداری رسید. ظرفیت اسمی اولیه‌ی این شرکت ۸۰ هزار بشکه در روز بود که با اجرای طرح‌های ازدیاد ظرفیت، هم‌اینک این رقم به ۱۱۰ هزار بشکه در روز افزایش یافته است. نفت خام مورد نیاز از میادین نفتی اهواز-آسماری و از طریق تأسیسات ری توسط یک خط لوله‌ی شانزده اینچ تأمین می‌شود.

پالایشگاه تبریز دومین پالایشگاه کشور است که به‌صورت کامل بنزین یورو ۵ با اکتان ۹۱ تولید می‌کند، این پالایشگاه روزانه ۳۰۰ هزار لیتر آل‌پی‌جی، ۳/۲ میلیون لیتر بنزین، ۶ میلیون لیتر گازوئیل، ۱ میلیون لیتر نفت سفید، ۴ میلیون لیتر نفت کوره تولید می‌کند و ۱۰ درصد محصولات این پالایشگاه حلال‌ها، انواع روغن‌ها و... است که ۷ درصد از این ۱۰ درصد خوراک قیرسازان است.

۴۸ درصد سهام این پالایشگاه در دست گروه گسترش نفت و گاز پارسیان و ۲۰ درصد هم در دست شرکت ملی پالایش و پخش فراورده‌های نفتی است...^{۸۹}

۸۹. «حساب ۱۲/۷ هزار میلیارد تومانی دولت روی واگذاری سهام شش پالایشگاه»، خبرگزاری مهر، ۱۰ خرداد ۱۳۹۸.

ارزش سهم پالایشی دولت در بازار سرمایه				
ردیف	پالایشگاه	ارزش بازار (تومان)	سهم دولت	ارزش سهم دولت (تومان)
۱	لاوان	۳ هزار میلیارد	۲۰	۶۰۰ میلیارد
۲	شیراز	۳ هزار و ۱۰۰ میلیارد	۲۰	۶۲۰ میلیارد
۳	اصفهان	۲۰/۸ هزار میلیارد	۱۰	۲/۰۴ هزار میلیارد
۴	تهران	۱۷/۷ هزار میلیارد	۲۰	۳/۵۴۰ هزار میلیارد
۵	بندرعباس	۲۰/۴ هزار میلیارد	۲۰	۴/۰۸ هزار میلیارد
۶	تبریز	۹/۲ هزار میلیارد	۲۰	۱/۸۴۰ هزار میلیارد

خبرگزاری مهر

پالایشگاه کرمانشاه

احمد صفری، نماینده‌ی کرمانشاه: پالایشگاه کرمانشاه در سال ۱۳۹۳ برای رد دیون به نه بانک دولتی به قیمت ۱۱۰۰ میلیارد تومان واگذار شد... سؤال این است که چه اتفاقی افتاد که در سال ۱۳۹۵ با تورم سالانه حداقل ۱۰ تا ۱۵ درصد این پالایشگاه با ۲۱۰ میلیارد تومان، آن‌هم با شرایط پرداخت ده‌ساله یعنی با دو سال تنفس و بعد پرداخت بدهی در طول هشت سال آن‌هم اقساط شش‌ماهه واگذار شد؛ آن‌هم در شرایطی که این پالایشگاه ماهی ۱ میلیارد تومان حلال می‌فروشد.

در محوطه‌ی پالایشگاه سه تا چهار انبار وجود دارد که فقط یک انبار حدود ۱۳ هزار قلم جنس در آن ذخیره شده است. از طرف دیگر، این پالایشگاه حدود چهل باب مسکونی ۱۶۰ متری دارد که به‌طور کلی ارزش این خانه‌ها و تمام مجموعه‌های خدماتی، ورزشی و رفاهی آن ۳۰ میلیارد قیمت‌گذاری شده که ارزش آن بیشتر است.

اتفاقات رخ داده و پشت پرده‌ی واگذاری پالایشگاه کرمانشاه ناشی از لابی‌گری رئیس سازمان خصوصی‌سازی و کارشناسان مربوطه است. ما در این باره مستندات داریم و معتقدیم در این راه دلال‌بازی شده است.

در زمان وزارت طیب‌نیا تمامی این موارد ذکر شد و حتی گفته شد که مجمع نمایندگان کرمانشاه با خصوصی‌سازی و فردی که به آن واگذار شده مشکلی ندارد، بلکه مشکل در نحوه‌ی واگذاری است.

در همان زمان به آقای طیب‌نیا گفتم که افرادی همچون بابک زنجانی و شهرام جزایری مادرزاد اختلاسگر و دارای فساد مالی نبودند. ما با رانت افراد بدبخت و ساده‌لوح را پیدا می‌کنیم و آن‌ها را تبدیل به مفسد مالی می‌کنیم. حتی به آقای طیب‌نیا گفتم نفر سوم

«د.ه» خواهد بود، چون بدون پشتوانه‌ی مالی بنگاه اقتصادی به او واگذار شده که روند آن معلوم نیست.

نمایندگان کرمانشاه از ابتدا نسبت به این واگذاری اعتراض کردند و حتی موضوع را از طریق کمیسیون انرژی در قالب تحقیق و تفحص پیگیری کردند که در همان زمان رأی آورد. بعد لابی صورت گرفت که این موضوع باید در کمیسیون اقتصادی مطرح شود که خوشبختانه اعضای این کمیسیون نیز رأی مثبت به این تفحص داده و در نهایت در صحن علنی نیز نمایندگان با این تحقیق و تفحص موافقت کرده و اکنون در دستور کار کمیسیون اقتصادی است.

آقای کرباسیان نسبت به این موضوع حساس شده و وزیر نفت نیز در جریان است. وزیر صنعت نیز موضوع را پیگیری می‌کند، ولی ما نمایندگان کرمانشاه مصر هستیم که پالایشگاه کرمانشاه دولتی شده و یا بعد از قیمت‌گذاری به صورت کارشناسی به بخش خصوصی واگذار شود. ما اجازه نمی‌دهیم بیت‌المال زیر پا گذاشته شود، حتی در صورت لزوم از ماده‌ی ۲۳۶ برای ارجاع تخلفات به قوه‌ی قضائیه استفاده می‌کنیم.^{۹۰}

اما علی‌رغم همه‌ی اعتراضات، گویی زور دولت و مجلس به «د.ه» نرسید و او صاحب پالایشگاه کرمانشاه شد.

۴۰ درصد سهام شرکت نفت ستاره‌ی خلیج فارس متعلق به شرکت ملی پالایش و پخش فراورده‌های نفتی (دولت)، ۳۵ درصد شستا (شرکت سرمایه‌گذاری تأمین اجتماعی) و ۱۰ درصد صندوق بازنشستگی صنعت نفت و ۱۵ درصد شرکت SPC اندونزیایی است.^{۹۱}

شرکت پالایش نفت جی با سرمایه‌گذاری صندوق بازنشستگی کارکنان صنعت نفت (صد درصد سهام‌دار) در سال ۱۳۸۲ تأسیس گردیده است. این شرکت با ظرفیت اسمی ۱ میلیون و ۸۰۰ هزار تن به‌عنوان بزرگ‌ترین واحد تولیدکننده‌ی انواع قیر در منطقه‌ی خاورمیانه می‌باشد.^{۹۲}

۹۰. محمد نوراللهی، «افشاگری صفری درباره‌ی پشت پرده‌ی واگذاری پالایشگاه کرمانشاه»، ایسنا، ۳ آبان ۱۳۹۶.

۹۱. «پیشرفت فاز یک پالایشگاه ستاره‌ی خلیج فارس به ۴۴ درصد رسید»، منطقه‌ی ویژه‌ی اقتصادی انرژی پارس، ۱۴ مرداد ۱۳۹۰.

۹۲. «معرفی شرکت»، شرکت پالایش نفت جی (سهامی عام).

عباس آخوندی در سال ۱۳۸۵ عضو شورای رقابت بود. او نحوه‌ی مواجهه‌ی خود با موضوعی به نام «اهلیت‌داشتن» در واگذاری‌ها و خصوصی‌سازی را که برای نخستین مرتبه با آن مواجه می‌شد، این‌گونه توضیح می‌دهد:

در این برنامه‌ی خصوصی‌سازی و در همین دولت آقای احمدی‌نژاد و در مدتی کوتاه، بیش از ۹۰ میلیارد دلار ارزش خصوصی‌سازی بوده است. سرجمع کل خصوصی‌سازی‌ها و واگذاری‌ها از سال ۱۳۶۸ تاکنون حدود ۱۰۰ میلیارد دلار است که ۹۰ میلیارد آن در این دوره است. ببینید که طرف دریافت‌کننده چه کسانی هستند و چه کسی روی این ۹۰ میلیارد دلار کنترل دارد. آن وقت می‌تواند به شما جهت دهد که این چطور بازتوزیع شده است. وقتی خوب نگاه می‌کنید، می‌بینید که بخشی از این‌ها به‌طور غیرمستقیم به دولت بازگشته، یعنی بخشی از سهام شرکت‌های خریدار متعلق به خود دولت بود. برآورد من این است که ۲۵ درصد آن به دولت برگشت. بخش عمده‌شان به سهام عدالت داده شد، ولی کنترل سهام عدالت در اختیار چه کسی بود؟ بازهم خود دولت. باز به سیستم دولتی برگشت. یک بخش عمده‌ی دیگرش هم به نهادهای عمومی برگشت. حالا چه نهادهای عمومی که وابسته به سازمان تأمین اجتماعی باشد یا بقیه‌ی انواع نهادهای عمومی و حتی نظامی و شبه‌نظامی؛ یعنی درعمل می‌بینید که این تمرکز به‌هیچ‌وجه نشکست و فقط در درون سیستم جابه‌جا شد.

وقتی که در اختیار دولت است کالای عمومی محسوب می‌شود و هرگونه تصمیم‌گیری درباره‌ی آن باید در برابر قانون پاسخ‌گو باشد. وقتی به نهادهای عمومی داده می‌شود، کالا به کالای خصوصی تبدیل می‌شود و نظام تصمیم‌گیری نظام تصمیم‌گیری خصوصی است، ولی ریسک همه‌ی تصمیمات نهایتاً به ملت برمی‌گردد؛ بنابراین، این خیلی کار خطرناکی است. مدلی است که سیستماتیک ریسک اشخاص را به بودجه‌ی عمومی منتقل می‌کند. بسیار خطرناک است. تمام فساد و انحراف از همین‌جا شروع می‌شود. امکان تصمیم‌گیری راجع به یک کالای عمومی به روش خصوصی با ریسک بودجه‌ی عمومی. درست است که ممکن است بگویند نه، این‌ها که از بودجه حقوق نمی‌گیرند، ولی این‌ها نهادها و اموال عمومی ملت ایران‌اند. درهرصورت، انتقال ریسک اشخاص به دولت به روشی فارغ از روش‌های پیش‌بینی‌شده در قانون به نظرم کار بسیار بسیار پرمخاطره‌ای است. این واقعیت خارجی خصوصی‌سازی در جمهوری اسلامی است. خیلی چیز پنهانی نیست.^{۹۳}

۹۳. بهمن احمدی امویی، «بازار مرکانتیلیست‌های وطنی: گفت‌وگو با عباس آخوندی»، مشق فردا، شماره‌ی ۴، خرداد و تیر ۱۳۹۹.

«اهلیت» از کجا و چه زمانی وارد ادبیات اقتصاد سیاسی خصوصی‌سازی ایران شد؟ به نظر می‌رسد از همان ابتدا و به‌صورت نانوشته این اهلیت و اینکه چه کسی صاحب چه بنگاه و کارخانه‌ای شود وجود داشته و در عمل اجرا می‌شده است. یکی از ویژگی‌های نظام‌های توتالیتر انقلابی این است که مال‌خودسازی اموال عمومی و غارت منابع عمومی به‌دست خودی‌ها را هموار می‌کند. باین‌همه، آخوندی معتقد است در قانون چیزی به نام اهلیت وجود خارجی ندارد. اساساً چیزی به نام اهلیت در قانون خصوصی‌سازی نداریم. آنچه در پیش‌نویس اولیه‌ی قانون خصوصی‌سازی بود و بعد که پیش‌نویس ثانویه درآمد و آن چیزی که از مجلس درآمد، واگذاری دو مرحله‌ای را داریم. واگذاری دو مرحله‌ای می‌گوید برای واگذاری بنگاه لزومی ندارد که حتماً آن را به بالاترین قیمت پیشنهاد شده واگذار کنید، بلکه به بهترین پیشنهاد باید بنگاه را واگذار کنید. مثلاً یک مناقصه برای انتخاب پیمانکار می‌گذارند، نمی‌گویند به کمترین قیمت، بلکه کسی که می‌خواهد اجرا کند باید ثابت کند که نمونه‌ی اجرایی، صلاحیت و تکنولوژی خوب و ماشین‌آلات لازم را دارد و قبلاً نیز این کار را اجرا کرده است و به فناوری‌های لازم دسترسی دارد و می‌تواند پشتوانه‌ی مالی بیاورد؛ یعنی مجموعه‌ی معیارهای فنی به‌اضافه‌ی قیمت. قانون مناقصه هم می‌گوید که باید به بهترین پیشنهاد کار را ارجاع بدهید و نه به کمترین قیمت. حتی اخیراً هم چیزی هم به نام دامنه دارند؛ یعنی اگر کسی بیاید قیمت را دامپ کند و قیمت غیر معقولی بدهد، از دامنه‌ی مناقصه کلاً خارج می‌شود. می‌گویند معلوم است که این پیشنهادش دامپ است و باید خارج شود. این مفهوم در قانون خصوصی‌سازی هم هست که می‌گوید بگویید آقای خریدار اگر این بنگاه را خریدی چه‌کار می‌خواهی بکنی؟ بعد بگو که پشتوانه‌ی مالی‌ات چیست؟ برای تکنولوژی و نیروی انسانی و نوسازی ماشین‌آلاتش می‌خواهی چه‌کار کنی؟ برای بازاری‌اش چه‌کار می‌خواهی بکنی؟ باید ببینید این خریدار با این بنگاهی که می‌خواهد بخرد چه‌کار می‌خواهد بکند؟ و بعدش هم قیمت و مسائل دیگر را بررسی کنید؛ یعنی قیمت به‌اضافه‌ی سایر پیشنهادها. این در قانون هست، ولی چیزی به مفهوم «اهلیت» که من بگویم یا دولت بگوید این آقا اهلیت دارد و این آقا اهلیت ندارد، در قانون وجود خارجی

ندارد. تنها چیزی که در قانون وجود دارد واگذاری دومرحله‌ای است. هم در اولی بود و هم در دومی. همین قانون جاری و چیزی که الان هست. در همین قانون هم واگذاری دومرحله‌ای وجود دارد. تا جایی که می‌دانم «اهلیت» بعد از داستان واگذاری مخابرات به وجود آمد. در داستان واگذاری مخابرات دو شرکت بیشتر شرکت نکرده بودند: شرکت پیش‌گامان کویر یزد و شرکت اعتماد مبین ایرانیان. یک نظر این بود که شرکت پیش‌گامان کویر یزد باید حذف شود. من نمی‌دانم چه کسی می‌گفت، ولی آنچه نهایتاً به ما در شورای رقابت نشان دادند این بود که وزارت اطلاعات نامه‌ای نوشته بود که شرکت پیش‌گامان کویر یزد اهلیت ندارد. هنوز پاکت قیمت باز نشده بود، اما گفتند این شرکت اصلاً نباید در رقابت شرکت کند. قبل از افتتاح پاکت‌ها گفتند که این شرکت اهلیت ندارد. این اولین باری بود که مفهوم اهلیت مطرح شد. من از جمله کسانی بودم که در شورای رقابت گفتم ما اصلاً مفهومی به نام اهلیت در قانون و آیین‌نامه‌ی اجرایی آن نداریم و شما به چه دلیلی می‌گویید کسی اهلیت ندارد؟ چند ماه بعد از آنکه این شرکت را بنا به استناد نامه‌ی وزارت اطلاعات حذف کردند، آیین‌نامه‌ی خیلی گنگ و مبهم دیگری را تحت‌عنوان اهلیت تصویب کردند و به آن مجموعه‌ای شرایط اضافه کردند. فکر می‌کنم مصوبه‌ی هیئت‌وزیران بود. ولی تا قبل از آن چیزی به نام مفهوم اهلیت اساساً وجود خارجی نداشت.

از آخوندی پرسیدم که آیا می‌خواستند با این اقدام وضعیت انحصاری برای خریدار ایجاد کنند تا دیگر امکان رقابت با او نباشد؟ او جواب داد:

البته کار دیگری هم کردند، قبل از روز گشایش پاکت‌ها، یک پاکت دیگر هم آوردند. کاملاً غیرقانونی بود. چون دو هفته از زمان دریافت پیشنهادها گذشته بود و اصلاً نمی‌شد پیشنهاد جدیدی ارائه داد. این‌ها دیگر همه‌اش ظاهرسازی‌های بدتر بود و درنهایت شرکت اعتماد مبین ایرانیان را برنده اعلام کردند. سه سال، سه واگذاری عمده صورت گرفت که به نظر من هیچ‌کدامشان با روح سیاست‌های ابلاغی رهبری سازگاری ندارد.^{۹۴}

۹۴. بهمن احمدی امویی، «بازار مرکانتیلیست‌های وطنی: گفت‌وگو با عباس آخوندی»، مشق فردا، شماره‌ی ۴، خرداد و تیر ۱۳۹۹.

او در یادداشت‌هایی که در کانال تلگرامی خود منتشر کرده این موضوع را با جزئیات بیشتری توضیح می‌دهد:

مرحوم دکتر پژویان که آن زمان رئیس شورای رقابت بود توضیح می‌داد که نهادهای امنیتی صلاحیت پیش‌گامان کویر یزد را رد کرده‌اند. و من در پاسخ می‌گفتم که اولاً چنین مطلبی در آیین‌نامه‌ی واگذاری وجود ندارد، چراکه اگر خریدار در عرضه‌های بعدی این سهام را با قیمت‌های بالاتر بخواهد به اشخاص دیگری بفروشد، آیا مجدد باید موضوع صلاحیت امنیتی خریداران مورد بررسی قرار گیرد؟ اگر آری که در قرارداد چنین چیزی اساساً پیش‌بینی نشده و مضافاً آنکه در فراخوان واگذاری، امکان خرید ۲۸ درصد سهام برای خریداران خارجی پیش‌بینی شده است. چه‌کسی اهلیت امنیتی خارجیان را بررسی کرده و یا می‌کند؟ این آشکارا یک تناقض است. من توضیح می‌دم که سهام مانند هر کالای دیگر فرض کنید پرتقال است و هیچ‌کس اهلیت امنیتی خریدار را بررسی نمی‌کند. اگر این سهام برای شما حساسیت امنیتی دارد، اساساً واگذار نکنید، وگرنه نمی‌توانید مانع ورود اشخاص به بازار معاملات سهام شوید. این مسلماً مشمول حکم اختلال در بازار رقابتی است. دوم اینکه به فرض عبور از ایراد اول، با توجه به گذشت زمان ورود در مزایده، باید آن مزایده لغو و از نو مزایده‌ی جدیدی اعلام شود. فراتر آنکه سهام‌دار شرکت مهر اقتصاد ایرانیان بنیاد تعاون سازمان بسیج مستضعفین است که در نهایت با سهام‌دار شرکت‌های شرکت توسعه‌ی اعتماد و شرکت شهریار مهستان که بنیاد تعاون سپاه است، هر دو به یک سازمان وابسته‌اند و این قابل قبول نیست. و سوم آنکه شبکه‌ی سیم مسی که انحصار کلی برای خریدار ایجاد می‌کند باید از موضوع فروش خارج گردد.

این کشمکش میان ما بود تا روزی در آبان‌ماه ۱۳۸۸ مرحوم پژویان نامه‌ای را به امضای معاون وزیر اطلاعات آوردند و گفتند تکثیر نمی‌کنیم. فقط محض حصول اطمینان از اینکه این وزارت صلاحیت رقیب را رد کرده است رؤیت کنید. من دیدم که تاریخ نامه آبان‌ماه است. حال آنکه موضوع ابلاغ عدم اهلیت در تاریخ پنجشنبه هفدهم شهریور انجام شده بود. به‌هرروی، شلوغ‌بازاری بود. من معمولاً در تمام جلسه‌های شورای رقابت شرکت می‌کردم و غیبت نمی‌کردم. در همان ایام مجمع عمومی سازمان نظام مهندسی ساختمان که من عضو آن بود در شیراز تشکیل شد و من موفق به شرکت در جلسه‌ی شورای رقابت نشدم و در همان جلسه صحت واگذاری سهام مخابرات مورد تأیید قرار می‌گیرد و موضوع از حیث شورای رقابت منتفی می‌گردد. این یک نمونه را مثال زدیم تا مشخص شود داستان اقتصاد سیاسی واگذاری‌ها تا چه حد مهم است.

به هر روی، این واگذاری انجام شد و روزی در آذرماه ۱۳۹۵ آقای نصرالله جهانگرد، معاون وزیر ارتباطات و فناوری اطلاعات، در جلسه هیئت‌وزیران شرکت کرد و گزارشی تفصیلی از عقب‌ماندگی مخابرات و شبکه‌ی ارتباطات ایران و عدم سرمایه‌گذاری در این مدت از سوی شرکت مخابرات داد. در جلسه اعلام شد که این شرکت نه‌تنها سرمایه‌گذاری لازم را در توسعه‌ی مخابرات نداشته، که تعدادی از اقساط خرید سهام را نیز پرداخت نکرده است. من در آن جلسه اجمالاً گزارشی از نحوه‌ی واگذاری مخابرات و مباحث شورای رقابت به دولت ارائه کردم. لیکن دولت آقای روحانی شهادت لازم برای لغو واگذاری را نداشت و به مسامحه از کنار آن گذشت. حال آنکه هم اصل واگذاری غیرقانونی بود و هم خریدار به تعهدهایش عمل نکرده بود و دولت می‌توانست واگذاری را لغو کند.

در همین ایام رئیس وقت سازمان خصوصی‌سازی، آقای پوری‌حسینی، در گفت‌وگو با خبرنگاری فارس می‌گوید: رقم چک‌های برگشتی خریدار بلوک کنترلی سهام مخابرات ایران به حدود هزار میلیارد تومان رسیده است، جمع این چک‌ها به پنج یا شش فقره رسیده که مربوط به دو یا سه قسط آخر این واگذاری بوده است. به‌گفته‌ی وی، با توجه به عدم ایفای تعهدات خریدار و اظهار ناتوانی از پرداخت اقساط چاره‌ای برای سازمان خصوصی‌سازی برای فسخ قرارداد واگذاری مخابرات ایران (سهامی عام) باقی نماند و اکنون این واگذاری فسخ شده تلقی می‌شود. وی در برابر پرسش فارس مبنی بر اینکه آیا امکان تداوم تملک این دارایی از سوی توسعه‌ی اعتماد مبین در صورت وصول چک وجود دارد، پاسخ داد: هم‌اکنون پس از طی مراحل اداری باید بلوک ۵۰ درصد به‌علاوه‌ی یک سهم مخابرات دوباره به هیئت واگذاری رفته و ضمن بررسی مجدد قیمت پایه‌ی هر سهم و ارزش‌گذاری این دارایی مجدد برای عرضه در بازار آگهی شود که در این زمینه به احتمال فراوان سازمان خصوصی‌سازی در بلوک‌های ۱۷ درصدی این دارایی را عرضه خواهد کرد. وی ادامه می‌دهد که: گرچه توسعه‌ی اعتماد مبین می‌تواند در صورت پاس‌کردن چک‌ها همچنان تملک خود را بر این دارایی ادامه دهد، اما برای این موضوع باید به هیئت داورى مراجعه کنند. این موضوع انعکاس گسترده‌ای در مطبوعات و خبرگزاری‌های آن زمان داشت. لیکن دیری نپایید که سازمان خصوصی‌سازی با صدور اطلاعیه‌ای بقای قرارداد را تأیید کرد:

به گزارش روابط‌عمومی سازمان خصوصی‌سازی، نظر به اینکه درخصوص اقدام این سازمان مبنی بر فسخ قرارداد واگذاری سهام بلوکی شرکت مخابرات ایران، اخباری ناقص و در برخی موارد ناصحیح و جهت‌دار انتشار یافته است به اطلاع می‌رساند: براساس درخواست شماره‌ی ۴۸۷-۹-۹۴ مورخ ۱۳۹۵/۹/۳۰ که از سوی طرف قرارداد تقدیم

مقام محترم ریاست‌جمهوری گردیده و دستور مورخ ۱۳۹۵/۱۰/۴ صادره، مقرر گردیده است در صورتی‌که ظرف پانزده روز (پنجم الی بیستم دی‌ماه) کلیه بدهی‌های طرف قرارداد پرداخت شود، اقدام سازمان منتفی گردد. همچنین به‌موجب دستور موقت هیئت داوری موضوع ماده‌ی «۳۰» قانون اجرای سیاست‌های کلی اصل «۴۴» قانون اساسی در پرونده‌ی کلاسه‌ی ۲۱/۹۵/۵/۵ مورخ ۱۳۹۵/۱۰/۸ که در تاریخ ۱۳۹۵/۱۰/۱۲ به این سازمان واصل شده است تا زمان رسیدگی به خواسته‌ی شرکت توسعه‌ی اعتماد مبین در خصوص فسخ قرارداد، این سازمان به‌طور موقت و تا رسیدگی به اصل خواسته خواهان از انتقال سهام شرکت منع شده است. بنابراین، سازمان منتظر اقدام خریدار سهام برای انجام کلیه تعهدات و پرداخت تمامی دیون معوقه تا بیستم دی‌ماه سال جاری است.^{۹۵}

او در ادامه یک مثال دیگر از تخلفی که با نام «اهلیت» منابع عمومی را به حراج گذاشتند بیان می‌کند:

نمونه‌ی دیگری که می‌خواهم مثال بزنم واگذاری شرکت پتروشیمی خلیج فارس است. این شرکت مالک صد درصد سهام شرکت مبین انرژی خلیج فارس بود و هنوز هم بیش از ۹۰ سهام این شرکت را در اختیار دارد. شرکت مبین انرژی خلیج فارس به‌عنوان تولیدکننده‌ی سرویس‌های جانبی، تأمین‌کننده‌ی آب، برق، بخار، اکسیژن، نیتروژن و هوای فشرده و تصفیه‌کننده‌ی پساب‌های صنعتی مجتمع‌های پتروشیمی منطقه‌ی پارس جنوبی (عسلویه) است. زمانی که در سال ۱۳۹۲ مقرر بود که شرکت پتروشیمی خلیج فارس واگذار شود، موضوع در شورای رقابت طرح گردید و من از جمله کسانی بودم که با واگذاری آن با ترکیبی که شرکت داشت مخالف بودم. دلیل هم این بود که شرکتی که بالای ۴۰ درصد تولید پتروشیمی کشور را دارد، در یک موقعیت انحصاری قرار دارد و پیش از آنکه انحصار آن بشکند، واگذاری آن خلاف قانون است. افزون بر این با توجه به اینکه صد درصد خدمات جانبی مورد نیاز تمام شرکت‌های پتروشیمی در عسلویه در انحصار این شرکت است، این از جهت اقتصادی به مفهوم شکل‌گیری انحصار عمودی است. با این واگذاری تمام شرکت‌های پتروشیمی وابسته به رقیب می‌شوند و این آشکارا خلاف است. در این ارتباط هم مکاتباتی با سازمان بورس صورت گرفت، لیکن در آخرین روزهای دوم احمدی‌نژاد، واگذاری انجام شد. اخیراً می‌خواندم که قیمت سرویس‌های جانبی به یک‌باره ۲۷۵ درصد از سوی هلدینگ پتروشیمی خلیج فارس افزایش پیدا کرد و دست شرکت‌های پتروشیمی به جایی بند نیست.^{۹۶}

۹۵. همان.

۹۶. همان.

حسین مرعشی نیز به میان آوردن موضوع اهلیت در خصوصی سازی و واگذاری‌ها را برای از میدان به در کردن افراد واجد شرایط و میدان دادن به خودی‌ها ارزیابی می‌کند:

همیشه اشخاص بی‌هنر برای اینکه افراد هنرمند را از صحنه حذف کنند متوسل به امور غیرواقعی می‌شوند. بخش خصوصی که بخواهد تعامل جهانی داشته باشد و کار مؤثر در اقتصاد انجام دهد، محافظه‌کار است و دنبال درگیری با حکومت و سیاست نمی‌رود. این تفکر غیرواقعی است. من و آقای محسن رضایی که توان ایجاد یک بنگاه را نداریم، برای اینکه ضعف‌های خود را بپوشانیم، پشت این حرف‌ها پنهان می‌شویم. این چه حرف‌هایی است که دوستان می‌گویند؟ لورفتن برنامه‌ی هسته‌ای ایران کار تکنوکرات‌های طرفدار آمریکا نبود، بلکه کار بعضی از دوستانی بود که فکر می‌کردیم خیلی متعهد هستند. بخش خصوصی که ریشه‌دار و بااصالت باشد و روی پای خود رشد کرده باشد این طوری است. بخش خصوصی دولت ساخته و رانتی را نمی‌گوییم. بخش خصوصی که با پای خود جلو برود امکان ندارد که کار سیاسی ضدنظام، فساد، رشوه، ولخرجی و هزار ندانم‌کاری دیگر بکند. من افرادی از بخش خصوصی می‌شناسم که در نسل دوم بودند. بچه‌های نسل سوم در پست‌های رفسنجان و بعد آمریکا کار می‌کنند. در ۸۴ سالگی از رفسنجان با اتوبوس به تهران می‌آمد. اصلاً ولخرجی نداشتند. نوکیسه‌ها دست به هر کاری می‌زنند و پورشه سوار می‌شوند.^{۹۷}

براساس آمارهای موجود در سازمان خصوصی سازی، در مجموع خصوصی سازی در دولت‌های نهم و دهم (از ابتدای ۱۳۸۴ تا خرداد ۱۳۹۲) رقمی نزدیک به ۷۸ میلیارد سهم با ارزشی بالغ بر ۱۲۲۷ هزار میلیارد ریال از سهام شرکت‌های دولتی بوده است. به دلیل حجم بالای واگذاری‌ها در دولت احمدی‌نژاد، سهم سایر دولت‌های قبلی در این فرایند بسیار ناچیز است. برخی با اتکا بر این آمارها می‌گویند بیش از ۹۰ درصد واگذاری‌ها در قالب خصوصی سازی در دو دولت احمدی‌نژاد صورت گرفته است.

مقایسه‌ی درآمد پیش‌بینی شده‌ی حاصل از واگذاری در بودجه‌های سالانه و میزان تحقق آن در هر سال به خوبی گویای روند یادشده است. برای مثال، در سال ۱۳۸۰ درآمد پیش‌بینی شده‌ی واگذاری‌ها در بودجه‌ی کل کشور مبلغ ۱۲۰۰ میلیارد

۹۷. گفت‌وگوی شفاهی با حسین مرعشی، ۱۳۹۱.

ریال بود که صرفاً ۸ درصد آن تحقق پیدا کرد. در سال‌های بعد و تا ابتدای روی کار آمدن دولت دهم (دوره‌ی دوم ریاست‌جمهوری احمدی‌نژاد) این درآمد پیش‌بینی شده هیچ‌گاه از ۳۰ هزار میلیارد ریال فراتر نرفت و اوج تحقق اهداف بودجه‌ای در این زمینه ۵۰ درصد بود که در سال ۱۳۸۷ محقق شد، اما از سال ۱۳۸۸ درآمد پیش‌بینی شده‌ی واگذاری‌ها در سال‌های مختلف از ۳۲ هزار تا ۶۵ هزار میلیارد ریال افزایش یافت و میزان تحقق اهداف بودجه‌ای در کم‌ترین سال (۱۳۸۸) معادل ۶۱ درصد اهداف بودجه و در بیشترین سال (۱۳۹۰) فراتر از اهداف بودجه و ۱۵۸ درصد آن بود.^{۹۸}

این بررسی‌ها از نحوه‌ی واگذاری‌ها و تنوع خریداران نشان می‌دهد که بخش عمومی غیردولتی، نهادهای نظامی و انتظامی، بنیادهای عام‌المنفعه‌ی مذهبی و فرهنگی و علمی و نهادهای حکومتی و انقلابی، عمده‌ترین برنده‌ی فضای ناشی از آشفتگی نهادی در حوزه‌ی خصوصی‌سازی بودند. در سال‌های ۱۳۸۴ و ۱۳۸۵ مجموعه‌ی عواملی مانند ابلاغ سیاست‌های کلی اصل ۴۴ قانون اساسی، ورود بسیاری از شرکت‌های بزرگ به فهرست شرکت‌های مشمول واگذاری، اجرای طرح توزیع سهام عدالت و تدوین و ابلاغ قانون اجرای سیاست‌های کلی اصل ۴۴ قانون اساسی در سال ۱۳۸۷ شتاب تازه‌ای به خصوصی‌سازی داد. طبق آمار موجود، حجم خصوصی‌سازی‌های دولت‌های نهم و دهم بیش از ۹۸ درصد کل خصوصی‌سازی‌های انجام‌گرفته از سال ۱۳۶۸ تا ۱۳۹۷ را شامل می‌شود.

مقایسه ارزش ریالی و دلاری واگذاری سهام و دارایی بنگاه‌های مشمول واگذاری توسط سازمان خصوصی‌سازی از سال ۱۳۸۰ تا سال ۱۴۰۰ (به جز واگذاری‌های سهام عدالت)				
سال	ارزش ریالی خصوصی‌سازی (میلیارد تومان)	نرخ دلار آزاد (تومان)	ارزش دلاری خصوصی‌سازی	سهام ارزش دلاری از کل (درصد)
۱۳۸۰	۲۰	۷۹۲	۲۵,۳۷۸,۷۸۸	۰,۰۴
۱۳۸۱	۳۲۱	۷۹۹	۴۰۱,۵۰۱,۸۷۷	۰,۵۸
۱۳۸۲	۱,۲۳۰	۸۳۲	۱,۴۷۸,۰۰۴,۸۰۸	۲,۱
۱۳۸۳	۷۱۸	۸۷۴	۸۲۱,۱۶۷,۰۴۸	۱,۲
۱۳۸۴	۸۳	۹۰۴	۹۱,۳۷۱,۶۸۱	۰,۱۳
۱۳۸۵	۳۶۸	۹۲۲	۳۹۸,۸۰۶,۹۴۱	۰,۵۷
۱۳۸۶	۶,۸۳۲	۹۳۵	۷,۳۰۶,۷۳۷,۹۶۸	۱۰,۵
۱۳۸۷	۶,۰۸۰	۹۶۶	۶,۲۹۳,۷۸۸,۸۲۰	۹
۱۳۸۸	۱۵,۰۰۴	۱,۰۰۰	۱۵,۰۰۳,۶۰۰,۰۰۰	۲۱,۵
۱۳۸۹	۶,۰۸۳	۱,۱۰۰	۵,۵۳۰,۳۶۳,۶۳۶	۷,۹
۱۳۹۰	۱۱,۲۶۲	۱,۹۰۰	۵,۹۲۷,۵۷۸,۹۴۷	۸,۵
۱۳۹۱	۱۳,۰۱۲	۳,۲۰۰	۴,۰۶۶,۱۵۶,۲۵۰	۵,۸

فرهیختگان

گمان برخی از کارشناسان این است که اختصاص دلارهایی با قیمت یارانه‌ای و خصوصی‌سازی درحالی‌که همچنان دولتی‌سازی جریان دارد، ترویج و گسترش فساد است. در هیچ سالی در چهل سال گذشته، مبلغ بودجه‌ی هزینه‌های عمرانی دولت کمتر از مبلغ درآمد ناشی از خصوصی‌سازی نبوده است؛ هرکسی از بیرون به آن نگاه کند می‌فهمد دزدی است. برای اینکه دولت اگر واقعاً می‌خواهد خصوصی‌سازی کند، اموال خودش را نگاه می‌دارد و اموال جدیدی را که می‌خواهد بسازد به بخش خصوصی وامی‌گذارد؛ یعنی شرایط رشد بخش خصوصی و خصوصی‌سازی را ایجاد می‌کند تا افراد به‌دنبال ایجاد واحدهای جدید باشند. مثل کاری که نسبتاً در شبکه‌ی بانکی انجام شد. بانک‌های جدید هرچه تأسیس شد، از درون بخش خصوصی سر در آوردند. البته پیش از آن زمینه راه‌اندازی و آزادسازی شکل‌گیری نظام بانکداری خصوصی را ریل‌گذاری کرده بودند.

این کارشناسان معتقدند که یکی از مکانیسم‌های دزدی وجود امضاها، طلایی و رانت‌ها است که بخش خصوصی وفادار به حاکمیت را خلق می‌کند. شاه هم همین‌طور بود. سیاستمداران با یک شعار و با استفاده از نیروهای اجتماعی به بالا می‌روند، بعد می‌خواهند وابستگی خودشان به آن‌ها را کم کنند،

تلاش می‌کنند برای خودشان طبقه‌ی اجتماعی خلق کنند. در طول شصت‌هفتاد سال گذشته از همه عریان‌تر آقای احمدی‌نژاد بود که این کار را کرد و با سرعت و حجم وسیعی از توزیع ثروت در میان نزدیکان و دوستان و وفاداران خود، طبقه‌سازی اجتماعی و حامی‌پروری را رواج داد. طبقه‌سازی خیلی صریح و آشکاری را شروع کرده بود.

در ایران سیاستمداران برای ایجاد طبقه‌ی جدید اجتماعی وفادار به خود چند مکانیسم دارند. این را سعید لیلاز می‌گوید که معتقد است یکی از مهم‌ترین اهداف خصوصی‌سازی حامی‌پروری و طبقه‌سازی در جمهوری اسلامی است:

انحصارات دولتی و سیطره‌ی دستگاه‌های امنیتی بر تصمیمات اقتصادی که نمونه‌ی عینی آن را در بانک‌ها می‌بینیم. هیچ بانکی در ایران تأسیس نمی‌شود، مگر اینکه وفادار به حاکمیت باشد و سهم روشنی از دارایی‌های خودش را به حاکمیت بدهد. در زمان شاه این عدد ۲۰ درصد بود و الان بین ۳۰ تا ۴۰ درصد شده است.

این ادعا به این مفهوم است که دستگاه‌ها و نهادهای حکومتی باید در آن سهم داشته باشند. بانک رسماً و ظاهراً خصوصی است، اما به‌صورت مستقیم و غیرمستقیم این نهادها یا نمایندگان و افراد مورد اعتمادشان در آنجا سهام دارند. درحال حاضر و در هیچ بانکی نمی‌توانید یک عضو هیئت‌مدیره را بدون تأیید یک نهاد امنیتی استخدام کنید. درحالی‌که رسماً یک شرکت خصوصی است و نباید چنین روندی درباره‌ی آن طی شود. البته دلیل حضور نهادهای امنیتی را این‌طور توجیه می‌کنند که به‌دلیل حساسیت‌های نظام بانکی و اهمیتی که برای ساختار کشور دارد و خطراتی که می‌تواند به وجود بیاورد، نهادهای امنیتی و نظامی بر آن‌ها اشراف دارند که مبدا خطری نظام را تهدید کند، اما در همین اشراف اطلاعاتی و نظامی و در سایه‌ی حمایت و همراهی آن‌ها بود که کسی مثل خاوری رشد کرد و در نهایت فرار کرد و به کانادا رفت. لیلاز می‌گوید: «او نماینده‌ی خودشان بود در آن سیستم. آن‌ها حتی در بانک‌های دولتی هم حضور دارند.»

دومین مکانیسم برای ایجاد رانت و طبقه‌سازی فرایند توزیع دلارهای یارانه‌ای است، به‌خصوص در شرایطی که دولت‌ها قیمت دلار را بر اثر تورم در بازار منفجر می‌کنند.

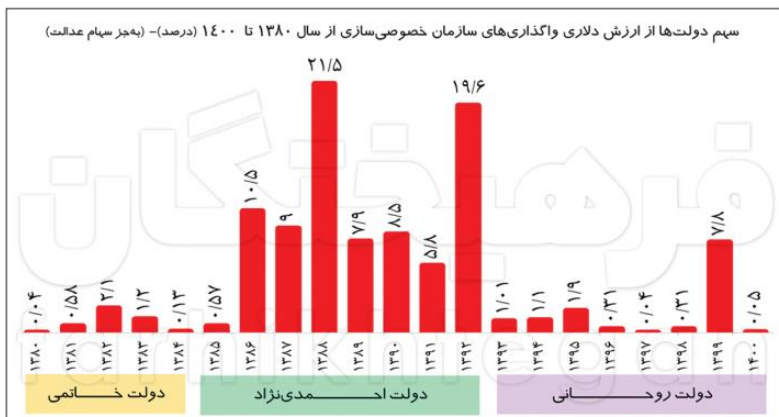
انگلس می‌گفت تورم دزدی شبانه‌ی دولت از جیب ملت‌ها است. دلار ناگهان ۱۴ هزار تومان می‌شود، اما دولت آقای روحانی در دوره‌های ۱۵، ۲۰ و حتی ۳۰ میلیارد دلار از منابع این مردم را به قیمت ۴۲۰۰ تومان به عده‌ای می‌دهد. اسمش را هم می‌گذارد دادن به مردم. ولی مردم که به این دلارهای ارزان دسترسی ندارند. همان‌هایی این دلارها را می‌گیرند که قرار است حامی سازنده و خالق خود باشند، اما دریغ از یک قدم حمایت. گرفتند و بلافاصله سر از ترکیه و کانادا و اسپانیا درآوردند. یک طبقه‌ی اجتماعی و پرنفوذ بو کشیدند و به‌موقع در دستگاه آمدند و منابع را گرفتند. به همین دلیل، برخوردی که با فساد صورت می‌گیرد، جنگ طبقات در سطوح بالا است، چون می‌گوید این طبقه و افراد به تو وفادار بوده‌اند، اما به من وفادار نبوده‌اند. پس باید تا می‌توانم آن‌ها را ضعیف کنم و منابع را از آن‌ها بگیرم و به کسانی بدهم که قرار است حامیان خود باشند.^{۹۹}

مکانیسم سوم خصوصی‌سازی است. برخی از کارشناسان بر این باورند که خصوصی‌سازی در همه‌ی دولت‌ها بهانه‌ای بوده برای حامی‌پروری.

البته کم‌وزیاد دارد، ولی در همه‌ی دولت‌ها، از آقای هاشمی تا الان و بدون استثنا، با هدف طبقه‌سازی و حامی‌پروری در خصوصی‌سازی رخ داده است. اینکه دوسه برابر آن چیزی که دارید خصوصی‌سازی می‌کنید و در همان لحظه دولتی‌سازی هم می‌کنید، هرگز برای من قابل فهم نیست. مکانیسمش چگونه است؟ این طوری است که با دلار ۷ تومانی یک فرودگاه یا یک کارخانه می‌سازید و با دلار ۷۰ تومانی آن را می‌فروشید. ولی همان موقع که آن را می‌فروشید، دلار ۷۰۰ تومان است. در ادامه و در مرحله‌ی بعد، دولت بعدی دلار ۷۰۰ تومانی را تحویل می‌گیرد و به بخش خصوصی می‌فروشد، اما وقتی آن را می‌فروشد، دلار ۷ هزار تومان است. دولت بعد دلار ۷ هزار تومانی را ۱۴ هزار تومان می‌فروشد. مجموع ورودی درآمدهای داخلی و بین‌المللی نفت در صد سال اخیر در اقتصاد ایران حدود ۴ هزار میلیارد دلار به قیمت امروز است، ولی آدرس بیشتر از ۲۰۰ تا ۳۰۰ میلیاردش را ندارید، بقیه‌اش دزدیده شده، با همین سه مکانیسم. تقریباً صد درصد بانک‌هایی که در ایران تأسیس شده‌اند از محل تورم ایجاد شده‌اند و از محل تورم به این درجه از ثروت رسیده‌اند. چرا؟ چون دولت انحصار و سیطره‌ای ایجاد کرده است. تمرکز این هم در دوره‌ی احمدی‌نژاد بود. یادتان است چطور اصرار داشت نرخ بهره را پایین بیاورد؟ این به‌منزله‌ی سالانه ۱۵ تا ۲۰ میلیارد دلار اهدای هدیه به گیرندگان وام و به بانک‌های خصوصی در ایران بود، چراکه بیشتر این بانک‌ها مالک املاک هم هستند. همین کاری که در مؤسسات مالی کردند. بانکی با مبلغ مختصری تأسیس می‌کنند، سپرده‌های مردم را جمع می‌کنند و بعد یک دفعه آن اتفاق می‌افتد، چون

دولت سرکوب مالی کرده و اجازه نمی‌دهد سپرده‌ی مردم در جایی شکل بگیرد. در بازار ربا هم اولاً بسیار نامطمئن است و مردم می‌ترسند که بروند، ثانیاً رسماً حرام است و برخورد می‌شود و هرکسی که ربا بگیرد با او برخورد می‌شود و نمی‌گذارند. از این طرف هم ماشین پمپاژ نقدینگی تولید و چاپ پول را بدون توقف و به‌صورت شبانه‌روزی پی می‌گیرد و پول‌ها را به این کانالی که دولت برایشان کنده سوق می‌دهند. چرا آقای احمدی‌نژاد روی پایین‌آوردن مصنوعی قیمت تمام‌شده و فروش پول اصرار داشت؟ از یک طرف نرخ تورم را خودت بالا بردی و از طرف دیگر سرکوب مالی کردی و نمی‌گذاری مردم با بیرون کار کنند. در نتیجه، همه‌ی پول‌ها و سپرده‌ها در حالی که دارد از ارزش کم می‌شود، به شبکه‌ی بانکی می‌رود. در عالم واقعیت ارزشی که از پول کم می‌شود به بهشت که نمی‌رود، به کجا می‌رود؟ به جیب آن‌کسی که وام گرفته است. آن‌کسی که وام گرفته کیست؟ کسی که آقای احمدی‌نژاد دستور داده بود بدون وثیقه به او وام بدهید. در نتیجه، وقتی دولت آقای احمدی‌نژاد تمام شد میزان معوقات شبکه‌ی بانکی از ۴ میلیارد دلار به ۱۰۰ میلیارد دلار رسیده بود. در چهار سال اول دولت احمدی‌نژاد، میزان معوقات مالی ۲۵ برابر کل تاریخ بانکداری ایران شده بود. این پول از کجا بیرون آمده بود؟ از جیب سپرده‌گذاران و مردم. به کجا رفت؟ به جیب طبقه‌ی جدید اجتماعی که دولت خلق کرده است. چرا بانک‌ها یک‌باره قارچ‌گونه رشد کردند و هر روز هم تقاضا برای ایجاد آن‌ها زیاد بود و برای گرفتن مجوز در صف می‌ایستادند. نصفشان در دولت آقای احمدی‌نژاد تشکیل شد. آقای نوربخش می‌گفت من تا زنده‌ام به دولتی‌ها و شبه‌دولتی مجوز تأسیس بانک نمی‌دهم. ولی بعد از آن این سد شکسته شد. خود آن کاری هم که نوربخش می‌کرد، اگر می‌خواست مثل این باشد، دزدی بود. ولی دُر دزدی در آن دوره خیلی کمتر بود، چون این سرکوب‌ها در آن نبود. طبقه‌سازی از این روشن‌تر؟ طرف پنج سال حدود ۹۶ میلیارد دلار ثروت خلق کردند، فقط از طریق معوقات بانکی، نه از طریق LC‌هایی که باز کردند و جنس آوردند، و نه از طریق وام‌های ارزی که گرفتند و پس ندادند. فقط و فقط از طریق وام‌های ریالی که گرفتند و پیش خودشان نگه داشتند. ۹۶ میلیارد دلار.^{۱۰۰}

بهمن احمدی امویی ۱۷۱



فره‌یختگان

مولدسازی آخرین میخ تابوت خصوصی سازی

در نهایت و در سال ۱۴۰۰ و با روی کار آمدن دولت سید ابراهیم رئیسی و یکدست شدن تمام حاکمیت، درست براساس آنچه آیت الله خامنه‌ای، رهبر جمهوری اسلامی، می‌خواست، آخرین فرمان برای ادامه‌ی روند «مال خودسازی اموال عمومی و تولید طبقه‌ی وفادار به حاکمیت» صادر شد.

در راستای تحقق اصلاح ساختار بودجه به‌عنوان یکی از وظایف اصلی شورای عالی هماهنگی اقتصادی سران قوا و تأکید رهبر معظم انقلاب بر تشکیل هیئت مورد اعتماد رؤسای سه قوه به‌منظور فروش و مولدسازی دارایی‌های دولت در جلسه‌ی ۱۳۹۹/۹/۴ با اعضای شورای عالی هماهنگی اقتصادی. بدین وسیله متن زیر به تصویب شورای عالی هماهنگی اقتصادی سران قوا رسید:

۱- با هدف کمک به رشد اقتصادی و افزایش بهره‌وری اموال مازاد دولتی هیئت عالی مولدسازی دارایی‌های دولت کلیه‌ی دستگاه‌ها، سازمان‌ها، واحدها و سایر عناوین دولتی و وابسته و تابعه‌ی دولت، از جمله: وزارتخانه‌ها، مؤسسات و دانشگاه‌ها، شرکت‌های دولتی، مؤسسات انتفاعی وابسته به دولت، بانک‌ها و مؤسسات اعتباری دولتی، شرکت‌های بیمه‌ی دولتی و همچنین دستگاه‌ها و واحدهایی که شمول قانون بر آن‌ها مستلزم ذکر یا تصریح نام است، اعم از اینکه قانون خاص خود را داشته باشند و یا از قوانین و مقررات عام تبعیت نمایند، نظیر وزارت جهاد کشاورزی، شرکت ملی نفت ایران، شرکت ملی گاز ایران، شرکت ملی صنایع پتروشیمی ایران، سازمان گسترش نوسازی صنایع ایران، بانک مرکزی

جمهوری اسلامی ایران، سازمان بنادر و دریانوردی جمهوری اسلامی ایران، سازمان توسعه و نوسازی معادن و صنایع معدنی ایران، شرکت ملی پالایش و پخش فراورده‌های نفتی ایران و دیگر شرکت‌هایی که کنترل و مدیریت آن‌ها در اختیار دولت یا موارد فوق است که در این مصوبه‌ی هیئت نامیده می‌شود، مرکب از هفت عضو شامل معاون اول رئیس‌جمهور (رئیس هیئت)، وزیر امور اقتصادی و دارایی (دبیر هیئت)، رئیس سازمان برنامه‌وبودجه‌ی کشور، وزیر کشور، وزیر راه‌وشهرسازی، یک نماینده از طرف رئیس مجلس شورای اسلامی و یک نماینده از طرف رئیس قوه‌ی قضائیه، به‌منظور انجام وظایف مندرج در بند ۲ تشکیل می‌گردد.

تبصره: دبیرخانه‌ی حیات در وزارت امور اقتصادی و دارایی مستقر خواهد بود.

۲- وظایف و اختیارات هیئت به شرح ذیل است:

۲-۱- شناسایی کامل اموال غیرمنقول دولت و تعیین تکلیف آن‌ها ظرف مدت حداکثر یک سال با استفاده از روش‌های مختلف، ازجمله: واگذاری و فروش اموال مازاد و مولدسازی با مشارکت بخش خصوصی؛

۲-۲- تصویب مازادبودن اموال غیرمنقول دولتی به پیشنهاد وزارت امور اقتصادی و دارایی؛

۲-۳- تعیین تکلیف طرح‌های تملک دارایی‌های سرمایه‌ای (عمرانی) نیمه‌تمام حداکثر ظرف مدت یک سال با استفاده از روش‌های مختلف، ازجمله: واگذاری، استفاده از مشارکت عمومی-خصوصی در تکمیل و بهره‌برداری از طرح‌ها و حذف طرح‌های فاقد توجه!

۲-۴- رفع موانع (حقوقی، اطلاعاتی، فرایندها، مستندسازی املاک فاقد سند، تغییر کاربری و...) و ایجاد هماهنگی لازم میان دستگاه‌های اجرایی و نظارتی در زمینه‌ی واگذاری و مولدسازی دارایی‌های دولت به‌منظور تحقق منابع مندرج در قوانین بودجه‌ی سنواتی از این محل؛

۲-۵- تعیین قیمت پایه یا نهایی واگذاری دارایی‌های مشمول این مصوبه؛

۲-۶- تصویب آیین‌نامه‌ها و دستورالعمل‌های مرتبط با این مصوبه، ازجمله: جزئیات شیوه‌های شناسایی، قیمت‌گذاری و واگذاری، فروش، مولدسازی اموال غیرمنقول و پروژه‌های نیمه‌تمام به پیشنهاد مشترک وزارت امور اقتصادی و دارایی و سازمان برنامه‌وبودجه کشور.

بهن احمدی امویی ۱۷۵

تبصره ۱: وزارت امور اقتصادی و دارایی مجری شناسایی، واگذاری، فروش و مولدسازی اموال شناسایی شده و پروژه‌های نیمه‌تمام عمرانی و قراردادهای مشارکت و سرمایه‌گذاری است.

۳- کمیسیون ماده‌ی ۵ قانون تأسیس شورای عالی شهرسازی و معماری ایران هریک مکلف هستند ظرف مدت حداکثر یک ماه نسبت به درخواست تغییر کاربری اموال (املاک) مازاد ارسالی توسط وزارت امور اقتصادی و دارایی اعلام نظر قطعی نمایند. در صورت مخالفت یا عدم اظهار نظر شورای عالی، مرجع صدور پروانه‌ی ساخت مکلف است با درخواست وزارت امور اقتصادی و دارایی، نسبت به صدور پروانه‌ی احداث بنا، مطابق با ضابطه‌ی عام ساخت (سطح اشتغال، تراکم، تعداد طبقات و کاربرد بنا) پهنه‌ی وقوع، با حفظ کاربری زمین اقدام نماید.

۴- عواید حاصل از واگذاری اموال غیرمنقول و پروژه‌های عمرانی نیمه‌تمام پس از کسر کارمزد مصوب هیئت به حساب خزانه واریز خواهد شد. نیمی از مبلغ واریزی به خزانه، بلافاصله به حساب تملک دارایی‌های سرمایه‌ای دستگاه اجرایی مربوطه‌ی ستادی با استانی واریز خواهد شد تا در سقف بودجه‌ی مصوب هزینه شود.

تبصره ۱: صددرصد مبلغ واریزی به خزانه از محل واگذاری دارایی‌های وزارت آموزش و پرورش و وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی بلافاصله به حساب تملک دارایی‌های سرمایه‌ای وزارتخانه‌ی مربوطه واریز و در محلات و مناطق محروم سرمایه‌گذاری گردد.

تبصره ۲: درمورد منابع حاصل از فروش دارایی‌های شرکت‌های دولتی تمامی مبلغ واریزی به خزانه بلافاصله به حساب شرکت مربوطه واریز خواهد شد.

۵- تمامی دستگاه‌های متولی اموال فوق‌الذکر مکلف به اجرای مصوبات این هیئت هستند. افرادی که از اجرای دقیق و کامل دستورات هیئت سر باز زنند و یا در اجرای آن ممانعت به عمل آورند، با ارجاع هیئت به مراجع قضایی به مجازات مقرر در ماده‌ی ۵۷۶ قانون مجازات اسلامی بدون تعویق و تعلیق و تخفیف محکوم خواهند شد. رسیدگی به این جرائم خارج از نوبت و در شعبه‌ی ویژه خواهد بود. اعضای هیئت نسبت به تصمیمات خود در موضوع این مصوبه از هرگونه تعقیب و پیگرد قضایی مصون هستند و مجریان تصمیمات این هیئت نیز در چهارچوب مصوباتی که هیئت تعیین کرده است از همین مصونیت برخوردارند.

۶- قوانین و مقررات مغایر با این مصوبه به مدت دو سال موقوف‌الاجرا خواهد بود.

۷- هیئت مکلف است گزارش اقدامات خود را هر شش ماه یک بار به شورای عالی

هماهنگی اقتصادی سران قوا ارائه کند.

۸- اعتبار این مصوبه به مدت دو سال است.^{۱۰۱}

درواقع، با این مصوبه و به‌بانه‌ی اصلاح ساختار بودجه چوب حراج به دارایی‌های عمومی زده شد، حراجی که تمامی قوانین و مقررات موجود در زمینه‌ی خصوصی‌سازی را نادیده می‌گیرد و تنها تشخیص افراد عضو هیئت مولدسازی است که تعیین می‌کند چه اموالی، با چه قیمتی و چگونه و به چه فرد حقیقی و حقوقی واگذار شود. کاری که قبلاً در خفا و با تفسیرهای متفاوت از قوانین و مقررات صورت می‌گرفت، اینک بدون هیچ پرده‌پوشی و به‌صورت علنی انجام خواهد شد. عباس آخوندی مولدسازی را در ادامه‌ی همان روندهای سابق می‌داند که منجر به غارت منابع عمومی کشور خواهد شد:

این یک ایده‌ی معیوب و مخدوش و سرپوشی برای انتقال رانت‌های بسیار، بسیار بزرگ به نهادهای خاص است. نتیجه‌ی آن نیز جز خارج‌ساختن دارایی‌های ملموس بنگاه‌های وابسته به دولت از آن‌ها، تشدید وضعیت ورشکستگی آن‌ها و جاگذاری تعهدات آن‌ها برای دولت چیز دیگری نیست. در ادبیات خصوصی‌سازی به این «غارت بنگاه‌ها توسط صاحبان سهام و مدیران آن‌ها» می‌گویند. نمونه‌ی برجسته‌ی آن در فرایند خصوصی‌سازی صورت‌گرفته در روسیه مستند شده است که منجر به شکل‌گیری الیگارش‌هایی در اندازه‌ی بین‌المللی شد. الیگارش‌هایی که هم‌پیمان ترامپ در آمریکا، بوریس جانسون در بریتانیا و بانک‌های سوئیس و سایر مراکز جذب پول شدند. بی‌گمان این اقدام منجر به افزایش عدم تعادل، برهم‌خوردن نظام و ساختار تولید و خلق ارزش افزوده، گسترش و رواج سفته‌بازی گسترده در موضوع املاک و ساختمان و به‌عبارت‌دیگر زمین‌خواری‌های بسیار بزرگ‌تر از گذشته و شهرفروشی‌هایی فراتر از آنچه که در کلان‌شهرها تاکنون تجربه شده است، خواهد شد. قطعاً پس از این اقدام امکان نفس‌کشیدن در شهرهای بزرگ مشکل‌تر و محیط‌زیست آلوده‌تر، کم‌آبی بیشتر و ترافیک‌کشنده‌ی کلان‌شهرها سخت‌تر خواهد شد. فاصله‌ی طبقاتی و تقسیم شهر به مناطق فقیر و غنی و بالا و پایین با فاصله‌ی بیشتری صورت خواهد گرفت.^{۱۰۲}

۱۰۱. آراین افخمی، «همه‌چیز درباره‌ی هیئت عالی مولدسازی دارایی‌های دولت»، ایسنا، ۸ بهمن ۱۴۰۱.

۱۰۲. به نقل از کانال تلگرامی عباس آخوندی.

سیاست خصوصی‌سازی جمهوری اسلامی از ویژگی‌های خاصی برخوردار است: نخست اینکه واگذاری‌ها در بخش صنایع کارخانه‌ای صورت گرفته و بخش‌های امور زیربنایی اقتصاد مانند ارتباطات، انرژی، آب و انحصارات دولتی تا مدت‌ها و نزدیک به بیست سال، خارج از سیاست خصوصی‌سازی باقی ماند؛ دوم اینکه عمدتاً واگذاری مالکیت شرکت‌های دولتی به شکلی بوده که مدیریت شرکت از ساختار مدیریت دولتی خارج نشده است؛ سوم اینکه واگذاری مالکیت یک بنگاه در چند نوبت طی سال‌های مختلف انجام گرفته است، درحالی‌که در سایر کشورها معمولاً واگذاری مالکیت شرکت در یک نوبت انجام می‌پذیرد. به عبارت دیگر، سهام شرکت مورد نظر در یک نوبت جهت فروش به بازار عرضه می‌شود.

در این شیوهی خاص جامعه‌داری، مدیران بنگاه‌ها قادر هستند توزیع اولیه‌ی حقوق مالکیت را زیر نفوذ خود قرار دهند و همه‌ی امور تصمیم‌گیری، تولید و دوام هر امر اجتماعی در دست‌های آنان متمرکز است. حمایت در برابر واردات، یارانه‌های دولتی، وام‌های تقریباً رایگان، معافیت‌های مالیاتی و قدرت لابی‌گری در همه‌ی زمینه‌ها، دولتمردان را در این کشورها به همه‌ی کارهای غیرقابل‌کنترل و غیرپاسخ‌گو تبدیل کرده است که تنها مطیع منویات و منافع شخصی خود هستند.^{۱۰۲} «به‌محض اینکه مدیران و دیوان‌سالاران انتصابی مزایای استفاده از هر قانون، حکم اداری، روش تولیدی و به‌طور خلاصه هر امر اجتماعی را کشف می‌کنند با استفاده از قدرت غیرقابل‌کنترل خود در تدوین، دستکاری و تفسیر و تغییر قوانین و کارکردهای اداری و حقوقی، روند امور را به نفع خود تغییر، تعیین و تعبیر می‌کنند».

حالا و پس از ۳۴ سال از شروع رسمی و قانونی خصوصی‌سازی و تأکید بر اجرای آن، به نظر می‌رسد هنوز پاسخ روشنی درباره‌ی روش اجرای آن وجود ندارد و همچنان همان پرسش‌های اولیه پیش روی مدیریت ارشد و کلان دولت و حاکمیت قرار دارد. هرچند درعمل هر بخشی از دولت و حاکمیت به روش و دیدگاه خود سعی کردند به آن پرسش‌ها پاسخ دهند، عده‌ای تلاش کردند تا مدیران

دولتی را در این میان اولویت بدهند، تعدادی به نظامیان و نهادهای امنیتی و انتظامی تمایل نشان دادند، برخی نهادهای عمومی چون بنیاد مستضعفان، ستاد اجرایی فرمان امام، کمیته‌ی امداد و بنیادها و نهادهای فرهنگی را محق در دریافت این واگذاری‌ها دانستند و برخی هم نیروهای انقلاب و دارای اهلیت را برای دراختیارگرفتن بنگاه‌ها و مؤسسات دولتی اولی‌تر دانستند. همه‌ی این روش‌ها با آزمون‌وخطا عملیاتی شد و سرانجام پدیده‌ای به نام خصولتی در اقتصاد ایران سر بر آورد که امروز تبدیل به یکی از معضلات اقتصاد ایران شده است.

هانا آرنت در جلد سوم کتاب عناصر و خاستگاه‌های حاکمیت توتالیتر می‌نویسد: حاکم توتالیتر مانند فاتحی بیگانه به گنج‌ها و ثروت‌های کشور خود تنها به‌منزله‌ی منبع غارت می‌نگرد که به او امکان می‌دهد برنامه‌های جنش برای فتح جهان را به پیش راند. او فقط به همین متعهد است و این یعنی هیچ ملت، مردم و سرزمینی این بهره‌کشی چپاولگرانه‌ی نظام‌مند را پایانی نمی‌نهد. این فرایند هیچ درجه‌ی اشباعی نمی‌شناسد، زیرا در اصل می‌تواند به‌حدی نامتناهی استمرار یابد. بنابراین، حاکم توتالیتر از فاتح بیگانه بدتر است، به‌گونه‌ای است که انگار از هیچ‌جا نیامده است و کارهای چپاولگرانه و تجاوزگرانه‌اش در نهایت به سود هیچ‌کس نیست...

فساد ساختاری در کشورهایی چون جمهوری اسلامی کل حیات اجتماعی را قبضه کرده و بر آن مسلط شده است. دوگانگی خسته‌کننده، ویرانگر و فاسدکننده‌ی زندگی اجتماعی نه‌فقط طولانی و همگانی شده بلکه به‌صورت شیوه‌ی رسمی و مسلط زندگی درآمده است. در این شرایط جریان زندگی در قانون‌ها، تبلیغات و احکام رسمی، روزنامه‌های روی دکه‌ها و... در یک طرف و به‌صورتی جریان دارد و آنچه در عمل روزمره و در تمامی عرصه‌های زندگی و حتی خلوت فردی به‌طور واقعی اتفاق می‌افتد، یعنی جریان عملی و واقعی تحصیل و پژوهش تا استخدام و انتصاب به پست‌های مدیریتی، اداره‌ی یک کارخانه تا تصمیم‌گیری درباره‌ی امور مالیاتی به‌نحو دیگری و کاملاً متضاد با شق اول جامعه‌ی عمل به خود می‌پوشد و اتفاق می‌افتد. زندگی سایه‌ای یعنی بیرون‌کشیدن قانون، تبلیغات و احکام رسمی از عرصه‌ی واقعی زندگی و جدایی‌افتادن بین زندگی شفاهی و

هنجارهای متداول با آنچه در عمل اتفاق می‌افتد و وجه اصلی زندگی اجتماعی و شکل اصلی و روزمره‌ی حیات اجتماعی در جمهوری اسلامی به حساب می‌آید. به عبارت دیگر، بین آنچه گفته می‌شود، نوشته می‌شود و پخش می‌گردد با آنچه در عرصه‌ی عملی اتفاق می‌افتد دره‌ی عظیمی از اختلاف و فاصله وجود دارد.

خصوصی‌سازی در جمهوری اسلامی خود را به صورت «غصب انحصاری کل تولید اجتماعی» و «مال خودسازی کلیه‌ی مناصب دخیل در تنظیم و کنترل زندگی» از جانب «خودی‌ها» نشان می‌دهد. این شرایط منجر به تولید، شکل‌گیری و دوام یک رانت همه‌جانبه و ادامه‌دار در دسترسی به منصب اداری، تحصیل، امتیازات اجتماعی، پاداش شغلی و... خارج از مدار رقابت، امتحان و شایستگی حرفه‌ای می‌شود. همچنین منجر به رواج پدیده‌های بیمارگونه‌ای چون آشناپرویی، نوجه‌گرایی، سوءتخصیص و انحراف از وظایف رسمی به‌خاطر منافع فردی، بانندی و منزلتی به‌صورت یک امر عادی و روزمره است؛ اقتصاد فساد در جمهوری اسلامی و نوع خاص برخورد آن با پدیده‌ی خصوصی‌سازی به‌عنوان نمودی از یک کارکرد اجتماعی ظاهر می‌شود که در آن حاکمیت و جامعه‌داری از صورت امری عمومی و تجلی منافع و مصالح عمومی خارج شده و در خدمت نفع و مصالح فردی، بانندی و منزلتی گروه خاصی جایگزین و از محتوا تهی می‌شود. از این رو، تمایز و خط‌کشی بین امر فردی و امر عمومی، منافع فردی و مصالح عمومی دچار ابهام و تناقض است. در این شرایط به کل سلول‌های جامعه به‌مثابه‌ی گونه‌ای از «دارایی» نگاه می‌کنند که هر فرد بسته به توان و امکانات خود درصدد «غارت» آن به نفع خود برمی‌آید. «شوق غارت» که در این وضعیت ایجاد و عمومی می‌شود سرمنشأ تمامی انگیزه‌های غیراخلاقی و اعمال محیرالعقولی است که در بستر جامعه پراکنده و جاری می‌شود و سد نفوذناپذیری در برابر استقرار هرگونه نظم عقلانی و هرگونه نظام هنجاری مبتنی بر اخلاق و اعتماد عمومی ایجاد می‌کند. از این روست که داستان خصوصی‌سازی در جمهوری اسلامی داستان «چگونگی دزدیدن و غارت یک کشور» است.

پیوست‌ها

پیوست اول: «قانون حفاظت و توسعه‌ی صنایع ایران»، روزنامه‌ی رسمی، ۱۰ تیر ۱۳۵۸.

پیوست دوم: «متن کامل لایحه‌ی قانونی اجرای سیاست‌های ابلاغی اصل ۴۴»، خبرگزاری فارس، ۱۹ دی ۱۳۸۵.

پیوست سوم: «لایحه‌ی اجرایی سیاست‌های اصل ۴۴ قانون اساسی»، دنیای اقتصاد، ۱۴ مرداد ۱۳۸۶.

پیوست چهارم: «قانون اجرای سیاست‌های کلی اصل ۴۴ قانون اساسی»، ۸ بهمن ۱۳۸۶.

پیوست پنجم:

وزارت امور اقتصادی و دارایی

معاونت امور بانکی، بیمه و نظارت بر اجرای سیاست‌های کلی اصل ۴۴ قانون اساسی

دبیرخانه شورای عالی اجرای سیاست‌های کلی اصل ۴۴ قانون اساسی

بسمه تعالی

مجموعه اقداماتی که طی نزدیک به سه سال از ابلاغ قانون اجرای سیاست‌های کلی اصل (۴۴) قانون اساسی صورت گرفته است را می‌توان در سه محور؛ اقدامات ناظر بر تکالیف مربوط به تهیه و تصویب مقررات اجرایی قانون، ایجاد ساختارها و نهادهای جدید و اقدامات ناظر بر تکالیف دستگاههای اجرایی طبقه بندی نمود که به‌طور خلاصه به آن‌ها اشاره می‌شود:

محور اول: تهیه و تصویب مقررات اجرایی قانون:

تهیه، تدوین، تصویب و یا ارسال برای تصویب مراجع مربوط از جمله تکالیفی است که به موجب قانون بر عهده وزارت امور اقتصادی و دارایی نهاده شده است که در این ارتباط کلیه تکالیف عملیاتی شده است. اقدامات کلی مربوط به این محور شامل بندهای ذیل است:

الف- مقررات اجرایی مصوب هیئت وزیران:

با توجه به تعدد مقررات اجرایی بر عهده دولت، هیئت وزیران به استناد اصل (۱۳۸) قانون اساسی طی مصوبه‌ای اختیارات خود را برای تصویب آیین نامه‌های اجرایی قانون یادشده، به کارگروهی مرکب از هشت نفر از وزرا تفویض نمود. این کارگروه نیز پس از برگزاری جلسات متعدد، از ۲۰ مورد مقررات اجرایی مورد نظر قانون، تمامی موارد را تصویب نموده که تاکنون ۱۹ مورد از سوی دولت ابلاغ شده است.

ب- مقررات اجرایی مصوب شورای عالی اجرای سیاست‌های کلی اصل (۴۴) قانون اساسی:

تصویب تعداد ده (۱۰) مورد مقررات اجرایی بر عهده شورای عالی اجرای سیاست‌های کلی اصل (۴۴) قانون اساسی بوده که تمام موارد تصویب و ابلاغ شده است. در عین حال شاخص‌های اجرایی تحقق اهداف سیاست‌های کلی اصل (۴۴) قانون اساسی نیز توسط این شورا تصویب و ابلاغ شده و اقدامات دستگاه‌ها براساس این شاخص‌ها قابل ارزیابی است. علاوه بر موارد فوق سیاست‌ها و خط‌مشی‌های اجرایی سالانه نیز از سوی شورای مذکور ابلاغ شده و به موجب آن دستگاه‌ها موظف شده‌اند برنامه‌ها و سیاست‌های خود را براساس محورهای مندرج در این تصویب نامه تنظیم نمایند.

شایان ذکر است این دسته از مقررات اجرایی پس از بررسی‌های دقیق کارشناسی در نشست‌های متعدد کمیسیون تخصصی شورای عالی اجرای سیاست‌های کلی اصل (۴۴) قانون اساسی، به تصویب شورای مزبور رسیده است.

ج- مقررات اجرایی مصوب هیئت واگذاری وزیر امور اقتصادی و دارایی: هیئت واگذاری به استناد ماده (۳۹) قانون یاد شده با ترکیب اعضای قانونی جدید فعالیت خود را آغاز و در هر هفته یک جلسه برگزار نموده است که نتیجه این جلسات علاوه بر تصمیم‌گیری در مورد ابعاد مختلف واگذاریها، تصویب و ابلاغ کلیه مصوبات مربوط به هیات مذکور (مشمول بر ۷ مورد دستورالعمل و ضوابط اجرایی) است. علاوه بر این تعداد براساس حکم ماده (۲۲) قانون وزیر امور اقتصادی و دارایی نیز دستورالعمل استفاده از بانک‌ها و شرکتهای تأمین سرمایه در تعهد پذیرهنویسی سهام را تصویب و برای اجرا ابلاغ نموده است.

د- مقررات تکمیلی:

بخش دیگر از اقدامات، مربوط به تدوین مقررات تکمیلی است که در قانون موردنظر پیش‌بینی نشده، ولی به‌طورکلی با هدف تسریع و تسهیل در اجرای قانون سیاست‌های کلی اصل (۴۴) قانون اساسی تهیه و به تصویب رسیده‌اند. این دسته از مقررات شامل موارد زیر هستند:

- تصویب قانون الحاق یک تبصره به ماده (۵) قانون در خصوص امکان تأسیس بانک مشترک با سرمایه خارجی

- تصویب قانون توسعه ابزارها و نهادهای مالی

- تصویب و ابلاغ دستورالعمل روش انتخاب مشتریان استراتژیک و احراز و پایش اهلیت مدیریتی

- تصویب و ابلاغ دستورالعمل نحوه نظارت پس از واگذاری- تصویب و ابلاغ دستورالعمل تکمیل شناسایی اқشار باقی مانده مشمول سهام عدالت

- تصویب و ابلاغ آیین نامه سرمایه‌گذاری خارجی بورس

- تصویب و تجویز امکان واگذاری وظایف دستگاه‌ها در زمینه صدور مجوز

- تصویب و ابلاغ آیین نامه تشکیل مراکز خدمات سرمایه‌گذاری استان‌ها برای

صدور مجوز سرمایه‌گذاری.

محور دوم: تشکیل، راه‌اندازی و استمرار فعالیت نهادهای موضوع قانون: تمامی نهادهای جدید مندرج در قانون تأسیس و راه‌اندازی شده‌اند و فعالیت قانونی خود را انجام می‌دهند و هم‌زمان با انجام اقدامات لازم برای تشکیل و راه‌اندازی نهادهای تکلیف شده، نهادهای دیگری هم برای تسهیل در اجرای قانون به وجود آمده است که کمیسیون تخصصی شورای عالی اجرای سیاست‌های کلی اصل ۴۴ قانون اساسی و ستادهای هماهنگی اجرای اصل (۴۴) در دستگاههای اجرایی بارزترین آن‌ها هستند.

شایان ذکر است قانون شرکت‌های سرمایه‌گذاری سهام عدالت نیز در خرداد ماه سال ۱۳۸۹ با عضویت مدیران عامل و نمایندگان شرکت‌های سرمایه‌گذاری ۳۰ استان کشور تشکیل شده و امور سهامداری این شرکت‌ها را انجام می‌دهد.

محور سوم: اقدامات ناظر بر تکالیف دستگاههای اجرایی مهم‌ترین اقداماتی که با محوریت این وزارت صورت گرفته است، به شرح زیر است:

– در اجرای حکم ماده (۸۸) قانون، تاکنون پنج مجموعه مفصل تحت عنوان گزارش عملکرد اجرای قانون سیاست‌های کلی اصل (۴۴) قانون اساسی تنظیم و به روسای محترم جمهوری اسلامی ایران، مجلس شورای اسلامی و مجمع تشخیص مصلحت نظام تقدیم شده است.

– تهیه و ابلاغ تکالیف تفصیلی یکایک دستگاه‌های اجرایی و پیگیری و اخذ گزارش عملکرد شش ماهه توسط این وزارت.

– تصویب برنامه واگذاری سه ماهه شرکتهای قابل واگذاری از سال ۱۳۸۷ تا ۱۳۹۰ در هیات واگذاری.

– تهیه قانون توسعه ابزارها و نهادهای مالی بورس و تصویب آن توسط مجلس شورای اسلامی

– کمک به ایجاد نهادهای جدید عمدتاً نهادها و ابزارهای مالی برای توسعه بازار سرمایه و کمک به تقویت و گسترش بخش خصوصی از این طریق مانند راه‌اندازی فرا بورس، مؤسسات تأمین سرمایه و صندوق‌های سرمایه‌گذاری.

- تهیه کتاب راهنمای سرمایه‌گذاری برای عموم متقاضیان و فعالان اقتصادی در مقاطع شش ماهه به صورت نسخ چاپی و الکترونیکی.
- شناسایی چالش‌های موجود در فضای کسب‌وکار از طریق هیئت نظارت بر مقررات زدایی
- انحلال شرکت کارگزاری سهام عدالت و انجام مراحل تصفیه آن و به‌طور هم‌زمان تمهید ایجاد کانون شرکتهای سرمایه‌گذاری استانی سهام عدالت در بورس.
- تغییر و اصلاح اساسنامه‌های شرکتهای دولتی به منظور تسهیل در فرآیند واگذاری آن‌ها از طریق هیات واگذاری.
- آماده‌سازی و پی‌گیری پذیرش شرکت‌ها در بورس خصوصاً شرکت‌های صدر اصل ۴۴ قانون اساسی نظیر بانک‌ها، بیمه‌ها، مخبرات، شرکت‌های نفتی و پتروشیمی، شرکت‌های فولادی و صنایع مس، قیمت‌گذاری و فراهم کردن تمهیدات واگذاری شرکت‌ها بر اساس مصوبات هیئت واگذاری و انجام بازاریابی و مزایده و عرضه آن‌ها در بورس به شرح گزارش پیوست مربوط به واگذاری‌ها.
- تهیه شاخص‌های پیش و نظارت بر اجرای سیاست‌های کلی اصل (۴۴) مشتمل بر ۴۲ شاخص و در ۴ محور (مدیریت بهینه امور حاکمیتی و تصدی دولت در فعالیت‌های اقتصادی، توسعه و ارتقای توانمندی بخش تعاونی، بستر سازی به منظور حضور کارآمد بخش غیردولتی در فعالیت‌های اقتصادی و واگذاری بنگاه‌ها و فعالیت‌های اقتصادی دولت).
- تهیه و ابلاغ سیاست‌ها و خط‌مشی‌های سالانه در ۴ محور توانمندسازی بخش خصوصی در فعالیت‌های اقتصادی و رفع موانع، توسعه و ارتقای توانمندی بخش تعاونی، محدود کردن امور تصدی‌گری‌های دولت در حوزه فعالیت‌های اقتصادی و ارتقای کارآمدی و ساماندهی فعالیت‌های اقتصادی دولت و تکلیف به دستگاه‌ها برای رعایت آن.
- توجه خاص به سیاست‌های کلی اصل (۴۴) قانون اساسی در تدوین لایحه برنامه پنجم توسعه و درج مواد متعددی در راستای تحقق اهداف این سیاستها در لایحه مذکور.

– تدوین لایحه الحاق یک تبصره به ماده (۵) قانون مورد اشاره در خصوص امکان تأسیس بانک مشترک با سرمایه خارجی بدون ضرورت رعایت سقف‌های ماده (۵) قانون مزبور که مراتب به شکل قانون پس از تصویب مجلس شورای اسلامی ابلاغ شد.

– طبقه بندی تمامی فعالیتها و بنگاه‌های اقتصادی در هر یک از سه گروه موضوع ماده (۲) قانون در چارچوب تصویب نامه هیئت وزیران.

– تهیه پیش‌نویس لایحه واگذاری فعالیت‌های بخش سلامت، آموزش، فرهنگ و تحقیقات با همکاری دستگاه‌های مربوط و ارائه برای سیر مراحل تصویب.

– زمینه سازی عضویت و اعمال رأی اتاقهای بازرگانی و صنایع و معادن ایران و تعاون در شوراها و هیاتهای تصمیم‌گیری نظیر هیات واگذاری، هیات نظارت بر مقررات زدایی.

– نظارت بر حسن اجرای قانون از طریق صدور بخشنامه‌ها، دستورالعمل‌ها و ضوابط اجرایی از جمله ابلاغ بخشنامه‌های اجرای مواد ۶ و ۲۴ قانون توسط وزیر امور اقتصادی و دارایی و همچنین تهیه و ابلاغ چک لیست وظایف دستگاه‌های اجرایی.

– تشکیل ستاد راهبری نحوه اعمال حقوق مالکیت در بنگاه‌ها توسط وزارت امور اقتصادی و دارایی در اجرای ماده ۱۸ قانون و تکالیف قانون بودجه سال ۱۳۸۹ به منظور ساماندهی اداره مجامع عمومی توسط این وزارت و اعمال حقوق مالکیت مزبور در بنگاه‌های مورد واگذاری.

– اطلاع رسانی عمومی اجرای اصل (۴۴) قانون اساسی از طریق برگزاری سه همایش ملی عملکرد دستگاه‌های اجرایی اطلاع رسانی گسترده و ایجاد پایگاه اطلاع رسانی اصل (۴۴) قانون اساسی به آدرس: <http://asl.mefa.gov.ir>.

– همکاری برای تقویت بخش خصوصی از طریق گشایش خط اعتباری ۹ میلیارد و ۱۰۰ میلیون دلاری در سال ۱۳۸۷ و ۲ میلیارد و ۳۰۰ میلیون یورویی و ۹ میلیارد دلاری به‌صورت خودگردان و اعطای خط اعتباری ۴ میلیارد دلاری برای بانک‌های ملی ایران – توسعه صادرات ایران – صنعت و معدن و کشاورزی برای حمایت از تولید در سال ۱۳۸۸ از طریق بانک مرکزی.

برنامه‌های کلی پیش رو:

– برنامه‌ریزی و انجام اقدامات لازم به منظور تحقق تکالیف تعیین شده در تصویب نامه سازماندهی فعالیت‌های فرهنگی برای نهادهای نمودن این موضوع در میان دستگاه‌های اجرایی و آحاد جامعه

– شناسایی راه کارهای تقویت و توانمندسازی بخش‌های خصوصی و تعاونی از طرق مختلف و تلاش برای تهیه ساز و کارهای اجرایی لازم نظیر پیشنهاد درج احکام موردنظر در قوانین و مقررات برای توانمندسازی این بخش

– اطلاع رسانی از طریق همایشها، رسانه‌های عمومی، جراید و خبرگزاری‌ها، سایت‌های اینترنتی و سایر روشهای اطلاع رسانی برای آگاهی بخشیدن به فعالان بخش خصوصی و تعاونی درباره ظرفیت‌ها و فرصت‌های نهفته در سیاستهای ابلاغی اصل (۴۴) قانون اساسی و معرفی ابعاد جدید قانون

– همکاری در تهیه مصوبات و مقررات اجرایی بخش تعاونی در چارچوب قانون اجرای سیاست‌های کلی اصل (۴۴) قانون اساسی و همچنین ایجاد نهادهای جدید بخش تعاون با هدف دستیابی به سهم ۲۵ درصدی این بخش در اقتصاد.

مفاد مواد قانونی مربوط به خصوصی سازی در برنامه سوم توسعه ماده ۲- به منظور کاهش تصدیها و تقویت اعمال حاکمیت و نظارت دولت و فراهم نمودن زمینه توسعه مشارکت مؤثر مردم، بخش خصوصی و بخش تعاونی در اداره امور، تبیین دقیق وظایف واحدهای ملی و استانی در برنامه‌ریزی و اجرا و فراهم نمودن زمینه تحقق مطلوب اهداف برنامه سوم، دولت موظف است در طول سال اول برنامه اصلاحات ساختاری لازم را با رعایت موارد زیر در تشکیلات دولت به عمل آورد:

الف- رعایت اصل ارتباط، پیوستگی، همبستگی و تجانس وظایف.
ب- تجمیع فرایند انجام هر فعالیت در سازمان واحد و هدف‌گرا نمودن فعالیتها.
ج- حذف واحدها و سازمانهای غیرضرور و حذف وظایف موازی و مشترک دستگاهها.

د- رعایت اصل عدم تمرکز در توزیع وظایف ملی و استانی و محدود نمودن وظایف و مأموریت‌های واحدهای ملی و ستادی به جنبه‌های اعمال حاکمیت،

سیاست‌گذاری، برنامه‌ریزی کلان و هدایت و نظارت و واگذاری امور اجرایی به واحدهای استانی.

ه- عدم گسترش تشکیلات دولت با تأکید بر کوچک‌سازی دولت از سطوح پائین هرم تشکیلات از طریق تجمیع کلیه فعالیتهای مربوط به یک وزارتخانه (به جز شرکتهای مستقل) در سازمان استانی واحد.
براساس این ضوابط باید ترتیبی اتخاذ شود که:

۱- امور انرژی،

۲- امور کشاورزی، دام، توسعه و عمران روستائی،

۳- امور صنعت و معدن،

در سه وزارتخانه تجمیع شود.

دولت موظف است به منظور تحقق این ماده، عناوین وزارتخانه‌ها و سازمانهای مستقل را همراه با حدود مأموریتها و اختیارات هریک از آنها و تبیین اعمال حاکمیت و اعمال تصدی در حیطه فعالیت هر دستگاه و نحوه تحقق آنها همراه با پیش‌بینی زمان‌بندی

مناسب برای تحقق آن در طول سال اول برنامه سوم تنظیم و ظرف یک ماه اقدامات قانونی لازم معمول شود.

ماده ۴- به منظور ساماندهی و استفاده مطلوب از امکانات شرکتهای دولتی و افزایش بازدهی و بهره‌وری و اداره مطلوب شرکتهائی که ضروری است در بخش دولتی باقی بمانند و نیز فراهم کردن زمینه واگذاری شرکتهائی که ادامه فعالیت آنها در بخش دولتی غیرضروری است به بخش غیردولتی، به دولت اجازه داده می‌شود نسبت به واگذاری، انحلال، ادغام و تجدید سازمان شرکتهای دولتی، اصلاح و تصویب اساسنامه شرکتهای، تصویب آیین‌نامه‌های مالی و معاملاتی، تصویب آیین‌نامه‌های استخدامی و بیمه، با رعایت مقررات و قوانین مربوط و جابجائی و انتقال وظایف، نیروی انسانی، سهام و دارائی‌های شرکتهای دولتی و شرکتهای وابسته به آنها با رعایت موارد ذیل اقدام کند:

الف- شرکتهای دولتی در قالب شرکتهای مادر تخصصی سازماندهی شده و زیر نظر وزارتخانه ذی‌ربط در چارچوب اساسنامه مربوط اداره می‌شوند.

ب- تصدی و اداره امور شرکتهای دولتی از امر سیاست‌گذاری وزارتخانه‌های ذی‌ربط تفکیک می‌گردد وظایف حاکمیتی از شرکتهای دولتی منفک و به وزارتخانه‌ها و مؤسسات دولتی ذی‌ربط محول می‌گردد.

تبصره ۱- تشکیل شرکتهای دولتی صرفاً با تصویب مجلس شورای اسلامی مجاز است.

تبصره ۲- مشارکت و سرمایه‌گذاری شرکتهای دولتی به استثنای بانکها، شرکت‌های بیمه و مؤسسات اعتباری در سایر شرکتهای دولتی موضوع این ماده مستلزم کسب مجوز از هیئت وزیران است.

تبصره ۳- دولت موظف است کلیه دفاتر و شعبات شرکت‌های دولتی مستقر در خارج از کشور را منحل نماید. موارد ضروری بنا به پیشنهاد وزارت امور اقتصادی و دارائی و سازمان برنامه و بودجه و سازمان امور اداری و استخدامی به تصویب شورای عالی اداری خواهد رسید.

تبصره ۴- برای تشخیص ضرورت باقی ماندن برخی شرکتهای دولتی در بخش دولتی، این شرکتها باید دارای فعالیت در یکی از دو مورد زیر باشند تا ضرورت ادامه فعالیت با سرمایه دولتی برای آنها ایجاب گردد:

۱- فعالیتهایی که بطور طبیعی در آنها انحصار وجود دارد.

۲- فعالیتهایی که بخش غیردولتی انگیزه‌ای برای وارد شدن به آن فعالیت‌ها ندارد.

ج- شرکت‌های دولتی که با تصویب هیئت وزیران مشمول واگذاری از طریق مزایده یا بورس به بخش غیردولتی می‌شوند از تاریخ تصویب، مشمول مقررات عمومی حاکم بر شرکتهای دولتی نخواهند بود و در چارچوب قانون تجارت اداره می‌شوند.

د- مأموریت کارکنان شرکتهای دولتی و شرکتهای موضوع بند «ج» به وزارتخانه‌ها و مؤسسات دولتی در قالب آیین‌نامه‌ای خواهد بود که به تصویب هیئت وزیران خواهد رسید.

ه- نقل و انتقال سهام در ارتباط با اجرای این ماده (ناشی از ادغام، انحلال و تجدید سازمان) از پرداخت مالیات معاف است.

و- انجام هرگونه فعالیت تجاری و غیر آن که در اساسنامه شرکت‌های دولتی پیش‌بینی نشده باشد ممنوع است.

ز- دولت موظف است نسبت به بازنگری مقررات روابط کار اقدام نموده و حداکثر ظرف شش ماه اقدامات قانونی لازم معمول نماید.

ح- آیین‌نامه‌های اجرائی این ماده به پیشنهاد مشترک سازمان برنامه‌وبودجه، سازمان امور اداری و استخدامی کشور وزارت امور اقتصادی و دارائی به تصویب هیئت وزیران خواهد رسید.

ماده ۹- به منظور ارتقای کارایی و افزایش بهره‌وری منابع مادی و انسانی کشور و کارآمد کردن دولت در عرصه سیاست‌گذاری و توسعه توانمندی بخش‌های خصوصی و تعاونی، سهام شرکت‌های قابل واگذاری بخش دولتی در شرکت‌هایی که ادامه فعالیت آن‌ها در بخش دولتی غیرضروری است، طبق مقررات این قانون با اولویت ایثارگران در شرایط مساوی، به بخش‌های تعاونی و خصوصی فروخته خواهد شد.

ماده ۱۰- در واگذاری سهام موضوع این فصل رعایت موارد ذیل الزامی است: الف- امر واگذاری در جهت تحقق اهداف برنامه باشد و خود هدف قرار نگیرد.

ب- در چارچوب قانون اساسی صورت پذیرد.

ج- موجب تهدید امنیت ملی و یا تزلزل حاکمیت ارزش‌های اسلامی و انقلابی نگردد.

د- به خدشه‌دار شدن حاکمیت نظام یا تضییع حق مردم و یا ایجاد انحصار نیانجامد.

ه- به استفاده از مدیریت سالم منجر شده و اداره امور را بهبود بخشد.

و- حتی‌المقدور به توسعه مشارکت عمومی منجر شود.

ماده ۱۱- سهام متعلق به وزارتخانه‌ها، مؤسسه‌های دولتی، شرکت‌های دولتی موضوع

ماده ۴ قانون محاسبات عمومی کشور مصوب ۱۳۶۶.۱۰۶ و اصلاحات بعدی و مؤسسات انتفاعی وابسته به دولت و سایر شرکت‌هایی که بیش از پنجاه درصد (۵۰٪) سرمایه و یا سهام آن‌ها منفرداً یا مشترکاً متعلق به وزارتخانه‌ها،

مؤسسات دولتی، شرکت‌های دولتی (به‌استثنای بانکها و مؤسسات اعتباری و شرکت‌های بیمه) و همچنین سایر شرکت‌های دولتی و مؤسسات انتفاعی وابسته به دولت که شمول قوانین و مقررات عمومی به آن‌ها مستلزم ذکر نام یا تصریح نام است از جمله شرکت ملی نفت ایران و شرکت‌های تابعه وابسته وزارت نفت و شرکت‌های تابعه آن‌ها، سازمان گسترش و نوسازی صنایع ایران و شرکت‌های تابعه و سازمان صنایع ملی ایران و شرکت‌های تابعه و مرکز تهیه و توزیع کالا، همچنین سهام متعلق به دستگاه‌های فوق‌الذکر در شرکت‌های غیردولتی و شرکت‌هایی که تابع قانون خاص می‌باشند، مشمول مقررات این فصل خواهند بود.

تبصره ۱- سهام متعلق به دستگاه‌های مذکور در این ماده که مالکیت آن‌ها به‌صورت هبه، صلح غیرمعموض یا هرگونه عقد دیگری انجام‌شده نیز مشمول مقررات این فصل می‌شوند.

تبصره ۲- مشارکت و سرمایه‌گذاری بانکها، شرکت‌های بیمه و مؤسسات اعتباری در شرکتها، از شمول مقررات این فصل مستثنی است.

ماده ۱۲- به منظور هماهنگی، نظارت و کنترل فرآیند واگذاری و حسن اجرای مقررات این قانون «هیأت عالی واگذاری» به ریاست وزیر امور اقتصادی و دارائی تشکیل می‌گردد. دبیرخانه هیئت در وزارت امور اقتصادی و دارائی مستقر خواهد شد.

ماده ۱۳- هیئت عالی واگذاری مرکب از هفت نفر به شرح زیر است:

الف- وزیر امور اقتصادی و دارائی (رئیس هیئت)

ب- رئیس سازمان برنامه‌بودجه

ج- رئیس کل بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران

د- وزیر وزارتخانه ذی‌ربط

ه- وزیر دادگستری

و- نمایندگان کمیسیون‌های اموراتصادی و دارائی و تعاون و برنامه‌بودجه (هرکدام یک نفر) به‌عنوان ناظر با انتخاب مجلس.

ماده ۱۴- وظایف و اختیارات هیئت عالی واگذاری به شرح زیر است:

الف- تأیید فهرست اسامی شرکت‌های قابل فروش، انحلال و ادغام، پس از اعلام

اسامی مزبور از سوی وزارتخانه ذی‌ربط و یا وزارت امور اقتصادی و دارائی و ارائه آن به هیئت وزیران جهت تصویب، متضمن برنامه زمان‌بندی موردنظر و مشخص، حسب مورد و اعلام روش فروش با توجه به وضعیت بازار.

ب- تهیه برنامه سالانه فروش، انحلال یا ادغام شرکتها در چارچوب مصوبات هیئت وزیران و تدوین و تبیین سیاست‌ها و خط‌مشی‌های اجرائی لازم.

ج- نظارت بر فرآیند واگذاری و ارائه گزارشهای نظارتی شش ماهه به رئیس‌جمهوری و مجلس شورای اسلامی، شامل تجزیه و تحلیلها، بررسی نقاط قوت و ضعف و بازخوردهای فرآیند و راهکارهای پیش‌برنده.

د- سازماندهی فعالیتهای فرهنگی - تبلیغاتی برای امر واگذاری.

ه- پیشنهاد آیین‌نامه برقراری نظام اقساطی فروش سهام در موارد ضروری به هیأت‌وزیران.

و- اعمال شیوه‌های قیمت‌گذاری سهام، تخفیف‌ها و چگونگی پرداخت قیمت توسط خریداران در چارچوب آیین‌نامه مصوب هیئت وزیران.

ز- تصویب دستورالعملهای مربوط به اولویتهای فروش سهام شرکتها قابل واگذاری، حسب پیشنهاد دبیرخانه.

ح- تصویب دستورالعمل مربوط به نحوه تنظیم قراردادهای فروش سهام و قرارداد واگذاری.

ط- تصویب ضوابط مربوط به اخذ مبلغ و یا کالای موضوع ماده (۱۸) این قانون، بنا به پیشنهاد دبیرخانه.

ی- تصویب ضوابط، ظرفیت و اعتبار، تعهد و تضمین، به منظور تسهیل امر انتخاب خریداران سهام، حسب پیشنهاد دبیرخانه.

ماده ۱۵ - دولت موظف است با تغییر اساسنامه سازمان مالی گسترش مالکیت واحدهای تولیدی نسبت به تشکیل یک سازمان خصوصی‌سازی اقدام نماید. سهام آن دسته از شرکتهایی که توسط هیئت عالی واگذاری تعیین تکلیف شده و روش فروش و برنامه زمان‌بندی واگذاری آنها مشخص شده است از طرف شرکتهای مادر تخصصی به منظور طی مراحل واگذاری به این سازمان و کالتاً ارائه خواهد شد. آیین‌نامه اجرائی این ماده و تغییرات اساسنامه سازمان مذکور ظرف

حداکثر سه ماه از تاریخ تصویب این قانون با پیشنهاد وزارت امور اقتصادی و دارائی و سازمان برنامه و بودجه به تصویب هیئت وزیران خواهد رسید.

ماده ۱۶ - رعایت اولویتهای زیر در شیوه فروش سهام شرکتهای موضوع این قانون الزامی است:

الف - فروش سهام شرکتهای کوچک به کارآفرینان و اشخاصی که از مدیریت توانمند برخوردارند.

ب - فروش سهام شرکتهای متوسط حسب مورد، به گروهها، تعاونیها و تشکلهای تخصصی - تجاری.

ج - فروش سهام شرکتهای بزرگ با حفظ سهام کنترل کننده مدیریت، به عموم مردم.

تبصره - اعطای سهام ترجیحی با اولویت به کارگران و کارکنان همان واحد مد نظر قرار میگیرد. ایثارگران و سایر کارگران و کارکنان دولت در شرایط مساوی از اولویت برخوردارند. آئین نامه اجرائی این ماده به پیشنهاد هیئت عالی واگذاری به تصویب هیئت وزیران خواهد رسید.

ماده ۱۷ - دستورالعمل نحوه تنظیم قراردادهای فروش سهام، واگذاری مدیریت و اجاره و چگونگی فسخ قراردادها به تصویب «هیأت عالی واگذاری» می رسد. هیئت مزبور باید در دستورالعمل مذکور نکات زیر را مورد توجه قرار دهد:

الف - تعیین میزان تعهدات خریدار در مورد اشتغال، برنامه تولید، تعهد سرمایه گذاری جدید، اقدامات خاص به منظور حفظ محیط زیست، اجتناب از برخی اقدامات محدودکننده تجاری و نظایر آن.

ب - نحوه اعمال تخفیفهای متقابل در قیمت سهام از طرف دولت در قبال تعهدات خریداران با توجه به آیین نامه موضوع بند "و" (ماده ۱۴) این قانون.

ج - محاسبه تأثیر تعهدات مالیاتی در قیمت فروش سهام.

د - تعیین شرایط فسخ قرارداد در متن قرارداد، برای طرفین.

ه - محاسبه تأثیر ضوابط، ظرفیت و اعتبار و تعهد و تضمین در امر انتخاب خریداران.

ماده ۱۸ - دولت می تواند با رعایت اصول چهل و سوم (۴۳) و چهل و چهارم

(۴۴) قانون اساسی، شرکت‌های صنعتی یا کشاورزی یا خدماتی و امثال آن‌ها و اموالی را که بصورت اموال عمومی در اختیار دارد، در قبال دریافت وجه نقد و یا کالا با حفظ سایر حقوق مالکیت و با رعایت موارد زیر به صورت اجاره از طریق مزایده در اختیار شرکت‌های تعاونی و یا بخش خصوصی قرار دهد:

الف- طبق قرارداد بابت استهلاک یا بازسازی یا نگهداری یا توسعه شرکت‌های موصوف سالانه مبلغی نقد و یا کالا دریافت کند.

ب- به هنگام واگذاری شرکت‌های فوق یا سایر امکانات موضوع این ماده، مقرراتی را به عنوان شرایط الزامی، مقرر دارد و طرف قرارداد را به رعایت سیاست‌های دولت در قیمت‌گذاری و برنامه‌ریزی تولید و توزیع و تأمین منافع عمومی ملزم کند.

ج- واگذاری مدیریت شرکت‌های دولتی به بخش‌های غیردولتی به شرطی مجاز است که شخص حقیقی یا حقوقی که مدیریت را به عهده گرفته‌است، انجام کار را خود در طول مدت قرارداد عهده‌دار بوده و به شرکتها و اشخاص دیگری منتقل ننماید. متخلفین به سلب امتیاز واگذاری و محکومیت تصرف در اموال عمومی مجازات می‌شوند.

د- در واگذاری شرکت‌های فوق یا سایر امکانات موضوع این ماده، چنانچه کارکنان واجد شرایط شرکت‌های مذکور مبادرت به تشکیل شرکت تعاونی نمایند، تعاونی کارکنان شرکت ذی‌ربط در اولویت خواهد بود.

تبصره- نحوه تعیین مبلغ نقد و یا کالای موضوع این ماده طبق ضوابطی خواهد بود که توسط «هیأت عالی واگذاری» تصویب و ابلاغ خواهد شد.

ماده ۱۹- درآمدهای ناشی از فروش سهام شرکتها، فروش دارائیهها، اجاره شرکتها و کلیه قراردادهای موضوع این فصل در دوره مالی مورد نظر پس از واریز به خزانه به صورت زیر هزینه می‌شود:

الف- پنجاه درصد (۵۰٪) با اولویت پرداخت بدهی شرکت قابل فروش به منظور اصلاح ساختار شرکت‌های در حال فروش و بهسازی و آماده‌سازی شرکتها برای فروش و توسعه صنعتی به حساب شرکت‌های مادر ذی‌ربط.

ب- چهل و هشت درصد (۴۸٪) برای تقویت خزانه کشور.

ج- دو درصد (۰/۲٪) جهت هزینه‌های بسیج.

ماده ۲۰- رسیدگی، اظهارنظر و اتخاذ تصمیم در مورد شکایت اشخاص حقیقی و حقوقی از هریک از تصمیمها در امر واگذاری در صلاحیت هیأت داور است و این موضوع در قراردادهای تنظیمی و واگذاری سهام قید می‌شود و به امضای طرفین قرارداد می‌رسد.

ماده ۲۱- هیأت داور موضوع ماده (۲۰) این قانون مرکب از هفت نفر بشرح زیر است:

۱- پنج نفر از متخصصان امور اقتصادی، مالی، بازرگانی، فنی و حقوقی، به پیشنهاد مشترک وزیر امور اقتصادی و دارائی، وزیر دادگستری و رئیس سازمان برنامه و بودجه و تصویب هیأت وزیران برای مدت شش سال.

۲- رئیس اتاق تعاون.

۳- رئیس اتاق بازرگانی و صنایع و معادن جمهوری اسلامی ایران.

این هیأت در مورد شکایات و اختلافات مربوط به واگذاری، رسیدگی و تصمیم‌گیری خواهد کرد. نحوه تشکیل جلسات هیأت و چگونگی اتخاذ تصمیم آن براساس آئین‌نامه‌ای است که به تصویب هیأت وزیران خواهد رسید.

ماده ۲۲- جلسات هیأت داور با حضور حداقل پنج نفر از اعضاء رسمیت خواهد یافت و تصمیم‌های آن با رأی اکثریت اعضای حاضر در جلسه دارای اعتبار قانونی است (نظر اقلیت نیز باید در صورت مجلس قید و به امضاء برسد).

ماده ۲۳- رأی هیأت داور پس از ده روز از تاریخ ابلاغ به طرفین، قطعی و لازم‌الاجراست و چنانچه طی مدت مذکور و پس از انقضای مدت مذکور صرفاً در صورت وجود عذر موجه برای تأخیر یکی از طرفین نسبت به رأی صادره اعتراض داشته باشد باید اعتراض خود را کتباً به دادگاهی که صلاحیت رسیدگی به اصل دعوا را دارد تقدیم نماید. شعبه خاصی که توسط رئیس قوه قضائیه تعیین خواهد شد خارج از نوبت به اعتراض رسیدگی ورأی مقتضی صادر می‌نماید. رأی صادره قطعی و لازم‌الاجراست.

ماده ۲۴- دولت مکلف است مسئولیت مدنی، محکومیت جزائی مالی و قابل خرید، محکومیت به جبران ضرر و زیان ناشی از جرم و هر محکومیت قابل خرید

دیگر مسئولان و مجریان امر واگذاری را درقبال خطاهای غیرعمدی آنان به مناسبت واگذاری، چه به‌عنوان مسئولیت جمعی و چه به‌عنوان مسئولیت انفرادی، به هزینه خود به‌گونه‌ای بیمه کند که بیمه‌گر کلیه هزینه‌ها و مخارجی را که هر یک از مسئولان و مجریان امر واگذاری، تحت هر یک از عناوین موصوف فوق ملزم به پرداخت آن می‌شوند، بپردازد.

ماده ۲۵ - پرداخت هرگونه غرامت، خسارت و نظایر آن که مربوط به دوران پیش از فروش سهام شرکت‌های ملی یا مصادره شده به بخش خصوصی یا تعاونی است، از تاریخ فروش سهام بر عهده شرکت مادر خواهد بود.

تبصره - تأدیه سایر بدهیهای شرکت مورد واگذاری، به عهده خود شرکت است. ماده ۲۶ - سهامی که در اجرای این قانون فروخته می‌شود و یا بین دستگاههای اجرائی نقل و انتقال می‌یابد از شمول مالیات نقل و انتقال معاف است. همچنین پرداخت مالیات عملکرد شرکت‌های فروخته شده که صددرصد (۱۰۰٪) سهام آنها متعلق به دولت (اعم از وزارتخانه‌ها و مؤسسات دولتی) و شرکت‌های دولتی است تا پایان سال مالی قبل از فروش، اعم از قطعی شده یا قطعی نشده به عهده دولت یا دستگاه اجرائی واگذارنده حسب مورد است.

ماده ۲۷ - آن دسته از کارکنان شرکت‌های دولتی که از نظر مقررات بازنشستگی تابع صندوقهای خاص بازنشستگی وابسته به وزارتخانه‌ها و مؤسسات و شرکت‌های دولتی هستند و ارتباط استخدامی آنها با دستگاه اجرائی ذی‌ربط، در اجرای سیاست‌های فروش سهام، قطع می‌گردد، می‌توانند در صورت ادامه اشتغال در واحدهای فروخته شده به بخش خصوصی یا تعاونی و رعایت ضوابط پرداخت حق بیمه مقرر به تفکیک سهم بیمه شده و کارفرما، همچنان تابع مقررات صندوق بازنشستگی مربوط باشند.

تبصره - کلیه قوانین و مقررات مربوط به کسر حق بیمه و اختیارات سازمان تأمین اجتماعی در امر دریافت حق بیمه و اخذ جرائم ناشی از دیرکرد پرداخت حق بیمه، از جمله مواد (۴۹) و (۵۰) قانون تأمین اجتماعی مصوب ۱۳۵۴ نسبت به افراد و صندوقهای فوق نافذ خواهد بود.

Aasoo Books

How to Steal a Country
Genealogy of Privatization in the Islamic Republic
Bahman Ahmadi Amouee
Cover by Keyvan Mahjoor

Taslimi Foundation Publications
First edition: 2023

Taslimi Foundation
1805 Colorado Ave, Santa Monica
Santa Monica, CA 90404-3411, USA

Copyright: @ 2023 by aaSoo



How to Steal a Country

Genealogy of Privatization in the Islamic Republic

Bahman Ahmadi Amouee

بخش عمده و اصلی روند خصوصی سازی در جمهوری اسلامی را باید از زیان دست اندرکاران این فرایند ۳۵ ساله شنید، فرایندی که به صورت مکتوب در جایی ضبط و ثبت نشده است.

برای درک بهتر تبارشناسی این روند و نوشتن داستان آن، به جز مراجعه به اطلاعات و ارقام کتابخانه‌ای، لازم بود با این افراد گفت و گو کنم و با به چالش کشیدن آنها در این گفت و گوها به پاسخ درخوری دست یابم. برای ترسیم این روند با دوازده نفر از دست اندرکاران و افراد مرتبط با موضوع بیش از ۳۵ ساعت گفت و گو کردم. حاصل کار کتابی است که در دست دارید.

آهو

